

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17

۱۱۹۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: طرز و روضه کشف الموارثه

مؤلف: میرزا محمد

مترجم:

موضوع:

شماره قفسه: ۱۵۰۳۰



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب:

۹۰۵۴۳

امکان لازم است خواه میباید یا استیفاء یا استیفاء و اولی درین
 صورتی که کسی با و طبعه نماید و در اینست که قبول طبعه
 بوده باشد بدانکه او کین و از او شود و به طبعه بران و بشود
 نشد مگر بعد از فراغ از نماز و نماز و نماز است و او را نشان نماز
 مطلع شد پس او را نشان نماز ممکن از ستر مس و قبه
 خود بوده باشد بخیر و بیکه مستلزم منافاتی از منافاتی نماز نشود
 ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن میباید که انفعال
 نماز نشود و اگر ممکن نبود میباید در نشان نماز مگر با
 فعلی نشان او در ضیق وقت بوده باشد نماز را بجهان حالت
 تمام نماید و اگر در مسافت وقت بوده باشد در این صورت نماز
 ان اشکال نیست لکن ظاهر اینست که تمام نماز بجهان حالت
 در حق او جایز باشد و کتابخانه نماز تواند نمود و لکن
 اعاده آن نماز است بعد از اتمام و ظاهر آن بعد از دخول وقت
 و قبل از نماز ظاهر شود که آقای او او را در نشان نماز وقت از او
 نمود ظاهر این است که مستلزم منافاتی از ستر مس و قبه
 ستر مس و قبه



۱۵۴

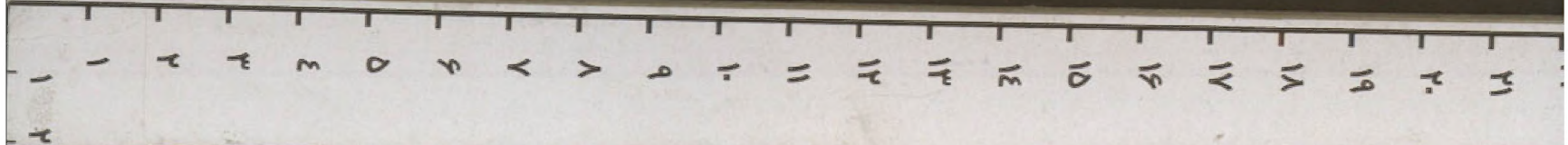
۹۰۵۴۳

مهر روزه

مهر روزه

۱۱۹۷۶

مهر روزه



و اما قریه بدانند که در اثباتی زمانه او را تا و خواهد نمود یا حکم
 باین مستقر است و در قیام قبل از شروع در نماز ممکن نیست
 لکن احتیاط در چنین صورتی مقتضی این است که در وقت
 نمودن در نماز مستقر شود و رقبه خود را نماید یا ساکت
 خود موجود نماید که بعد از تحقق از روی صورت نماید این
 است که وقت آغاز شدن مشخص و باشد و اما اگر مشخص
 نباشد آن زمانه در اثباتی زمانه او خواهد شد حکم بعد از وقت
 ظاهر است و ای بداند که در اثباتی از او میشود لکن ندان
 که چه وقت از او خواهد شد اگر چه حکم باین مستقر است
 مشکل است لکن احتیاط در این صورت مقتضی اینست
 قبل از شروع در نماز مستقر نماید و اما صبیحه که علم به رساند
 ببلوغ وقت و سعه علی نماز را یا بیکر گفت از آن و از پس
 صبی خواهد و ای بداند که در اثباتی بلوغ خواهد رسید پس
 ماند که بعد از بلوغ در آن خواهد نمود مقدار بر او که کفایت
 بعد از بلوغ نماز مستقر است و رقبه

و اما

هرگاه اتفاق افتد در اثباتی زمانه با علم و قبل از شروع
 در نماز پس اگر بلوغ بچینی باشد که مبطل است
 بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکال است
 نیست پس نماز را قطع خواهد نمود تکلیفی نخواهد بود
 طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد
 مثل انتقال پس اگر وقت کفایت طهارت اگر چه تیمم نبوده باشد
 یا یکی گفت آن زمانه نماید لان راست که بعد از طهارت استیسا
 نماید باستانی و رقبه و اگر بلوغ بچینی نبوده باشد
 مبطل نبوده باشد پس اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت
 یک رکعت نماز قضاء نماید یا اشکال نماز را تمام میشود
 نمود اگر چه با علم مستقر است و رقبه نبوده باشد و قضای
 بوان نخواهد و اگر باقی از وقت و سعت از او اشتباه
 خالی از آن نخواهد که با تمام نماز نماز باطل خواهد و آنچه
 در جمیع اقسام در سجده بر پنج نیز جاریست و هرگاه
 بر پنج نموده پس اطلاع بوان یا بعد از رفع و سوزان سجده است

یا قبل از او است سجده صحیح است و اگر نماند یعنی
علم حقیقت حال قبل از رفع و سوا از سجده است پیش
از اتیان بدک واجب است یا بعد از اتیان باین اگر بعد از
اتیان بدک واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح
بوده باشد و اگر قبل از اتیان بدک واجب بوده باشد اگر
ممکن بوده باشد از رسانیدن جبهه چپین پای که سجده
بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آنرا چپه چنانچه خود
بعد از اتیان بدک تمام نماز نماید و اگر در آن حالت ممکن
از این نبوده باشد یا با رفع ریس ممکن از این نبوده باشد
یا با رفع ریس ممکن از این خواهد بود یا عدم فعل منافی باشد و علی
التقدیر این این یا در سجده آخر است یا در غیر آن تفصیل آن
بنحویست که بیان شد **سجده پنجم** هرگاه مصلی شروع در نماز نماید
و در ابتدای نماز عذر می یابد که ممکن نیست از وضع
جبهه بمایه سجده علیه مثل اینکه بر وی فرش دستی
و غیره در وسط آن گذارده و مشغول نماز شده و در

نماز طفلی

نماز طفلی و اگر با حق داشت و رفت پس اگر وقت
محدود که اگر قطع نماید تا تحصیل نماید چپین بر آنکه سجده
صحیح بوده در آن نماز در وقت نخواهد بود ظاهر آنست
که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است که اتمام نماز
در چنین سجده یا کف یا توب بقبضه یا کف بیان
خواهد شد نماید و اگر وقت موسع است معین است
که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چپین بیکه سجده صحیح
است یا نماید **ششم** بدانکه اگر مصلی ممکن از سجده بر آن
و نبات و طاعت نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود
نماید لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده باشد و چنانچه
در این صورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کتانی
اگر چه جزء توب نبوده باشد و اما توب معمول از روی ظاهر
اینست که جایز نبوده باشد اگر چه در حق زنان بوده باشد
و اما توب مضوع از پیشم و خوان و در نیست که سجده
بر آن جایز نبوده باشد اگر چه در حق زنان بوده باشد فصل

است

مفید

نماز

نماز

بر وقت هوا بوده باشد لکن یا ممکن از سجده بر ثوب محول از قطن
 و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم نبوده
 که ثوب از خود متصل بوده بلکه اگر چه ملبوس او نیز نبوده باشد
 و در صورت ملوکوته غیر جواز سجده مختص است بصورت ازین
 و با عدم ممکن از سجده بر ثوب بتفصیلی که مذکور شد همچنین
 عدم ممکن از سجده بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف
 نموده باشد ظاهر اینست که سجده بر ظاهر کف مستحب است پس
 سجده بر کف جایز خواهد بود بلکه لازم است که بطور کف
 بر زمین بگذارد و بر ظاهر آن سجده نماید و حقیر است مابین سجده
 بر کف دست راست با دست چپ در صورت مستور بر کف آن
 مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر آن ساق نماید بلکه
 احتیاط این است که متر آن ساق نموده بعد از آن سجده بر آن
 نماید نه بر کف و اگر آن ساق از غیر قطن و کتان بوده باشد حکم
 بجواز سجده بر آن ساق مشکوک است یا ممکن از سجده بر قطن
 یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر این است

که چنین

که چنین که ممکن از سجده بر آن فی مثل اینست سجده بر ثوب
 و با عدم ممکن از ثوب سجده بر کف میتواند خواه مانع سجده
 بر آن در حرارت هوا بوده باشد یا نه و این احتیاط را
 جواز سجده بر ثوب یا بر کف عدم ممکن است از سجده بر ثوب
 مثلا و در جمیع وقت نماز یا نه بلکه در اول و اول و آخر
 جمیع بر آن نیست همان وقت میتوان سجده بر ثوب نمود
 آنچه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت ممکن از وضع
 بر آن خواهد شد ظاهر اینست که اگر چه احتیاط در اول است
 و همچنین است حال در تبدیل مکان یا به غرض که فرض میکنم در سجده
 ممکن از سجده بر آن فی جنب سجده حرارت هوا لکن در آن
 ممکن خواهد بود با وجود این میتوان سجده بر ثوب نماید
 بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر آن نماید اگر چه ظاهر
 از ظاهر خصوص اول است لکن البته احتیاط در ثانی است
 حاصل آنست که اگر ممکن از سجده بر آن یا بنیان غیر ماکول
 و ملبوس بوده باشد یا ماکول سجده بر غیر اینها جایز نیست

و اگر صورت ممکن از هر سه نوع صحیح است همان طرف که
 باشد اگر چه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و اگر ممکن از هیچکدام
 از این انواع نشده بنوعه باشد چنان است سجده بر قطن و کتان
 یا ثوب منسوخ از اینها بنوعه باشد و در صورت عدم ممکن اینها
 چنان است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن و فوس و زبرج و
 اینها در صورت عدم ممکن از اینها چنان است سجده
 بر چنین بلکه که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متحرک
 مثل ششم و ثوب معمول از آن و مثال اینها در صورت
 از هیچیک بنوعه باشد چنان است سجده بر ظرف که نماید
 جوان و پشت کف بعد از غز از جمیع خواص بود هفتم واجب است
 که محل سجده بر روی بوده باشد که چهره بر آن قرار گیرد پس
 بر پشت و بک صفتم و محل رقیق و امثال اینها که چهره بر آن
 مستقر نمیشود و چنان نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد
 چنانچه ایاتان بدان نماید لازم است که ترک سجده نماید
 نماید یا شام بر بدن سجده و ظاهر اینست که ایاتان بدین ایاد

ایستاده چنان بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند
 ایستاده پس عدول از سجود بایستاد در صورتیست که وقت کل
 بخدای بوده باشد که چهره بر آن نکند و اما هرگاه بایستاد
 باشد مثل مینی که از بارش بر نشسته لکن نه باین حد
 صورت نماز را انجام چنان خواهد بود و سجده را بطریق
 میباشد بعد آورد هشتم آنچه مذکور شد که میباشد سجده
 یا نباتات از ارض بوده باشد محقق محل چهره است اما شام
 اعضا چنین نیست بلکه ایضا اگر چه در حال اختیار بوده باشد
 چنان خواهد بود اگر چه هم نجس بوده باشد لکن مشروط بر آنکه
 و طوبی نداشته باشد که مقدس نماید بدن یا نباتات
 نفهم ظاهر این است که بقدر رده هم از چهره بلند کند
 بر مایه السجود علیه نباشد بلکه بجای که صادق باشد
 که چهره بر آن چینی گذارده است و صدق در اقل آن
 متحقق است پس اگر محلی که چهره بر آن واقع میشود
 باشد محلی قدری از چهره که بوضع انقدر ضار است

بر این منکال کرده میخ خواهد بود پس معتبر در صحت نماز
 محل قد معتبر است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست
 علاوه باین قدر نقدی بمصلی نکند مگر آنکه بعد از تقدیر معفو عنها
 باشد مثل خون کتف از در هم و اما اگر متنجس باشد نجاستی
 که نقدی نماید و معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک مانع باشد
 و اما غیر جبهه از اعضای سته پس طهارت محال آنها معتبر نیست
 بآله معتبر خلوص محال آنها است آن نجاست متعدد بر غیر معفو
 عنها مانع باطل خواهد بود بجهت سبب نجاست غیر معفو
 عنها بمصلی و کمر و بیان و جمیع انواع چیزهای است
 که در حال احتیاط سجده بر آنها جایز نیست بدانکه هرگاه
 شود میان سجده و ثوب طاهر و ثوب نجس و معتبر است
 بی شکال هر دو از یک صنف بوده باشند مثل اینکه هر دو از
 صنف باشند یا هر دو از یک صنف بوده باشند و هرگاه مختلف
 باشند مثل اینکه یکی از قطن و دیگری از پشم باشد لکن
 پیشی نبوده بآن سجده بر لباس قطن معتبر و اگر نجس
 قطن باشد

گاه هر

قطن باشد و طاهر لباس پشم طاهر نیست که سجده بر طاهر معتبر است
 پس لازم است که سجده بر لباس پشم نماید و اگر مرد و شود میان
 سجده و نجس مایقه السجود علیه و طاهر مایقه السجود علیه
 مثل سجده بر ارض نجس و ثوب طاهر پس طاهر نیست که سجده
 معتبر بوده باشد و همچنین است سجده بر بنیان نجس
 نجس و ثوب طاهر اگر چه از پشم بوده باشد و اگر مرد و شود
 میان سجده و نجس مایقه السجود علیه طاهر این است که
 معتبر است و اگر مرد و شود مایه نجس معتبر است
 یقه السجود علیه و سجده بر عین نجاست البته اول معتبر
 است و از اینجا معلوم شد که با وجود ممکن از سجده
 عدول از سجده با ایما جایز نیست و اگر ممکن از سجده
 مکی بر نجس این ظاهر این است که ایما بدل سجده
 باشد و یا سجده بر متنجس جایز است در صورتی است
 که نجاست نقدی بمصلی نکند که اگر نقدی کند لازم است
 عدول از سجده با ایما بدانکه سجده بر متنجس جایز نیست

و اما
 باصل خواهد بود که در آنجا باشد یا نه سجده بوان جای نیست
 بعد از آنکه کوفتی و جلد کردن ماکول از آنجا بپوست ظاهر
 اینست بوان پوست جلد شده از اصل جای بوده باشد و آن
 بنات ماکول نباشد در ابتدا و ماکول باشد در انتهای مثل
 خرما و زیتون و به و خوانیها پس ظاهر اینست که سجده
 بجان نیست در جمیع احوال و اما کتدم و مثلث و لپس سجده
 بر اینها جای نیست خواه قبل از آمدن کوفتی بوده باشد یا بعد
 بلکه سجده بر اینها جای نیست اگر چه از پوست درینا و
 باشند و اما پوست آنها پس ظاهر اینست که سجده بر آنها
 جای نیست در حال اتصال با اصل و جای است بعد از انفصال
 از اصل و مراد از ملبوسی بود بنات آنست که استعداده
 بود و نداشتند باشد پس سجده بر قطن و کتان جای نخواهد
 بود خواه قبل از عمل بوده باشد یا بعد از آن قبل از بافتن بوده
 باشد یا بعد و خرما و زیتون بافته شده باشد از معنای اللیس مثل لیف
 خرما پس اگر چه در حال سجده واقع شود بر غیر معنای اللیس

سجده

صحیح خواهد بود و اگر واقع شود بر معنای اللیس صحیح خواهد بود
 و از این قبیل است حصی پس هرگاه و در مجزی از جبهه واقع
 شود بوان کپاه که حصی از آن بافته شده است صحیح است
 و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن کپاه یا
 صحیح نخواهد بود سیم جای است سجده بر کاغذ خواهد بود
 باشد از چینی که سجده بوان جای باشد یا نه مثل کاغذی
 که معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده
 بر کاغذ جای بوده باشد اگر چه کاغذ از حریر بوده باشد
 لکن اجتناب از این با تمکن از غنی مرقوم با احتیاط است
 و اگر بر کاغذ چینی نوشته باشند پس اگر مایه کتبه
 چینی نیست که سجده بر آن جای نیست لکن موضعی از کاغذ
 خالی از کتابت که وضع جبهه بوان کفایت میکند در سجده
 در صورتی که جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت
 و اگر کتابت مستوعب سطح کاغذ است ظاهر اینست که سجده
 صحیح نبوده باشد چنانچه مریدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود

چیزی با اعتقاد آنکه آن چیزی نیست که سجده بر آن صحیح است بعد از آن
مسئله اعتقاد و ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده پس
اگر عالم شد بحقیقت حال قبل از اینان بذکر واجب و ممکن است
از رسانیدن جبهه چیزی که سجده بر آن صحیح است ظاهر نیست
که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند چیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن بان اینان بذکر
نماید و هرگاه درین صورت این شخص ممکن بوده باشد از رسانیدن
چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد جبهه ای یا این جان خواهد بود
بنابر این شخص می خواهد می رسد رسانیدن جبهه را بان چیزی را رسانیدن
انرا جبهه ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر
ان موضعی که سجده بر آن صحیح است یا مساویست یا موضعی که جبهه
بر آن واقع شده یا پائین تر است یا بلندتر از مساوی بوده باشد
او این است که پیشانی را بکشد تا برساند بان موضعی مساوی
که سجده بر آن جایز است و همچنین است اگر موضعی که پیشانی را
پسوی آن می کشد اخفض از آن موضع اول بوده بان حکم تعیین

پیشانی

پیشانی تکمیل یقینا اوستی خواهد بود از رسانیدن چیزی را
که سجده بر آن صحیح بوده باشد خالی از این نیست که علویا
است یا شرابا شیب او اول است ظاهر این است که رسانیدن
چیزی را که سجده بر آن صحیح است جبهه اوستی است از کشتن
جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل در صورت اخفقت
نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی
را در اول دفعه بر مثل نیاک دان بود نمی گذارد و باشد و بعد
مشخص شد مگر حرکت دادن تا موضع نیاک دان قرار گیرد
از اینکه سر را از انجا حرکت داده بر سر رساند و اگر عالم شد بحقیقت
حال بعد از اینان بذکر واجب ظاهر این است که سجده بر این شخص
بوده باشد و اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع راس
بی اشکال سجده بر آن صحیح خواهد بود و اگر عالم شود بحقیقت حال
از اینان بذکر واجب لکن ممکن نیست از رسانیدن چیزی که
که سجده بر آن صحیح بوده باشد و نه از رسانیدن چیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد جبهه با عدم فعل منافی در نیست

در تقصیل داده شود در این مقام شاید این است که در سجده آخر است
 و باز فورس ممکن از تحصیل سابقه است و علیه نیست
 و در نیست که بگوئیم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است
 ایشان بدو سجده نماید در همان حالت و او عالم بحقیقت حالت
 سجده آخر شد قبل از ذکر و در آن حالت ممکن نیست از چیزی
 که سجده بوان صحیح بوده باشد لکن باز فورس ممکن از آن خواهد
 بود در این صورت ظاهر اینست که ایشان بدو که بهما آن حالت در حق
 او متعین بوده باشد و اگر در غیبت سجده آخر است لکن آنچه در آنجا
 ممکن از تحصیل چیزی که سجده بوان جایز بوده باشد نیست اما آن
 بعد از دفع فورس ممکن از آن خواهد شد در این صورت نیز مثل
 مذکور ایشان بدو واجب در همان حالت نماید بعد از آن دفع فورس
 نموده بعد از تحصیل سابقه است و علیه ایشان باین سجده نماید
 در این سه صورت آنچه بحسب ظاهر همان صحیح است لکن اینها
 در امور بین مقتضی غایت احتیاط است با اعاده نماز و آن مثل
 سیم است لکن میداند که باز فورس نیز ممکن از تحصیل چیزی که سجده
 بوان

بوان صحیح بوده باشد نیست با عذر ضرر مشاف و در این صورت قضا
 مقدار ری آن وقت باقی خواهد ماند که کفایت برای نماز نماید
 و در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد
 نمود و در صورت اولی حکم بوجوب اتمام خلعت از اشکال نیست
 ظاهر اینست که باز قطع و استیناف صلوة بعد از سترش و قیام
 لازم بوده باشد **مسئله پنجم و اجابت** در مکانی معتدل است و در این
 بند مجت است **مبحث اول** در ترفیع مکان است بدانکه مکانی معتدل
 باصطفا با اقامه و غصبت عبارتست از محل و قوف معتدل و جرم
 بواسطه بوده باشد با فضائی که بر میکنند از بدن معتدل و جرم
 از احوال نماز که بوده باشد اگر چه بکوشش از جامه او بوده بسبب
 از کتاب فعلی از افعال نماز بنابرین هرگاه کسی صد و شصت و شصت
 بگذارد و بپوشد آنکه فوق هر چه است بایستد از این فروشی
 زمینتی که این فروشی بود و آن واقع شده در محل معتدل
 عینا و منفعة یا منفعة تنهایی یا مانع و نبوده باشد از آنجا
 مکان محقق است پس اگر آن فروشی بودی هم انداخت و فروشی

کتم که کل این فروش مباح است مگر آن یکی که در وقت آن زمین واقع
 شده نماز او باطل است و همچنین اگر فروش و قطعه زمین
 مباح باشد لکن فضائی که بدن مصلی آنرا بپوشی کند در حال نماز
 یا قعود غیر مباح باشد نماز او باطل است و همچنین اگر در آنجا
 مباح باشد مگر موضع سجود و موضع دستها و یا بعضی نماز
 باطل است و هم چنین اگر در آنجا مباح بوده باشد مگر فضائی
 که بتوان بدن مصلی آنرا بپوشی میکند در حال سجود یا آنکه در آنجا
 مباح بوده لکن آستین مصلی مثلا در حیفی که در سجده است
 واقع میشود بر محل مغضوب نماز او باطل است پس مکان
 مصلی عبارتست از محل وقوف و قعود آن یا محل وقوع اعضا
 سبعة در حال سجود و محل وقوع لباس آن بسبب این که
 نماز یا فضائی که بدن و لباس مصلی آنرا بپوشی میکند در حال قیام
 و قعود و در سجود و آنکه آنجا مباح است ایا حرام است
 متحقق است و الا فلا بد آنکه محض نماز مشروط نیست بخلو
 مکان از نجاست مگر بلکه آنقدر که مستلزم آنست که محل

در وقت بود باشد از مطلق نجاست اگر چه منفذ و عین
 نبوده باشد لکن خلق مواضع دیگر که ملحق با اعضائی مصلی است
 مصلی میشود از مطلق نجاست معین نیست و بلکه معین این است
 که فائی از نجاست مسریه بوده باشد **مصحف** معتبر در سجده
 مالکینه مصلی است منفعة مکان نماز و مالکیت عین بدن
 منفعت کفایت نمیکند پس میباید یا منفعت ملوک مصلی باشد
 یا مانع از جانب مالک بوده باشد یا در صریح یا فیه یا شاهر
 حال و معانی آنها در محبت لباس گذشت پس اگر کسی در مکانی
 نماز بجز آنکه مالک منفعة او نبوده باشد و نماز او از جانب
 مالک نین نبوده باشد پس او عالم بوده که این مکان مغضوب
 نماز او باطل است خواه عالم باشد که نماز در آن مکان مغضوب است
 یا نه و اگر جاهل بخصیصیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی را بجا نماند
 و نماز او نمود که نماز در آنجا بطل آورد و بعد از نماز مطلع شد
 که اینجانه مغضوب بوده ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد
 و او عالم که این مکان مغضوب است لکن فراموش نمود و بعد از نماز

ظاهر این است که نماز میجر بوده باشد و میگردانست که در مکان
 بعضی نماز جایز نیست و بعد از احوال و نماز در آن مکان باطل
 بعد از آن پس اگر نسیان او مستند بتقصیر او است نماز او باطل
 و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد ظاهر این است که نماز
 او صحیح است **سوم** هرگاه کسی داخل در مکان مفسد
 باشد و نماز است که قبول یابد و در وقت نماز از آن مکان پس از وقت
 مضیق است و ممکن است از در آن وقت که در آن مکان
 منابع بعد از خروج ظاهر این است که قاضی نماز لازم بوده باشد
 پس لازم است که تجدید در خروج نموده بعد از دخول در مکان منابع
 یک رکعت از نماز را در وقت و بقیه را بعد از انقضای وقت قبول
 و اما اگر ضیق وقت بعد از آن بوده باشد که بعد از خروج از مکان مفسد
 ممکن است در آن یک رکعت نماز در وقت بعد از دخول در مکان منابع
 نبوده باشد ظاهر این است که نماز در حال خروج لازم بوده باشد
 لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معمول نماید
 بلکه رکوع و سجود حرکت دادن سر بنحویکه بجهت سجود پائین توپد

باشد

باشد مشکل است لکن ظاهر این است که حرکت دادن سر فایده بجهت
 و اندکی زیاده برون بجهت سجود مضرب نبوده باشد و نماز او باطل
 باشد که در نماز بعد از آن یکی یا ایما یا سر بجهت رکوع و سجود نماز
 دیگری یا ایما یا چشم بجهت انظار احوط خواهد بود و اگر نماید مالک بخیر
 از مکان نماز و نیت در آنشای نماز و مشخص شود که در آن مکان
 این است که نماز را قطع نموده پس و رفتن باشد و نیست
 که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را تمام نماید مستقر بعد
 از آن پس و در آن احتیاط مقتضی این است که در آن وقت
 اقتضای نماید بواجبات نماز و ترات امور مستحبه نموده نماز را
 تمام نماید و اگر کسی مضطر باشد برون در مکان مفسد پس
 هرگاه مجبور در نماز خود در آن مکان بوده باشد نماز او صحیح
 خواهد بود و اگر مجبور در آن مکان هست و لکن مجبور در آن
 در آن مکان نیست مثل اینکه مجبور در آن مکان مفسد باشد
 در آن و مرا تیان نماز در آن مکان نیست لکن اگر از آن شاهد
 بوضعی مالک در نماز نمودن نبوده باشد ظاهر این است

که در نه باشد در این صورت اقتضای نماید در تفرق با آنچه کوه
در امکان منفک از آن نمیشود پس در کوع و سجده بطریق
متعارف نمی تواند نمود بلکه بجهت کوع و سجده ایما نماید
مبحث هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
و زن در محاذی آن مرد یا پیش رو یا و مشغول نماز
و هم چنین هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
و مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز بوده باشد
ظاهر این است که در هر دو صورت جایز نبوده باشد **مبحث**
لاندر است در مکانی متصلی سواى حیثه خالی بویژه اینجا
متعلقه غیر معقود عنایا پس اگر مکانی نجس نجس باشد و سر
هم بکنند لکن بقدری که معقود عنه است نماز فاسد نیست
و اما بجهت پس معتبر در محاذ محل آنقدر نیست که وضع آن کفایت
مینماید در تحقق سجده **مبحث** در میان چیز نیست که
بر آن صحیح است و در آن چند مجتهد است **اول** جایز نیست
سجده مکرر در زمین یا چیزی که آن زمین روئیده باشد بشرط

انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد و سجده مثل امری
و تنگ و اجرای اینها جایز خواهد بود و همچنین سجده
و سبک و پنه و اما سجده بر کعبه ظاهر این است که جایز
بوده باشد لکن اجتناب در صورتی که آن غیر اوقاف باشد
احتیاط است **مبحث** هرگاه چینی در بلدی ماکول باشد
و در بلدی دیگر ماکول نباشد ظاهر این است که سجده
بر آن جایز نبوده باشد هر چند در بلدی که غیر ماکول است
و ای بناقی ماکول باشد و را بتدا دهنه و را انتقام مثل برکت
و پوست بادام و پوست خرمن ظاهر این است که حکم
خالقی تابع آن حالت است پس سجده بر پوست مکرر و اول
احوال جایز نخواهد بود بخلاف در آخر که جایز است و اما
خرمن و بادام و پوسته و فندق که پوست اینها ماکول است
و او آن نه در آخر پس سجده بر اینها و اول احوال جایز نیست
و همچنین است در آخر لکن مداومی که منتقل باصل است
پس بادام و اما میکه شکسته نشد سجده بر پوست آن

بد و تمام یابد و قهر محقق شود لازم است و همچنین هرگاه
 اشتراک میان واجب و مستحب بود باشد مثل نماز نافله صبح
 و غریبه صبح بعد از طلوع فجر و حق کسیکه نافله گذار بود
 باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و نگاه هست که لاف می
 بگویند در حال نیت نرضی و سف دیگو مثل اینکه بگویند امام لازم
 در جماعت واجب و قضا امامت نماید خواه و جواب آن بالذات
 باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا باقرین
 بوده باشد مثل اینکه در حق خود واجب نموده است بنزد
 و غایت که نماز معین را جماعت نموده باشد با امامت و اما
 در صورت استحباب جماعت پس بولفام لازم نیست که قصد
 امامت نماید بلکه قصد افراد امام جماعت در حق قوام
 منعقد است و کن در حق قوام معین لازم است در صورتیکه
 قصد اقتدار داشته باشند نیت اقتدار نموده باشند و مختار
 آنست که نیت شرط نماز است در جز آن باین نحو که حقیقت
 و ماهیه نماز مرتب است از نیت و سایر اجزاء و موهوم نماز

نیت

آن نیت بلکه نیت خارج از حقیقت آنست و شرط موت و وصول
 امثال است و چون نیت است و عبادت است از قصد باینان
 سلوة و این قصد باین غای است از غی شود مگر جهت غایت و این
 و این غایت یا امثال و اطاعت خداوند عالم را یا امثال یا وسوسه
 اینها اول است میسر است و دایمی بولفام مختلف است
 مثل خوف عقوبت در آخرت بولفام امثال و وصول بولفام
 یا فو از مذلت یا تحصیل عزت یا دامن زدن و یا توکل و یا
 دنیوی بلکه دوی نیست که مکرر میگویند شود اگر چه مقصود
 نیت در هر دو بوده باشد لکن باینکه نه بالذات پس مکلف در نیت
 نیت ناوی نیست که ایتیان باین نماز میخایم وجهه آنکه
 عالم را بشانه امر بآن فرموده است یا آنکه معنای الهی را
 در عمل آوردن بآن هست یا آنکه این اطاعت محبوب خداوند
 و خواستهایش هر که کل این مراتب مستفی شود خواه نیت
 مثل اینکه محض متابعت عبادت بوی صورت نماز را بعلی
 یا آنکه نفوذ بالله در این قصد یا نماید در هر دو صورت عبادت

بعد از فراغ از قرائت و قیلان میل کردن بر کوع بوده باشد
 بعد از آن تواتر نمود و منحنی شد بقصد رکوع بعد از عود
 بمقتضای نیت سابقه ظاهر این است که موجب بطلان
 نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگر چه احتیاط درین ^{مقتنی}
 اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد قطع پس اگر
 چنین نیت این قصد محقق بوده باشد شبهه در بطلان
 نماز نیست و همچنین است هرگاه در چنین نیت تواتر
 و تشکیک در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه و اما
 نیت قطع در اشاق نماز پس اگر در چنین نیت مبنا شرعی
 افعال واجبه نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود خواه
 اعاده آن فعل نماید بعد از تواتر آن نیت و عود به نیت صلوة
 شریع در افعال نماز نمود ظاهر این است که نماز صحیح بوده ^{شد}
 اگر چه اعاده نماز است بعد از اتمام و قصد منافی از منافات
 شرعیة مثل حلت و حکم و استدلال و خواسته خواه در حال
 نیت بود یا باشد یا در ابتدای صلوة پس اگر علم منافات بود

تفرقه

و اگر

تفرقه مابین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد خواهد بود
 و اگر با جهل بوده تفرقه میتوان نمود باین نحو که باین نیت ^{مناف}
 از منافات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اشاق صلوة
 در صورت جهل بجعل شرعی و عدم وقوع آن منافات صلوة محکوم ^{شود}
 بصحت بخلاف صورت علم بدانکه چون معلوم که نیت صلوات
 جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو
 و غسل و یتیم و خسر و زکوة و حج چنانچه احدی نمیتواند آنرا
 نمود که نیت زکوة و خسر و سوره جز زکوة و صوم و قس است
 و همچنین نیت وضو و غسل و یتیم چنین است حال در نیت
 صلوة این است در جمله از جمله شرایط است لکن از شرایط
 رکنیه است که اخلال بان عمدا و سهوا مفسد است و بد آنکه
 هرگاه کسی در نیت متعرض صغری شود که موصوف و متصف بآن
 صفت باشد مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب و
 در اداء و قضاء و قضاء و هکذا تشکیکی در محبت آن نیست
 و هرگاه آن را در شبهه متعرض خلاف شود باین مقتنی که مبدا ^{نیت}

که ظاهر مثل واجب یا غایت نیست مثلا مستحب است بخواب
 نیت وجوب در اول وقت و قصد استحباب در ثانیه نماید لکن
 اشتباه این قصد استحباب در اول وقت و وجوب در ثانیه
 پس در محت این قسم هم نیست و اگر متعرق خلاف شود
 عمل مثل اینکه با علم مستحب بودن قصد وجوب نماید یا
 ظاهر این است که صحیح بوده باشد و اگر متعرق خلاف شود
 باطل مثل اینکه نیت وجوب نماید در مستحب با اعتقاد
 باینکه استحباب نماید در واجب با اعتقاد استحباب در
 این شخص مبد و عبادت آن باطل خواهد بود پس هرگاه کسی
 غسل جنابت بقصد وجوب در صورتی که نیت او مشغول
 بواجبی که در وقت بوقوع غسل بوده باشد نباشد و غسل هم
 دیگر بر او واجب نبوده باشد و معتقد این هم بوده باشد
 که غسل در این وقت بر او واجب است و باین قصد غسل
 بعمل آورد ظاهر این است که غسل او باطل بوده باشد و آنچه
 مذکور شد در عبادات مستقلة بود و اما اجزای عبادت پس

در راه کسی قرائت فاتحه الکتاب را بعمل آورد بقصد اینکه این
 در شان فریضه مستحب است مثلا است پس آنرا بعمل محکوم
 ببطول خواهد بود و اما نیت وجوب در جز مستحب پس آن
 نیت ظاهر این است که باطل بوده باشد یا نیت که مستحب
 بعمل بناورد و خواهد بود لکن حکم بقصد صلوة مشکل است
 و حکم بقیعة نیت مشکل است ظاهر این است که باطل بوده
 ملحق مقام این است که اگر کسی در عین انبیا با جزای واجب
 قصد وجوب نماید و در عین انبیا با جزای مستحب قصد
 نماید یا آنکه متعرق وجوب در اجزای واجب و متعرق
 در اجزای مستحب نشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع
 یا قصد وجوب در اجزای واجب و قربت در مستحب یا بیکس
 مل آن در جمیع این اقسام صحیح است و اگر کسی عبادت او مستقر
 که فریضه را با باد و سنن بجا آورد اگر چه بعضی ادب و سنن
 بوده باشد چنانچه عبادت چنین است و منوی در این
 نیت چنین عبادتی بوده باشد و اشاره نماید چنین که این

بعمل میاوردیم چنانکه بگویند واجب است ایستادن در جهت
 نماز در چنین صورتی خاف از اشتغال نیست و ممکن است
 گفته شود که بجهت احکام سهوی و شکی مابین واجب
 و مستحب لازم بوده باشد من باب المقدمة و اما هرگاه
 امتیاز مابین اجزای واجب و مستحب نماز نمود و نماز را
 بعمل آورد و در نماز سهوی از او واقع نشد ظاهر این است
 که نماز او صحیح و عاقله آن واجب نباشد و اما معنی قرب که
 متعارف شده اجتناب از رنیت ممکن است که از آن قرب این
 باشد که ایشان بدان میگویند بجهت آنکه نماز موجب قرب و تقی
 بند میشود بدینگاه حدیثی معنی مذکور عبداست بدینگاه
 الهی یا آنکه ایشان بدان میفهمند بجهت قرب بجانب احدیت نظر
 یا آنکه این نماز موجب تقی از معاصی و منافق و باعث تقی است
 حسنه است باین جهت ایشان باین نماز میفهمند و اما معنی
 اصلی صلوة الفکر الیه و جوبه قریه الی الله این است که من اتیان
 میفهمم بدان ظاهر این بجهت واجب بودن آن بگویند بجهت تقی

در اشتغال

و اشتغال امری جز شانه و هرگاه اشتغال بواجب بطریق تو شی
 شود که بطریق علقت السب خواهد بود باین نحو که اصلی
 صلوة الفکر الیه واجب الیه و جوبه قریه الی الله از افعال
 نماز قیام است بدانکه قیام در انشای نماز با واجب رکعت
 و ان قیام نیست که در ضمن تکبیر و الامرار بوده باشد و چنین
 قیام مستقل بر کوع و باقیام واجب غیور کن است مثل قیام
 در ضمن قرائت و سوره و قیام بعد از رفع و سوزن کوع و لا
 قیام نیست مستحب مثل قیام در ضمن انبار مستحب مثل
 قیام در تکبیرات مستحب و در عید افتخار و در حال
 استعاذه و قنوت و خواننها و یا قیام نیست مباح و آن قیامی
 است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه آن که در نماز
 و در آن قیام مستقل بر کوع قیام نیست که از آن مصلی
 میشود بر کوع شرعی نه مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت
 بوده باشد و نه قیامی که از آن مخفی میشود پس اگر کسی
 مخفی شد در سجود و قبل از رسیدن بجهت بجز سجده

در بیان احوال و احوال

مستحق شد که رکوع را بعمل بیاورد و در آن رکوع را باطل بجا آورد
و اگر رکوع بود و بعد از آن رکوع دیگر در آن نماز آن رکوع و اقامه
مان نماید پس هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود و اگر
خود را بهیئت رکوع بوساند و اگر کسی مخفی از قیام شد بقصد
رکوع و متذکر شد که اخلال بوقت سوره متلا نمود پس اگر رکوع
رکوع شرعی رسید و یا شد عویجه نداشت و اگر کسی جانبی
و متذکر رکوع شرعی عبادت از آن مخفی است که ممکن بوده باشد
از آن صلیب نماند و دست بود و در آن وقت رکوع متذکر شود
قبل از بلوغ یا بعد از آن است که عود نماید بجهت نداشتن
و هرگاه کسی مخفی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بعد از رکوع شرعی
مستحق شد که اخلال نموده بقنوت عویجه نداشت و اگر قنوت
جانبی بلکه مستحب است و اگر کسی مخفی بقصد رکوع و قبل از بلوغ
شرعی متذکر شد که رکوع شرعی را بعمل آورده نشست بقصد
سجود ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و اگر مخفی
بقصد رکوع و قبل از بلوغ بعد از رکوع شرعی عبادت از آن رکوع متذکر

الاستقامه علی حالها و الاستقامه

قیام بقیامین باید که هرگاه رکوع را بعمل آورده و نشست بقصد سجده
و متذکر شد که رکوع را بعمل بیاورد و در آن رکوع را باطل بجا آورد
که راست بایستد و آن وقت مخفی شود بقصد رکوع
بهیئت رکوع کفایت نمیکند و بدانکه اگر کسی ممکن باشد
ان قیام استقلال در جمیع احوال مان شبهه در آن و اگر
آن نیست و اگر ممکن باشد از قیام استقلال در جمیع
از حالات مان پس اگر کسی زیاده ممکن ان قیام استنادی
در جمیع احوال مان لازم است که اختیار نماید و اگر کسی
ان قیام استقلال در بعضی احوال مان و استنادی در بعضی
در یک لازم است که جمیع مایهین هر دو نماید قیام استقلال
و استنادی در غیر مقدم و خواه هر دو اینها در رکوع
بوده باشد یا هر یک در رکوع و هرگاه کسی معتقد آن بوده
که هرگاه اختیار قیام استقلال کند در بعضی احوال مان
جانبی خواهد بود بقعود در بعضی احوال و یکی خلافاً آنکه هرگاه
اختیار نماید قیام استنادی و قبل مان یا قیام استنادی خواهد

بنا بر این که در این استقلال با استناد بر این صورت ظاهر خواهد بود
 البته ظاهر این است که ظاهر بنوده باشد پس این را است
 ممکن از قیام استقلال و این اختیار نماید اگر چه معتقد
 بوده باشد که اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض
 احوال نماز بدانکه ظاهر این است که لازم است بر مصلی
 در حال قیام که اعتقاد و اعتماد ببرد و پانزدهم بخوبی که
 نقل بدن ببرد و پانزدهم باشد با انقای ثقل بدن در ایستای
 و است بیشتر انداخته باشد یا عکس این خواهد کل اینها در نماز
 و اصل بوده باشد بلکه در رکعت و اصل یازده نمازهای
 معتدله و بدانکه هرگاه کسی ممکن از قیام استقلال بنویسد
 عدول نماید بقیام استنادی و اگر ممکن از او بنویسد میباشد
 بقعود استقلال و آن بقعود استنادی و هرگاه مکلف ممکن
 از قیام بوده باشد لکن بدانکه هرگاه اختیار قیام نماید محتاج
 خواهد شد باین جهت رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول
 از قیام بقعود نماید در این وقت اگر چه نماز او قاعد خواهد بود
 لکن

لکن رکوع و سجود بطریق معمول خواهد بود پس اگر چه
 که اختیار قیام نماید و عدول بقعود جایز نیست و هرگاه
 کسی اختیار جلوس نمود در نماز و ممکن بوده باشد
 از قیام بجهت آنکه ایستاده داخل رکوع شود و این قیام
 در حق او واجب نیست پس بر میخیزد و بعد از آن بر رکوع
 لکن ظاهر این است که طائیفه ای از قیام بر این مستحق
 نبوده باشد و اگر ممکن از قیام بنویسد باشد از حرمان
 بر رکوع میرود و باین معنی که منحنی شود بجدی که محاذی شود
 ر و او با چنینی که پیش از آن ایستاده و قسم کامل آن
 است که منحنی شود بجدی که محاذی شود بجهت آنکه
 سجود او و هرگاه ممکن نباشد از سجود معهود که وضع
 بر مایه سجود علیه بوده باشد پس هرگاه ممکن از آنجا
 بخوبی که قسم کامل رکوع محقق شود فصلا عدول نباشد
 و این هم در کامل را این دو رکوع اختیار بنویسد و لازم است
 سجود که منحنی شود علاوه از آن مقدار که در رکوع منحنی

تا فرق بین اختیار و کوعی و سجد و حامل شود و هرگاه در این
 صورت این قدر کامل و کوع را اختیار نموده خواه اقتضا
 باشد بفرمانی یا نه ظاهر این است که در اختیار کوعی
 لازم است علاوه از آن مقدار که در کوع بعمل آورد باشد
 بخوبی که فرق مابین در اختیار حاصل شود و ظاهر اینست
 که علاوه از این مقدار بول و از نه نبوده باشد مقدار لازم
 همان قدر است که صادر باشد اختیار کوعی و اخفض
 از اختیار کوعی و هرگاه ممکن نیست علاوه از اختیار
 که در کامل کوع بان متحقق میشود پس احتیاط مقتضی
 آنست که در اختیار کوعی اقتضا نماید بفرمانی یعنی
 بفرمان کامل و نه مانند آنچه حکم بنصب این و عدم تجویز
 و در کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امتثال
 این مقام از محققان اهل ایمانست و بدانکه هرگاه مکلف
 قدرتی بوشش نداشته باشد لازم است با قدرتی بولو
 بحدی که در قبله به عینیت کسی که او را بفرمان
 میکند ازین

میکند ازین و در صورتی که در وقت بجا بیاورد
 اختیار جانب بصلوات نماید بعلت احتیاط و هرگاه ممکن
 از هیچیک نباشد پشت بخوابد یا هارا بجا بیاورد قبله
 در آن نموده شروع نماید و در جمیع این سه حالت
 لازم است که کوع و سجد با ایما بوده باشد و ایما باین
 با امکان و ایما بجهة سجود زیادتر بوده باشد از ایما
 بجهة کوع و با عدم ممکن است ایما باین ایما بجهت نماید
 و احتیاط مقتضی این است که غرض عین بجهة سجود بیشتر
 بوده باشد از غرض عین بجهة ایستادن بدو و کوع و سجد
 در حال ایما نماید یعنی در صورتیکه ایما باین بوده باشد
 و کوع و سجد در حال غرض عین ایستادن نماید و مقتضی
 در ایستادن قایم مقام و رفع و نشاندن چنانچه در صورتیکه
 باین بود ایستادن بدو نماید بعد از حرکت دادن سر و ظاهر
 سر و بالا نمودن سر قایم مقام و رفع و نشاندن سر و کوع
 و سجد خواهد بود و مقتضی آنست که ایما بجهة کوع مختص

بطلوة اضطراری یا مستلانی نیست بلکه ثابت است
در هر موضعی که ممکن از وقوع و سبب و بطریق معهود
نبود باشد و ظاهر اینست که واجب است در حال ایما
بجهت سجود بلند نمودن چیزی که سجده بر آن میجو
باشد آن بلند نمودن آن چیزی پس لازم است که مایع
سجود علیه را بلند نمودن چیزی که سجده بر آن میجو
باشد آن وقت ایما بر آن جهت را بر آن چیزی
و اما هرگاه ایما بر آن عمل نبوده باشد بلکه مکلف باو
ایما چشم بر وجه باشد ظاهر این است که رسانیدن
چیزی بر آن که سجده بر آن جایز بوده باشد به پیشانی واجب
باشد پس انتقاد به همان ایما بر این جهت سجده کفایت
لکن در صورت امکان آن ممانعت آن نباید شاید اسلحه
باشد و بد آنکه هر مکلف مشغول بماند تا قیام
استقلالی و عاجز شدن ایما مانع بان حالت منتقل میشود
از قیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل

از قیام استنادی

از قیام استنادی انتصابی یا اجتنابی استقلالی یا انتصابی
و یا استنادی یا عدم امکان و در صورت عجز از این منتقل
میشود از قیام بقعود استقلالی و یا عجز از این منتقل
میشود بقعود استنادی انتصابی و یا عدم امکان و یا عجز از این منتقل
میشود بقعود اجتنابی و یا عجز از این منتقل میشود
این در حال استناد مرفوع و تنزیل مکلف است و همچنین
حال در توفیق و حقیقت مرفوع یعنی هرگاه شروع بماند شود
و بعد تنقیح در حال او بهم رسید منتقل میشود از اجتناب
بقعود استنادی و همچنین این است حال از قعود استنادی
و استقلالی و از قعود بقیام و هكذا و ظاهر اینست که تلبی
نبوده باشد در آن و موقوف بر آنست در صورتیکه انتقال
از حالت ادنی با علی بوده باشد مثل انتقال از اضطرار بقعود
و از قعود بقیام ملای که هست در صورت عکس است
این است که فواقه مابین خطای نبوده باشد باین معنی که
استقلال بر آنست در هر دو صورت لازم است **مطلق**

اذ افعال غائر تکبیر الاحرام است بد آنکه هر کسی معتاد نیست
 مگر بکفایت تکبیر الاحرام پس تکبیر نیست باو معتاد است
 احتیاج به قیاس نخواهد بود و آن تکبیرات سبع افتتاحیه را عمل
 آورده هر یک را که میخواهد تکبیر الاحرام قرار بدهد مختار است
 در آن مابین نیت و جوب و مابین اینکه این تکبیر الاحرام
 یانیت اگر چه قصد قربت مطلقه و در همه نماید همان تعیین
 اینکه این تکبیر الاحرام است یا نیت اینکه این تکبیر تکبیر
 که باو دخول نماز محقق است کفایت میکند در اشتغال
 و امتیاز و بد آنکه تکبیر الاحرام را کن نماز است پس اخلال با
 موجب بطلان نماز است خواه عمدی بوده یا سهوا و تقاضا
 درین باب تمییز مابین آنکه اخلال بنفسر آن نموده باشد
 یا بجز آن یا بامر معینی در آن و اخلال بجز اعتقاد است از آنکه
 احد جز این تکبیر بوده باشد یا بعضی از احرار یا از غیرین
 خواه تبدیل بوده باشد یا باسقاط و همچنین بهت حال ای
 حرفه از آن مخارج حرفه دیگری نموده و جمیع اینصورتها
 باطل خواهد

باطل خواهد بود و هر چه درین حال در صورت یادنی کلمه
 و اما آن یادنی حرف پس ای بسبب غیر اشباع است فان
 باطل است و ای بسبب اشباع حرکت است پس تحقیق
 مسئله بنحوی که شامل مانحن فیه و غیره شود این است
 که حرفی که اشباع حرکت او میشود یا غیر غایب است پس
 این است که ما قبل انقضای ساکن است یا متحرک او ساکن
 است اشباع حرکت انقضای بنحوی که مولد حرف بوده باشد
 چنان نیست مثل علیه و عنه و منه و ای ما قبل انقضای غایب
 پس ای مکسور است اشباع حرکت بنحوی مذکور و لازم است
 و اگر وقف نماید حاجت با اشباع نیست و آن مفهوم را مفتوح
 مشخص است که در حالت وقف اشباع نمیباشد و اما در غیر
 حالت وقف پس ظاهر این است که معیود معتاد و ایشا
 این مقام اشباع منه مریا است بنحویکه مولد او و شود
 برین اکتفاء بیکدیگر از این محل اشکال است و ای حرکت حرفیت
 که آن حرفی غیر غایب است پس آن چند قسم است اول

آنکه بعد از آن حرف مد میباشند لکن حرف مد در خط
نیست بلکه همان ملفوظ است و اینصورت اشباع حرکت
اخوف مد که مقدم بر حرف مد ملفوظی است بی عیب است
از جهت اشباع حرکت اخوف ماولد حرف بوده باشد خواه ماولد
او بوده باشد مثل نون یا ماولد الف بوده باشد مثل م
یا ماولد یا بوده باشد مثل حم و انهم و غیره اما مخفی ماند که کلام
در اشباع بجای آنکه اصل حرف مد حاصل شود این است بلکه
در مملو و از آن مقلد است قسم دوم آنست که بعد از آن
حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حرف ف مد است
و اخوف مد مکتوب میباشد و اینصورت است سبب مد یا
موجود است یا نه در صورتی که سبب مد موجود است
بوده باشد یا آن حرف مد و ریک کلمه میباشد یا در
کلمه و در صورتی که سبب مد سکون بوده باشد این سکون
بنازاقی است یا غایبی پس مسئله بر چند قسم میشود اول آنست
که سبب مد هم بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده
باشد

باشد در این قسم ظاهر این است که اشباع حرکت اخوف
مقلد بر حرف مد لازم بوده باشد و اینم مثل این است
لکن سبب مد که همزه است و راو ک کلمه ثانیه بوده
در اینصورت آن چه حکم را میبرد و اشباع حرکت آن بقدر
مشکل است لکن شبهه در جوان آن نیست تغییر از قسم
بمد متصل میباشد و آن قسم ثانی بمد مفصل سیم است
مد سکون لازم بوده باشد مثل دابة و تحاجونی و القاء
این در اینصورت ظاهر اینست که اشباع حرکت اخوف
بر حرف مد لازم بوده باشد و تغییر از بین بمد سکون لازم
مد هم میباشد چهارم آنست که سبب مد سکون غایب
بوده باشد و اینصورت نیز اشباع حرکت اخوف بقدر
حرف بوده باشد بی اشکال چنانچه است مثل القالین و نحو آن
پنجم آنست که حرف مد منفک از سبب مد بوده باشد
باین معنی که همزه و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد
خواه مقلد بر حرف مد بوده باشد مثل امی و او و غیره

یا مقدر نبود و نباشد مثل زمین و غفور و مثل بدن و غیره
و قف در جمیع این صور آنچه حاصل از این است که حرکت انحراف که قبل
از حرکت و قف است مظهر حسی نیست لکن حکم بعد از آن است
آن بنحوی است که منفعت امتداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بیضا
عمل بسیار مشکل است بلکه ممکن نیست بنا بر این هرگاه که شیء
در نقطه فارغ غفور و جسم نبود بنحوی که امتداد منجر شود بقدر
حکم بعد از آن مشکل است ممکن نیست و همچنین در کسر
خارج و غیره حالت و قف و همچنین در امثال آن مثل امتداد الف
لفظ جلالت در مثل الله اکبر و اشياء الفاعلی در سجعان و غیره
و نحو اینها ششم اشباع حرکت است در غیر اقسام مذکور و پنج
قسم میشود اول آنست که اشباع حرکت نماید بنحوی که مولد
بوده باشد و آخری در مثل آن مقام موضوع باشد بجهت معنی
مقصود قادی نیز بوده باشد مثل اینکه اشباع فنی قاف نموده
مخلوق را بگوید میسر است اسم ربک الاعلی الذی خلق جمادی که الف
شود معلوم است که آن الف در مثل این مقام موضوع است انبیا

علامت نشانه و این معنی را فصل بین نماید تشکیکی و علامت
و بطلان عمل را این صورت نیست و دیگر مثل آنست مکی
در فصل پنجم که زیاده و مقتضی این بود یعنی قرائت
با اشباع فقط قاف را باید شریفه بنحوی مذکور لکن فصل اینکه
میغه نشانه است نموده یا اینکه فصل عدم آن نموده
در این قسم عدم جوان بطلان عمل است سیم آنست که آن
که از عدم اشباع حرکت حاصل شد آنچه در مثل آن این معنی
موضوع نیست بجهت معنی لکن موجب اندراج کلمه در اینجا
میشود در تحت بعضی الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتنه بای
این که بگوید کتاب و عرفان بد بسبب اشباع فتنه در این مقام
و منع بجهت معنی نشده است لکن باعث این شد که این لفظ متکسر
شده و تحت بعضی الفاظ موضوعه نظر را اینکه کتاب جمع است و کتب
نقار و در محل ای بند و این بن بود و قسم است بجهت اینکه بعضی
یا منوی فارسی است یا در صورت اول تشکیکی در مثال آن
نیت و اما در صورت ثانیه پس مختار در اینجا بن فساد عمل

فرق بین باب حایین اینست که گفتار آن نماید یا اعلان بر وجهی
 نماید نیست مگر در صورتی که فرض شود که این اشباع است
 شده باشد در این صورت که اگر عالمی حقیقت حال شده باشد باقی
 تلاقی لازم و باجاء و از آن محل تلاقی میباشد و هر دو صورت
 عمل صحیح است و از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام
 جنس مذکور و معلوم شد قسم پنجم از اقسام مسئله است
 که اشباع حرکت نماید بخوبی که مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل
 او که بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه و ال الجمل
 بخوبی که و حاصل شود و اشباع کسره ها و جمله بخوبی که یا حاصل
 شود و خواص ظاهر حکم بطلان عمل است و در این صورت باز
 بدانکه تفاوت نیست در حکم بفساد و اقسام مذکور و ما بین
 نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قرآن که بر آن شخصی لازم شد
 باشد سبب اجاره یا غیر اجاره یا فرقی که هست ما بین قرآن مثلا
 و نماز آنست که اگر ایشان بچنین عمل تلاوت قرآن نماید اجتناب
 نمینموند لکن یا آنکه از تلاقی بخوبی که اخلال بر تکلیف واقع
 شود

علاج

عمل و عیب و صحیح است و اما در نماز پس از سهوا چنان عملی
 از او صادر شده باشد و از محل تجا و زنه و نه باشد اگر اشت
 تلاقی نماید و با تلاقی نماز محکم و صحیح است و اگر بعد از تجا
 از محل اشتباهی شود تلاقی ضرر نیست بلکه جایز و نماز صحیح است
 و اما اگر راه عمل نمود باشد پس ممکن است تقبیل داده شود
 مقام باین نحو که اگر کسی با موجب این میشود که مزید فساد
 از قرآن و دعا و زی شود یا نه آن اول است مثل کذا که مصداق
 این هیچیک نیست و این صورت حکم شود بطلان نماز و اگر
 مترجمی بخوبی و از چنان نبوده باشد آن چه در صورت اجتناب
 نماز فاسد خواهد لکن اگر راه اعلان نماید بر وجه صحیح خواهد بود
 و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنان اشباعی که از کلام مجتهد
 نماز باین نحو که اشباع موجب فساد نباشد و نماز باطل
 بود و اگر فساد و غلط بود در صورت عمل و احوال و صورت
 سهوا و مطهر و بطلان نیست آن چه امثال بآن مذکور و تقبیل
 احوال و غلط بود و مخفی نماید که آنچه مذکور شد در صورتی

که اشباع حرکت حرف نماید که آن جمله احوال ثابت و همان بود یا شد
خواه در قرابت بوده باشد یا از کتاب واجبه یا از غیر مستحب
هرگاه غیر از اینها بوده باشد اشکالی در این نیست ظاهر اینست
که اگر چنین نماید باعث بطلان مان شود و اما اگر ساهم بوده
باشد فرعی نداشته باشد یعنی موجب بطلان مان نشود اگر
موجب سجد شود و شود بد آنکه بعد از آنکه این مباحث مذکور
معلوم شد نمود میگویم چنانچه که ظاهر مان بود پس میگویم
در تکبیر اگر هرگاه اشباع در سجده عزم نماید باینکه اگر تکبیر
آبی مثل الله از آن تکبیر پس ای قصد معنی استقام نماید بشبهه در
مان نیست و هرگاه این معنی منوی نبوده باشد بخلاف این است که
بطلان مان نشود استیفاء آن لازم بود باشد مگر در صورت
که سجده او بوده باشد پس صورت ظاهر این است هرگاه آغاز نماز
نحو معجز مان میجو بوده باشد و اما هرگاه امتداد در این جلاله
الف متخلل مان باینلام و های جلاله دان یاد نماید به نفسا آنچه این
اشکال حاصل میشود ظاهر این است که حکم بفساد و توفیر استیفاء

مستحکم

نمیوان بود بلکه ظاهر این است که صحیح بود باشد و اما اگر
جلالان اشباع نماید بجای که او حاصل شود پس فاعلا
منقضي حکم بفساد و عدم حصول اشکال است و اما اشباع فسخه
بای آبی منجوی که مولد ان بوده باشد پس حکم بفساد این
ظاهر است اگر چه فاعلی نبوده باشد آنچه را مثال این موضع
بازای او بوده باشد و همچنین است حال در اشباع فسخه هر
بجمله مذکور **مبحث چهارم** مدنی و قیام است در جمیع اجزای تکبیر
الاحرام بدانکه لازم است بر تکلف در صورتی که ممکن از قیام بود
باشد اتیان تکبیر الاحرام نماید در حال قیام او چه در وقت نماز
بوده باشد چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیر الاحرام
واجب است رعایت جمیع واجبات نماز مثل طهارت از حدث و خبث
و استقبال قبله و استسقاء و سترو عودت و غیره از آن پس هرگاه
بهر یک از اینها نماید اگر چه در جزئی از اجزای تکبیر الاحرام بوده باشد
مان باطل خواهد بود **مطلب پنجم** در بیان بطلان نماز است باین
تکبیر الاحرام بدانکه تکبیر الاحرام از اجزای تکبیر نماز است چنانچه

نمونه

نماز باطل میشود بسبب اخلال بان باطل میشود بسبب ان باقی
 خواه آن نماز در عمل بوده باشد یا سهوا یا بنا برین هرگاه تکبیر اول را
 بعد از آن نماز باطل میشود هرگاه ثالثا بعد از آن نماز صحیح
 بود و همچنین است حال در هر فرضی از افراد آن نماز صحیح میشود
 خروج باطل **بالتکبیر** اگر کسی نیت نماید که این تکبیر را باطل بگذرد
 باشد لکن بجز این از تکبیر و الركوع مثلا مامور و مسبوق و رکوع
 آن محبت آن نماز بر خلاف این که قصد تشریک نماید **بالتکبیر**
 از واجبات نماز قرائت است و در آن چند محبت است اول بدو سجده
 قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و تخیری اما وجوب عینی بر
 در هر دو رکعت آن نماز و در هر رکعتی مثل التمجید و قل هو الله و غیره و عشاوی
 و نماز کسوف و خسوف و زلزله و غلغله و نماز عیدین و جمعه و عیدین
 و رکعت اول و یسین نماز چهل و رکعتی و سه رکعتی باین نحو که متعین
 است قرائت حد در اینها بالاتفاق و اما وجوب تخیری در رکعت
 آن نماز مغرب و سه رکعتی اخیرین آن نماز چهار رکعتی نظیر اینکه مکلف
 مختار است در اینها تا باین قرائت حد و تسبیحات اربع و مختار الیه

کذا مثالی

که اشتغال در نماز مستحبی ممکن نیست حکم بدو مستحب است
 یا قرائت حد و سهوا یا اشتغال بعد تنهات و بعد از آنکه هرگاه کسی
 نماید بقرائت سهوا حد نماز باطل است و قلعا و همچنین هرگاه اخلال
 باید باطله آن نماز نماید عمل یا جهلا بلکه چنین است حال آنکه اخلال
 بجز این هر فرضی نماید و از این قبیل است هرگاه تبدل در قرائت
 آن نماید بجز فی دیکر بدانکه صرفا منقسم شد به قسم حلی
 و اما حلی پس شش حرف است هاء و هین و وین و حای و فیه و نقطه
 و هین و هاء و با نقطه و صیغ هاء و او که حلق است بنابرین آنکه
 اعتبارا و تبت از جانب دهن شود و صیغ عین و حای و نقطه
 وسط حلق است و صیغ عین و هاء و با نقطه از حلق است بنابرین آنکه
 از سینه و او که حلق است بنابرین تبت از جانب دهن و اما فیه و
 حرف است او که فاف است و صیغ آن آخر باینست با آنچه صحافی
 آن کلام بالاد و مرکاف است و صیغ آن بعد از تجاوز از آن صیغ فاف است
 قریب بان از جانب سر بنیان میم و میمه و بیضم جم و شین و طای
 در تحت و صیغ این سه حرف وسطی باینست ششم ضار و نقطه و

اعتبار

مخرج از طرف نشان است که مستقیم شود و بعضی از مواضع و قاف
 طو اوج در فوق و اوج از جانب پایین بوده یا بالیا لکن از جانب بالا
 آسان است صفت لام است مخرج آن طرف زبان است که قوی
 بسوی زبان بوده باشد با آنچه مخاد و آنست بالانته در اعیان
 فایا با است در جانب فوق از جانب چپ هشتم نون است مخرج
 آن سر زبان است بالانته ثانیات در فوق بعضی بیخ دندانهای
 بالا نهیم پای بی نقطه است مخرج آن بعد از جاز و از مخرج نون
 است از جانب پایین زبان که مخرج او طرف زبانست که گذارش
 شود به بیخ بعضی از مواضع در جانب بالا و هم پاندم و دوازدهم
 طو و دال بی نقطه و تار و نقطه در فوق آنچه جماعتی تفریح بان فوق
 آنست که مخرج این سه حرف سر زبان است یا بیخ دندانهای فوقانی
 لکن نشان باید میل نماید در وقت ادای طو بسوی چپ و اعلام در وقت
 ادای تار بسوی پایین لب و در وقت ادای دال بنائین این تجدید
 لکن ظاهر این است که تفرقه شود مابین تلفظ طو و تار و نقطه
 در مخرج خصوصاً در وقتی که طو اجزای کلمه بود و باشد مثل سر لاله
 یا نحو که

از جانب

یا بیخ که مخرج طو پائین تر از سر زبان بوده باشد و مخرج
 سین یا آنچه مخاد و آنست از چپ بالا سین و هم و بیخ
 و پانهم پای بی نقطه و تار و نقطه در فوقانی مثلثه است
 و مخرج این سه حرف سر زبان است یا سر شایای فوقانی شایان
 صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هجدهم زای نقطه
 اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج این
 سه حرف میان زبان است یا طرف شایای فوقانی و بعد از هر جمله
 از مسائل مولفه در علم قرائت این است که مخرج اینها سر
 است زبان و شایای تختانی و این طایب تفریح نموده که مخرج اینها
 زبان است یا خود شایای ظاهر این است که آنچه مستفاد
 از ظاهر این اقوال نثنه میشود و بیخ بیخ بیخ بیخ بیخ بیخ
 این است که مخرج صاد پائین تر از سر زبان است یا انتهای آیه
 ثانیای بالا که او ظاهر بوده باشد و قوی این طایب که مخرج اینها
 طرف نشان است یا خود شایای دور نیست که اشتباه شده باشد
 بتلفظ بنفسی این حرف که صاد و سین و تار بوده باشد و این حرف
 چونکه اینک صاد مرتب از سر حرف است و قوی در هر یک از اینها

مخفی می دارد بلکه مراد از این مقام نفیین صحیح با آنچه مصدر
 حرف است و صحیح آن طرفی باشد و نفس ثانیای نیست بلکه
 صحیح آن نحو است که مذکور شد و ممکن است تو جبهه شود
 این حاجب بخوبی که راجع شود با آنچه مذکور شد باین نحو که مراد از طرف
 پائین توان سرنبان بوده باشد و مراد از ثانیای ممکنست آن بوده
 که برین ثانیای جوف کوشش و پوست بوده باشد بنابراین امر در وقت
 اول تسهل است پس همه راجع میشود با آنچه گفته شد و اما صحیح
 و نه پس آن بالانسان صحیح صواب است معنی افریب است باین بیان
 مندرغای پیش و اما حرفی شفوی پس بعد از آن چه گفته است اولی تا
 صحیح آن وسط است پائین با طرف ثانیای فوقانی است و هم و هم
 چهارم بای موحله است صحیح این سه حرف میان و لب است و آن
 خارج و یاد و داخل و اول و آن میان داخل و خارج و ظاهر این است
 که رعایت این را قافی که مذکور شد موقوف علیه صحیح قرائت بیق
 باشد بلکه لازم هر آن قدر است که تلاوت شود بخوبی که امینان باین
 حرف متحقق شود و علاقه بر آن از محسنان قرائت است و معنی
 در تلفظ حرفی است که در این تأمل هرگاه اهل لسان مطلق شوند

گویند این

خواهد بود
 که باشد این مشخص فلان حرفی را تلفظ نمود و از این بین نباشد که
 آن آنکه این مطلب مستحسن شد میگوئیم که مطلب این است
 بعضی از حرف فاحشه الکتاب و همچنین است که آن کار در غایت
 مثل تکبیر و لام و ذی کوع و سجد و نشهد و تسلیم افعال
 واحدان هر یک که بوده باشد یا تبدل حرف جوف میگویند و جبهه
 همان باطل میشود بسبب افعال حرف جوف را آنچه مذکور شد
 باطل میشود بسبب افعال بد تشدید و اما مد متقل پس
 آن نیز لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مد غیر پس رعایت
 آن نیز بدان است و اما فواتح سور ظاهر این است که رعایت آن
 لازم بوده باشد و همچنین است مد ابدال اما مد منفصل
 این است که مگر بعد از مد رعایت آن در غایت و غیر غایت
 نداشته باشند و اما مد غایت پس حکم باین و آن فیه و آن فیه
 ظاهر این است که آن مد نبوده باشد و اما افعال با عرب
 مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد تشکیکی در بطلان
 در این صورت نیست و آن مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن

ظاهر از میان این سه قسم در بعضی کلمات
 که در بعضی کلمات
 که در بعضی کلمات

معنی شود چنانکه در حدیث آمده که هر کس که در حق الله و رسوله و ائمه و انبیا
 حکم بر بطلان طاعت یا استکمال است و او موافق عریضه است لکن ^{مخالف}
 قرأت مشهور است مثل حدیث القامین بنصب یابوع حکم بعد از ^{جوان}
 آنچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب از بیسبب ^{است}
 بدانکه مکلف در وقت نائثه مانده و در وقت کفایت ^{نعم}
 نماز چهار رکعتی مختار است مابین قرأت حد و تسبیح این ^{است}
 آنچه از احوال بسوء عمد نموده و هر یک از رکعتین او ^{است}
 حاصل میشود بقرأت حد و هر یک از رکعتین ^{است}
 در هر یک از اینها یا قرأت حد و رکعت نائثه و تسبیحات ^{اربعه}
 یا عکس آن اما تسبیحات در افضل است در حق امام و امامی
 و منقرض و اما عدد تسبیح پس آنچه است باین نحو سبحان ^{الله}
 والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همین قدر واجب است و عباد
 بر آن واجب نیست بلی افضل و مستحب آنست که باین نحو سه مرتبه
 انبیا نماید و بعد از آن واجب و در مرتبه بعد مستحب و احوط بلکه ^{افضل}
 آنست تعیین اخفات و علامه جوان اجتهاد است در تسبیحات ^{و هر یک}

شروع نمود

شروع نمود پس از سر و میان که در حدیث آمده که تسبیح این ظاهر این است
 که آنچه را شروع نموده و در حق و معتقین است عدول از آن ^{بکری}
 جایز نیست بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز این بود که
 تسبیحات این را خوانده باشد و باین قصد شروع در نماز نمود
 لکن در محل تسبیح غفله شروع نمود بعد از اتمام نماز ^{شد}
 بحقیقت طاعت در این وقت ظاهر این است که اجتناب از بیسبب ^{است}
 نمود و لازم است عدول از آن نماید و این قبیل است جمیع ^{عادات}
 بعنوان اسماء بقرأت تسبیحات بلکه چنین است اگر چه ^{مستحب}
 شود به حقیقت حال بعد از فراغ آن سو و میان که عمل مادی که داخل
 در رکوع شرعی نشود باشد و همچنین است حال هرگاه مقصود از این
 بود که سو و میان که حد تلاوت نموده باشد و غفله شروع نمود
 تسبیحات این بعد از آن متن گوشت بحقیقت حال در این صورت
 نیز ظاهر این است که اکتفاء با آنچه در آن شروع نموده ^{نموده}
 بلکه لازم است عدول از آن نموده و ظاهر اینست که جایز است
 بعد از عدول از آنچه شروع نموده نماز را نیت نماید و این ^{اول}

فایده نیست که بسم الله القیوم حکم جز از سورۃ فاتحه الکتاب
 بلکه جز بسم الله القیوم نیست که در سورۃ باشد و چون در سورۃ باشد
 تشریح بسم الله است پس هرگاه کسی در نماز فراموش کند قرائت این
 سورۃ را نماید اعاده بسم الله در اشائی جزو نیست بلکه مشکل است
بلا و وجوب تعلّم فاتحه الکتاب است بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند
 فاتحه الکتاب و یا خوب نداند بلا نشکست واجب است بر او تعلّم آن
 تا ممکن آید و این تعلّم واجب عینی فریضه نیست بنا بر
 آن آیه خواهد بود و این در مورد نیست که در آن وقت ممکن
 از تعلّم نیست و بنا بر این حال است بعد از آنکه از آن بگذرد
 آن آیه نیست و واجب تخیر نیست مثل کسی که ممکن نیست
 از تعلّم در آن حالت ممکن است که بگوئیم که تعلّم فاتحه الکتاب در آن وقت
 در حق این شخص فوراً مطلوب نباشد لکن در صورتی که قائل
 بود باشد ممکن از آن قیام این بعد از آنکه کسی که در این مقام میتوان
 نمود این است که علم ممکن تعلّم اینان نماز جماعت بسیار مشکل
 نظر بر این احتمال است که از جمله احوال بقی که احتمال دارد از هر یک
 نماز در وقت

بود باشد در اشائی که در حق امام جایز شود مثل تفرقه حدیث
 در اشائی که نماز با آنکه امام شروع بنماز نماید با اعتقاد طهارت
 اشائی که نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود یا معنی در حق
 او اتفاق افتد یا در اشائی که نماز مطیع شود و فسخ امام را بعضی از این
 امور که مبطل نماز است در حق خود مأموم و امام جاری شود
 در اشائی که نماز محجل است چون تکلیف بنماز در حق ثابت است علم
 از درک جماعت یا این احتمالات مشکک مشکک است بنا بر این
 از مطلوب نیست تعلّم قرائت بر او واجب خواهد بود لکن ممکن است که گفته شود
 که واجب نیست بر مومنین اختیار بسیار از حال امام علم قرائت حاصل شود
 با احتیاط امور مذکور بنا بر این معنی خواهد بود در این بین مانع نیست
 فاتحه و ایتان بنماز جماعت و این ممکن است از قرائت آن حفظ
 که جایز است قرائت آن مکتوب است چه احتیاط اجتناب است و هرگاه
 متیق بود به باشد بنوعی که هرگاه مشغول تعلّم شود ممکن است
 در وقت غیض او شد ظاهر این است که اشتغال به تعلّم در آن وقت
 در حق واجب نبوده باشد بلکه لازم است که نماز او باطل شود

که نقل و را بود باشد که در این ظاهر قطعی است بیان آن است
 که این شخص یا استیلاج شرابا تکلیف در سعه وقت آن ممکن
 بوده و بمع ذلک اخطال بان نبود تا سبب وقت ممکن است که گفته شد
 مانع مطلوب را نبوقت و حق چنین شخصی نشان با فائحه الکتاب است
 با اخطال بان شخص آنراست و باینان مانع با عدم فائحه معلوم است
 و همچنین بعضی از قرآن غیر از فائحه نیز معلوم است و هست در اینصورت
 ظاهر اینست که اکتفاء بهمان مقدار معلوم از فائحه میتوان نمود
 و انچه قرآن غیر از فائحه همان مقدار **بدل** آن فائحه بجای که معالفا
 فائحه شود ظاهر اینست که در آن شوده باشد و همچنین اگر مقدار معلوم
 از فائحه بمقدار فائحه این **بدل** نیست و اگر هیچ چیز از فائحه معلوم
 او نیست لکن مقداری از قرآن غیر از فائحه معلوم است و هست خود
 معلوم از مقدار فائحه باشد یا نه در این صورت ظاهر این است که غرض
 از قرآن شوق اند نمود بلکه لازم است تلاوت قدری از قرآن نماید و احتیاطا
 مقتضی این است که با امکان اقتضای نماید با قدری از مقدار فائحه الکتاب
 و اتقن آنست که با عدم امکان هر دو ایات را به غایت نماید و چه ایات

مختلک

مختلف بود و باید با ایات در هر دو وجه تحصیل شود شوق آید
 بسیار مشکل است و تعلو فائحه چندین مقدار است و این
 هر چه عالم و بقرآن معلوم نبوده باشد لکن عالم بد کو بوده باشد در این
 صورت اجتناب مطلق از خواندن آنست و در رو غایت مقدار فائحه
 نیست لکن احتیاطا در تکبیر و تهلل و تسبیح است بمقدار فائحه
بدل و در بیان کیفیت قرائت افرس است یعنی کم است بد آنکه قرائت
 در حق افرس در جمیع اجزای قریه نیست کذب بان حرکت داده باشد
 چون حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت بجهت تکبیر و الا
 یا بجهت قرائت یا بجهت غیر اینهاست و ظاهر این است که همان عقل
 کفایت میکند حاجت بشاره یا انگشت نیست **بدل** و معلوم میشود از این
 حیثیت که در اوله مند و لبر است قرائت سو و در ایات معین نیست بخلاف
 مغرضه که بنا بر محتاج و مشهور در خلا اختیار و سعه وقت و آنچه
 قرائت فائحه الکتاب در آن واجب است قرائت سو و لازم است در هر ایات
 در کفایت آن زمان در رکعتی و در هر رکعتی آن رکعتی اولین نماز سو و کفی
 و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائت سو و بمیان که عدل یک سو و در هر ایات

و ایات

خواهد از فردی که مدتی در شغل و غفلت باشد تا آنکه در وقت سورت
اول مرتب از حق مشفق که مناط تکلیف است در قرائت سورت حق
او متحقق نبوده باشد و غیر مستعمل بجز قرائت سورت حق کسی
در خول در نماز و صف استعمال نماز او شود و اقتضای جملتها مثل
اینکه ایستاد بماند بعد از خول در نماز منتهی شود و در وقت
بوده است که بجهت انجام امر مهمی در او رخنه باشد و غفله در نماز
شروع در نماز نموده بعد از آن شخص موعود که مشتعل است یا آنکه شروع
در نماز نموده بوجه شخص عزیزی حاضر شده مطلب مهمی را در کمال
و خیر و نفع و هر چه وصف قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد پس آن وقت
اول آنست که هرگاه نیت نماز در راه وقت نماید بجهت اشتغال با انجام
اخراج تشویش فواید ملو در وقت نماز و دیگر آنست که چنانچه
باشد ظاهر این است که اقتضای جمل وقت در هر دو صورت ثابت بود
باشد خصوصاً در صورت اول و ظاهر این است که این حکم من باباً از خصه
باینفق که نیت قرائت سورت در حق مرتب و در صورت استعمال بجز
که مدتی در شغل و غفلت بوده باشد نه آنکه نیت در حق او متعین بوده
شد

که قرائت سورت نیت با وجوب نیت سورت بلکه قرائت سورت
جایز خواهد بود بلکه در نیت نیت به بعضی عبارات احتیاط
کسی احتیاط نماید که قرائت سورت اقرب با احتیاط بود باشد مگر
صورتی که نیت که مناط در سقوط تکلیف است سیم شریف قرائت
باین معنی که وقت و سعت قرائت حمد و سوره هر دو بدان و در
مقام چند احقال است اول آنست که اگر کسی مستعمل باشد تکلیف
بنویسه مگر در آخر وقت و بعد از استجاء در آن وقت انقضای
مقدار آن که کفایت بیک رکعت با فائحه بدون سورت نماید پس لازم
است اثبات بیک رکعت نماید باقتضای این بجز تفاوتی که سورت
بلکه متعین است و دیگر مثل آنست مگر اینکه وقت باقی و سعت
چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سورت را دار و ممکن است
شود اقتضای جمل بجز آن بوده باشد سیم آنست که در اول وقت جمع
شرایط تکلیف بود لکن نظر با تکمال بی سعه وقت تأخیر نمود با غفله
تا آخر اتفاق افتاد و قی مشقت شد ظاهر شد که وقت و سعت
حمد و سوره هر دو را ندارد و در نیت حکم این قسم مثل وقت

بوده باشد تا بقای آن وقت کفایت یک رکعت بدون سوره نماید این بقا
 با اقتضای جمل بنابرین بلکه معتبر است لکن در رکعت اولی و اما در
 ثانیة این اقتضای جمل بنابرین نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه
 و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید این بقا
 ظاهر این است اقتضای جمل و قرائت سوره در هر رکعت جایز
 بوده باشد چه ظاهر آنست که مستعد آن اخیر در نماز خود تا جمل
 در این صورت ظاهر آنست که درین تأخیر اثر و اقتضای جمل متوقف
 در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه نماز او در این
 صورت قضا است و قضا آن جمل و سوره در رکعتین بعد از این
 قریب آنراست چه ظاهر خلاف است و اندر این در تحت مسجل
 و حکم آن مفصل بیان شد **بنا** در بیان عدم خواندن قرائت بعضی سوره
 فرایده است در نماز بدانکه جایز نیست قرائت نمودن سوره طویل
 که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و همچنین جایز نیست قرائت
 سوره ای که بعضی سوره ها را در آن سوره فصلت و سوره التجهیز و سوره
 علق و منع از قرائت سوره مذکور و محتق بز این است خواه فی این

نوعی بود در پیش

بوده باشد تا غایب بود میماند مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس
 در صلوة مندوبه ثابت نیست و چنانچه در علم است قرائت این سوره
 در صلوة مفروضه موجب بطلان نماز میشود و فوق درین باب ملاحظه
 جاهل و عالم نیست در هر دو صورت قرائت سوره باطل است
 مگر در مقام تقیید که در آن وقت قرائت این سوره جایز و نماز صحیح
 و همچنین جایز نیست خواندن آیه سجده که قرائت آنهم موجب بطلان
 نماز است و اما قرائت بعضی از این سوره که غیر آیه سجده بوده باشد
 پس بر ناوی مکلف قرائت کل سوره سجده نبوده باشد بقصد
 واجبه در نماز و بعد از قرائت بعضی از آن که غیر آیه سجده باشد
 شد عدول بسوره دیگر نمود باینیت قرائت کل سوره شروع در قرائت
 سوره دیگر نموده لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه در نماز ظاهر
 که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن در صورت
 عمدا و حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم بطلان مشکلا
 احتیاط مقتضای اعاده نماز است بعد از اتمام هر نمازی یعنی سوره
 غیر آیه سجده نبوده باشد و قرائت هر یک از اینها بقصد قرائت

از مواضع
 قرآن ظاهر است که هر چه در این سوره باشد در هر موضعی
 نماز که بگوید یا بلند یا پهن و هر چه در این سوره باشد و ای در بعضی
 بقصد قرائت و در همان قرائت نماید چنان نیست بلکه موجب بطلان است
 و آنچه بعد از آن می رسد در صورت عمل یا جهل بود اما هر گاه سهوا بود
 باشد پس ای متذکی شد بقرائت سوره عزیمه بعد از دخول در رکعت
 نشکستیم و صحت نماز نیست و ای متذکی شد بعد از فراغ آن سوره و قبل
 از دخول در رکعت ظاهر این است که اگر قبل از نماز سوره عزیمه که خوانده
 شده شود بطلان نموده بلکه اگر بعد از نماز سوره دیگری نماید
 او در این صورت صحیح خواهد بود و ای متذکی شد بعد از فراغ آن
 سوره سجده قبل از تمام سوره و آنراست عدول از این سوره نمود
 قرائت سوره دیگر نموده نماز را تمام نماید و اما حکم سجده در اقصا
 نشسته مذکور پس میگوئیم ناسی در این مقام ناسی حکم است یا نه یعنی
 که می دانست این چهار سوره سوره ایست که قرائت آن موجب سجده است
 لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند به تقصیر او نبوده باشد
 نظر بر اینکه ناسی مقصر حکم تمام است و نماز او باطل خواهد بود یا نه

مراد از نسی

نسی

است که غفله شریع خود قرائت این سوره خواند ناسی حکم معفی
 که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر این است که در هر حال آن
 نشسته که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ
 آن نماز و اما هر گاه ناسی حکم یا نه یعنی بوده باشد یعنی می دانست
 که قرائت سوره عزیمه نماز چنان نیست و این معفی از قرائت
 نموده و قرائت نمود بعد از فراغ آن آیه سجده و بعد از آن
 و بعد از آن متذکی شد خواه بعد از دخول در رکعت بوده باشد
 یا قبل از دخول در رکعت بوده باشد ظاهر این است که نماز او
 بوجه باشد استثنای نماز که در رکعت بوده باشد یا نه در رکعت
 نمیباشد و اما هر گاه قبل از اتمام بجزیه متذکی شد ظاهر این است
 که نماز صحیح بوده باشد لکن اتمام بجزیه بعد از فراغ آن نماز
 و آنراست عدول از آن سوره بسوره غیور عزیمه نموده نماز
 اتمام نماید و در جمیع این صور احتیاط اتمام نماز است بعد از اتمام
 و اما هر گاه متذکی شد بجهت حال و اشتیاق قرائت سوره لکن
 قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف از این سوره

چنانکه در میان این دو سوره بسوی یکی از آنها است و نشانی
 بر وجهی که ثابت نیست و این متدلی حقیقت حال شد بعد از آنکه
 آن شخص قبل از شروع بقرآن ایستاده و درین دو صورت نیز ظاهر
 این است که عدول از آن سوره بسوی دیگری لازم است و نماز بعد
 عدول صحیح است و سجده و صورت اخیری لازم نموده باشد
 اگر چه بعد از فراغ آن نماز بوده باشد و مخفی نماند که چنانچه قرائت
 ایستاده در نماز و ایستادن نیست همچنانکه استماع ایستاده
 در نماز واجب چنان نیست بلکه موجب بطلان نماز است مگر
 در طرقات جماعتی از فقهاء آن و مرایاست بجهت سجود را نشانی
 و آن هر سجود است بعد از فراغ آن نماز بنا بر این احتیاط مقنی
 این است که اقامه نماز بهمین نحو نموده بعد از اتمام بسجده نماز را
 اعاده نماید **سجده** بدانکه در امر است تلفظ آمین بعد از فراغ آن سوره
 مبطل است و بطلان نماز نیز هست و ظاهر این است که در
 اختصاص ندارد بعد از آن سوره حمد بلکه هر چه از ثابت است
 در جمیع احوال نماز محال قنوت و ظاهر این است که این حکم ^{سوره}

منعبر

شده و بعد از آن ثابت است و ظاهر این است که در قنوت و سجده
 نماز خاص این بوده باشد **سجده** و در نماز جوانان و بزرگواران
 در نماز واجب بدانکه قرائت را بنفهم عبادت است از جمیع
 مبانی و سوره یا بابت سوره و بعضی سوره دیگری بعد از فراغ آن
 میباشد که حد بقصد آنکه از قرائت مطلوب تر نماز است و ظاهر این
 است که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود پس
 کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد و در آشنای قرائت مشخص
 شد که یک کلمه از آن سوره فراموش نموده شد در این صورت
 هرگاه در آشنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید
 لازم است عدول بسوی دیگری نماید این قرآن منتهی عنه نخواهد
 بود و همچنین شروع بسورت غفله یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره
 نماید اگر چه بعد از فراغ آن قرائت کل سوره متدلی شد حقیقت
 در این صورت ظاهر اینست که اکتفاء باین ^{نماز} نموده باشد
 است عود نموده قرائت سوره دیگری نماید بعد از تعیین یا همان
 سوره را تعیین نموده قرائت نماید و قرائت را بنفهم نخواهد بود

آن چه بعد از تیسیت قرائت می شود و می نماید و همچنین است حال
 در صوتی که شروع می شود نماید قبل از تجاویز آن نصف سوره
 عدول نماید پس بعد یکی در صوتی که عدول آن سوره
 پایان بوده باشد این بین آن جمله قرآن منتهی عنه نیست آنچه
 از این مقدار سوره صدق قرآن قرائت آیات قرآنی است و قرائت
 پس مظهر استگانی و ساری و اما صلوة مندوبه پس جوان قرآن را
 محل تأمل نیست **بل آنکه** در بیان رعایت جهر و اخفات است
 بلکه اقوال ثابت در صلوة بومیته از حیثیت جهر و اخفات
 منقسم بسند قسم میشود لکن از آنکه جهر و اخفات و بیانی
 الامرین اما لکن از آنکه جهر پس از قرائت حمد و سوره است و در رکعتی از ^{فرض}
 فجر در رکعت اول و ثانی مغرب و عشاء و اما لکن از آنکه جهر پس از قرائت
 حمد و سوره است در ظهر و عصر و رکعتی اول و ثانی از ظهر و عصر
 و همچنین قرائت لیل و آن تسبیحات و در رکعتی اخیر بقی ظهر و عصر
 و عشاء و رکعت ثانی مغرب و اما جای الامرین پس آن ماعدا اینها است
 بلکه آنکه نظر بر تمام رعایتها نیست که بتجربه و چند امر میشود اول

انست

انست که اقل مرتبه جهر این است که در وقت قرائت بخیر
 بوده باشد که آن شخصی با عدول قوه سامعه متعین باشد
 باشد جهر صوت او در دماغ و در گوش و در بینی و در دهان
 اخفات این است که قرائت بخیر بوده باشد که سماع بخیر
 در صوت قوه سامعه متحقق شود و نه غیب و مرتبه فوق آن
 این است که سماع چنانچه نسبت بخیر متحقق میشود نسبت
 بغیب نیز متحقق شود لکن نه جهر صوت و نه آنکه حکم
 جهر و قرائت در صلوة مذکور و متحقق است بر حال و در حق
 نشان ثابت نیست پس در میان است میان جهر و اخفات
 مکروه و مورد نیکی معلوم و بوده باشد که اجنبی صوت او را
 میشنود و در اینصورت اخفات در حق او مستعمل است و در
 زن امانت زن نماند نماید لکن نیست جهر و قرائت بخیر
 سماع و در حق عاقل و عاقل متحقق شود و اما در حق و عاقل
 صد قرائت و بدل او و در عاقل که صد قرائت و در حق عاقل
 و نشان نباشد و آنچه مذکور شد در جهر لکن بود و اما در جهر

مستحب

مثل جهر در لبه لاله و در عید و از کان در صلو و جهر به پیش ظاهر
این است که در حق نشاء این استجاب ثابت نیست بلکه
انقلاص جهر در اینجا بطریق اولی خواهد بود سیم بدانکه مخفی است
استجاب جهر است در سیم الله الرحمن الرحیم و صلو و جهر
پس مستحب است جهر به بسم الله در غیر نماز جمع و رکعت
عشاء این مظهر خواهد رکعتین اویمین ظهورین بوده باشد یا نه
اضمین آن مثل رکعتین اخیرین عشاء و سجدت ثالثه مغرب
قرانت حدیث اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا نه
منفرد و یا در حق مامور ظاهر اینست که چنین نبوده
بلکه مستحب در حق او اخفات است سیماد در صورتیکه اما
بشنود عرکاه جهر نماید چهارم آن است که هرگاه کسی اخلال بکبر
و اخفات نماید او عاصی باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا
اوجه اخلال بآن دو کلمه باشد و او اخلال جاهل بوده باشد
باین معنی که نمیدانست که دعای جهر در قرانت نماز صحیح
بود یا رعایت اخفات در قرانت در نماز ظهر لازم بود یا نه

موقوف

در اول و جهر در نماز نوحه یا آنکه علامه بود لکن شایع و غفله
چنین نبود و آن میبایست خواه ظاهر عالم شود بعد از دخول رکعت
یا قبل از دخول در رکعت لکن بعد از فراغ از قرانت یا در اشاعت
و همچنین است هر خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول
در رکعت یا قبل از آن بعد از فراغ از قرانت یا قبل از آن بعد از فراغ احوال
نماز صحیح و بی عیب است و ظاهر این است که چنین بوده باشد
اوجه عالم شود یا متذکر شود در اشاعت ایله انجیز بی قرانت
نوحه محکوم بصحیح است اگر قبل از آن مینماید اعاده آن مفرد
اوجه بخلاف کیفیت معتبره در آن نوحه باشد و در باقی بعد از
علم نماید که به حقیقت حال یاند که در اشاعت کلمه واحد بوده باشد
ظاهر این است که در این صورت اعاده آن یعنی کلمه که قرانت نوحه
یا بصحیت معتبره در آن بوده و همچنین است حال هرگاه علم
یاند که در اشاعتی مثل طمعه و امده بوده باشد یا مثل اینکه باین
جاء و مجر و باین معنای و معانی و این صورت احوال و جبه
یا معانی یا رعایت کیفیت معتبره در این نماید و اخلال بکبر یا اخفات

اینان

بناها ظاهر این است که جهت او سجده سهو واجب نبوده
و هرگاه کسی عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن اشتباه
در محل آن نموده باشد مثل اینکه جهر نموده در آستان نماز اخفات
و اخفات نمود در جهری ظاهر این است که حکم این شخصی ^{حاصل} حکم
نبوده باشد پس هرگاه عالم بحقیقت حال آنچه بعد از رفع
آن نماز بوده باشد اعاده نماز مرست بلکه در نیست که
بوده باشد آنچه عالم شود در آستان نماز آنچه قبل از دخول
در رکوع بوده باشد و باید دانست که آنچه مذکور شد لازم است
رعایت جهر در قرائت در نماز که ظاهر این است این حکم مستحق
بغیر تمام و مسبوق بوده باشد و اما تمام و مسبوق ظاهر
این است که جهر در قرائت در این صورت بر او واجب نبوده
باشد بلکه در نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن این ^{نکته} نکته
که باقی بر وصف اتمام بوده باشد و الا رعایت جهر لازم مرست
بدانکه مدعیان مولاتست بدانکه واجب است رعایت مولات
در آيات فاتحه الكتاب و آيات سوره و همچنین میان این دو سوره
یعنی آیات را

یعنی آیات امتوالی یکدیگر تفاوت نمایند به قدر آستان قرائت
آیات هر یک از فاتحه و سوره احداث چنین نمایند که
صدق قرائت حد یا سوره بوده باشد و همچنین میان حد
و سوره خوانشی مختل آن قرآن بوده باشد یا ثابت
یا سکوت پس احداث چنین جایز نماید آن عمل بوده باشد
آنکه و موجب بطلان قرائت ثابت است و ای سوره یا آنچه
عذر نبوده باشد بطلان قرائت ثابت است آنچه آنکه
مشفی است و ای آن فعل خارجی که مختل شده ماضی صوت
صلوات هم هست موجب بطلان نماز است مطلقا خواه
عمل بوده باشد یا سهوا قول بوده باشد یا محض سکوت
یا هر دو و ای ماضی صوت صلوة نیست لکن ماضی قرائت
هست آن عمل بوده باشد ظاهر این است که استیناف نماز
لازم نبوده باشد و در نیست که مانع هیچ نبوده باشد
بهمان استیناف و قرائت نماید **موجب** در بیان عدول
آن سوره پسوند دیگر است پس میگوئیم مسئله مستحق

چند صورت است اول آنست که از سوره منوره بسوره زمر
بعد از تجاوز از آن نصف سوره منوره و نه جعه عدول نماید ^{اشکال}
چنین عدول جایز نیست اگر چه سوره منوره و نه جعه عدول نماید ^{جد}
بود باشد و سوره که خواهد عدول نماید سوره منوره و نه جعه
نمان بوده باشد پس لازم است که نمان را بهمان که شروع ^{نمود}
با تمام رسالت چنانچه عدول از سوره بسوره دیگر جایز ^{نیست}
همچنین عدول از فرض بنقل جایز نیست و نیز مثل این است
لکن در نه جعه و علم هر دو عدول در این صورت نیز محل ^{اشکال}
نیست لکن اگر عدول نماید از نمان و نه جعه بفان نافله بعد از آن
اینان بفان و نه جعه نماید بسوره جعه و منافقین ظاهر این است
که عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهت درک فضیلت
نمان با سوره جعه و منافقین لکن در صورت انسیا با این معنی
که شروع نمود در نمان بسوره قل هو الله احد با غفلت و ^{ذهول}
از اینکه در نه جعه است یا اناست قیاب در سوره منوره ظاهر ^{است}
جعه مثلا بنابر این هرگاه متذکر شود در نه جعه سوره جعه

در آن مستحب است

در آن مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله احد ^{در آن}
صورت بعد از تجاوز از آن نصف به عدول از سوره ^{منوره}
در یکی و نه عدول از فرض بنقل هیچیک جایز نیست ^{حق}
که حکم و ذکر که عبارت از جوان عدول از فرض بنقل بود
باشد مستحق بفان در نه جعه است و در نمان شب جعه
ثابت نیست و همچنین در نمان صحیح بن ثابت نیست و ظاهر
این است که در نمان عشر و نه جعه ثابت نبوده باشد بلکه
ثبوت حکم در نمان جعه بن محل اشکال است پس حکم ^{محقق}
بفان ظاهر در نه جعه خواهد بود و یا حکم و نه جعه ^{مستحب}
در رکعه اولی از نمان ظاهر باشد و رکعه ثانیه بن ثابت است ^{خاف}
از اشکال اگر چه ثبوت در رکعتین اقرب بثواب است ^{سیم}
از سوره مجمل و توحید قبل از تجاوز از آن نصف پس اگر در ^{جعه}
بناشکال عدول جایز نیست اگر چه عدول بسوره جعه ^{مستحب}
فقیه بوده باشد و اگر در نه جعه است پس سوره ^{مستحب}
البهاغی سوره جعه و منافقین است ^{تشکیک} در عدم جوان ^{عدول}

باین نیست و اگر سوره جعه و منافقین است پس عدول
 جایز است اگر چه در غیر صورت نسبتان بوده باشد این
 حکم ثابت است بعنوان اطلاق قوله در زمان جعه بوده باشد
 یا نه جعه یا عمر جعه بلکه حق نبوت است استانت و منافقین
 در سوره و همچنین جایز است در صلوة مذکور عدول از غیر
 سوره مجلد و توحید در صورت عدم قیاد و ان نصف بسوره
 یا منافقین و اما عدول از سوره جعه و منافقین بسوره مجلد
 و توحید یا این دو سوره پس آن ثابت نیست بلکه قطعی است
 و باید دانست که عدول که ان توحید و مجلد ثابت است بسوره
 جعه و منافقین در صلوة مذکور بوجه اطلاق نیست بلکه
 این نحو عدول نماید که در رکعة اولی ان توحید یا مجلد بسوره
 جعه و در رکعة ثانیة ان هر یک از سوره باین بسوی منافقین
 پس عدول از هر یک بسوی منافقین در رکعة اولی جایز نیست
 چنانچه در رکعة ثانیة عدول از هر یک بسوره جعه جایز نیست
 و اما در حکم عدول از غیر سوره مجلد و توحید از سایر سوره ثانیة

قبل از تجاوزه

قبل از تجاوزه ان نصف این بین یا در و سوره جعه است یا منافقین
 و در سوره اشکال و در جوان عدول در هر دو حالت نیست
 خصوصاً در و سوره جعه بسوره جعه و منافقین و همچنین
 که آنچه مذکور شد ان اولی ان و این مقام در هر دو
 سوره عدول منها منوی مکلف بود در وقت شروع
 آن و اما هرگاه در وقت شروع منوی مکلف
 نبوده بلکه غفلة و ذهول یا شروع نمود ظاهر این است که
 وقت ان سوره ان محل کلام خارج است بلکه عدول از ان
 لازم است باین معنی که انتفاء بقرائت چنین سوره نمیشود
 نمود اگر چه متذکر شود بعد از فراغ ان سوره لکن قبل
 دخول در رکوع و اگر بعد از دخول در رکوع متذکر شود بحقیقت
 خال زمان جمع صحیح است و اما قبل از دخول در ان خواهد بعد
 از فراغ قرائت سوره باشد یا در انشای آن ظاهر اینست که
 باین قرائت نمیتواند پس لازم است که عود نموده قرائت نماید
 سوره منویة سابقه نماید یا سوره مغایره یا هر دو سوره

باشد واجب است که بعد از آن ندانی حقیقت خلطه بایستد
 بعد از آن متحقق شود بوجهی که **رکوع** **بجسم** در تحقیق
 اخنایست که بآن رکوع شرعی میشود لابد است در تحقیق
 رکوع شرعی قائم مختار از اخنا که ممکن بود باشد بسبب آن
 از رسانیدن کفایت بر کتبین و این بدو نحو متحقق میشود
 یکی اخنای که سینه دست بر انوهایر سد و یکی بحد ^{طن} که با
 انگشتان بر انو برسد ظاهر این است هر دو کفایت میکند
 و این در حق رجال است و اما نشاء پس هرگاه در منجی
 بجای که در ^س اصابع بر انوهایر سد انبقل در کفایت میباشد
 در تحقیق رکوع واجب بلکه در ^س نیست که گفته شود کفایت
 اقل از این بقلیل بلکه راجع در حق زن است که اخنار او ^{رکوع}
 اقل از اخنار مرد بوده باشد او چه مثل اخنار مرد نبین کفایت
 میباشد در حصول استئصال و اما رکوع قاعد غیر مختار از ^{کفایت}
 آن چنین نیست چنانچه سابقا مذکور شد ممکن است کسی
 بگوید رکوع در شرعیه عینا است از اخنار بحد مذکور ^{انچه}

در حق

در حق غیر مختار مذکور شد مثل اینکه بعضی مثلا این رکوع
 نیست بلکه قایم مقام رکوع است و یا اینکه بعضی یا اینکه پس
 مثلا مثل رکوع است در احکام پس هر کس تکلیفا یا ایما
 بر ^{فون} بود مثلا در مقام رکوع اخلاص باین که در سبب بعد از آن
 در سجود یا بعد از فراغ از سجود مانند آن شد فون ^{سجود} و انصاف
 بوده باشد یا قایم مقام آن مثل ایما بر ^س و در صورت عدم
 آن سجود فان فاسد است یا ضعیف مسئله محل اشکال است ^{ظاهر}
 این است که مگر بطلان مان نتوان نمود پس همان میخورد
 و استیناف مانه بخوار بود لکن احتیاط اعلان مان است
 اتمام وقتی که درین مقله هست این است که عود بوجهی ^{الک}
 منسی لان مرست یا نه ظاهر تفصیل است ما بین آنکه سجود
 این شخص بطریق معهود بوده باشد یا بطریق ایما در اول ^{حکم}
 میکنیم بعده ^{سجود} و عود بلکه بعده جوان آن در اشکال نظر
 باد آله و آله بعده ^{سجود} و عود منسی در صورتی که متذکر
 بعد از دخول در سجود بخلاف در ثانی پس در حکم ^{جوان}

مختار

وامتا حكا

و اما هرگاه اخفاء بعد رکوع شرعی بوده باشد پس اگر ممکن
بوده باشد آن تقلیل اخفاء باین معنی که ممکن است از هر دو ^{اخذ}
بعد یکله از حد رکوع شرعی میل نماید بقیام ظاهر این است این ^{تقلیل}
آن در بوده باشد بعد از آن مخفی میشود بقدر رکوع و اگر ^{ممکن}
نبوده باشد از این لکن ممکن از اخفاء زیادتر بوده باشد از
آن اخفاء زیاده عمل آورد بقدر رکوع تحصیل الامثال ^{این}
هرگاه مخفی بخوبی بوده باشد که تقلیل اخفاء در حق او ممکن ^{نبود}
باشد و همچنین زیاده در ایضاً صورت ظاهر این است که ایما
بجمله رکوع در حق او متعین بوده باشد پس انفاذ اخفاء بجملة
رکوع اخفائی نمیتواند موقوف **بجمله** در واجبات رکوع است
بدانکه واجب متعلق بر رکوع چند چیز است اول بقاء ^{بود}
در حال رکوع بمقدار ذکر واجب و بیانات اخفاء ^{شروع}
بدانکه واجب نماید بعد از بولغ بعد رکوع شرعی و شروع برفع ^{در}
نماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نموند بدانکه واجب قبل
از بولغ بعد رکوع شرعی یا برفع من نمود قبل از فراغ از آن غافل

نماز باطل خواهد بود و نیز طهارت نیست بقصد زکی واجب در حال
 ایستادن آن و اگر چه بطلان نیست در این مقام سکون بدن و عقلی و استقامت
 آن است پس حرکت بعضی اشیاء بلکه حرکت دست و سر و منافی
 باطل نیست بعضی مذکور نیست پس هرگاه ایستادن بدکی واجب نماید
 کما فی بعض ادعیه حال عدم استقامت بدن بدان نماز باطل خواهد بود و مخفی
 نماید طهارت بقصد زکی واجب است اگر چه فرض شود عاقل
 بدکی نبوده باشد سیم زکی است بدانکه زکی واجب در رکوع ^{حالا}
 است اختیار تسبیح واحد که بی کمال یا سه تسبیح صغری و مراد بتسبیح
 کبری در این مقام سبحان ربنا العظیم و بحال است و مراد بتسبیح
 صغری سبحان الله است لکن تسبیح کبری افضل از سه صغری است
 بلکه احوط این نیست و در حال ضرورت اکتفا به تسبیح سبحان الله
 میتوان کرد چه آنکه دفعه نواست از آن رکوع بخوبی که راست ^{بایستد}
 لکن لازمه است که دفعه دوم بعد از فراغ از زکی واجب بوده باشد ^{حالا}
 لازم بود که شروع بدکی واجب بعد از بلوغ مجد رکوع و استقامت
 بوده باشد پس هرگاه شروع بدکی نبوده قبل از بلوغ مجد مذکور

و استقرار

و استقرار یا شروع نمود و رفع یا ایستادن رکوع قبل از زکی ^ص
 نماز باطل خواهد بود شفع مقام مقتضی اینست که گفته شد
 زکی که قبل از بلوغ مجد رکوع در آن شروع نمود یا قصد ^{سجده}
 در آن نمود یا قصد واجب نماید قصد استصحاب در آن نموده
 قصد واجب و بوجوب تقادیر اکتفا به همین ذکر نموده و در آن ^{رکوع}
 بلکه بدکی نام رکوع نموده و بوجوب تقادیر و یا سهواً اجتناب
 نموده یا عمد این مسئله مستقر بدو و آن در صورت حلیت و
 در شش صورت سهواً یا علی وجهی غفلت غافل نیست لکن مشروط
 باینکه در صورت اکتفا به همان زکی که در آن نشاء باشد بحقیقت
 حال مکی بعد از رفع نواست از رکوع اگر چه قبل از انتصاب بوده
 باشد و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و اکتفا
 به همان زکی نمود شبهه در بطلان نماز نیست و آن شش
 صورت عمد این تشکیکی در بطلان نماز در سه صورت آن
 نیست و آن در صورتی است که اکتفا به همان زکی نموده باشد
 بعضی ذکر که قبل از بلوغ مجد رکوع شرعی شروع در آن نموده

خواه عالم بوده باشد یا جاهل چنانچه در حق بسیار از عوام
که اعتقاد نموده اند که ایشان باین دگرگی باید بعد از مخفی
شدن نمود خواه بعد از کوع شرعی رسیده باشند یا نه خواه قصد
وجوب در آن نموده باشند یا قصد استحباب یا نه قصد
نموده باشند یا قصد استحباب و اشکالی که هست در سید
باقیه است یعنی در صورت عدم ارتقای بآن دگرگی است یا
ایشان دگرگی تا در حد کوع شرعی خواه عالم بوده باشند یا
دگرگی شرعی یا جاهل لکن ممکن است که گفته شود این موجب
ظمان دگرگی میشود نه اصل ظمان نظریه باینکه مفرض این است
که ایشان بدگرگی در حد کوع شرعی آن نموده است مگر در
که مقصود این شخص در حد کوع شرعی این بوده باشد که
دگرگی را باینچو ایشان نموده باشند و این وقت ممکن است که گفته
شود که نهی متوجه اصل ظمان شود پس مقتضی فساد ظمان
شد لکن ممکن است اشکال یا قطع نظر از این مفرض در بعضی
از راه دیگر توضیح آن این است هر یک از سه صورت مفرض

سه صورت

سه صورت پس اقسام در این سه صورت تقسیم میشود
اول آنست که قصد وجوب در آن نموده دگرگی که شروع
در آن نموده قبل از بلوغ بعد از کوع پس در دگرگی که ایشان
می نمایند یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب می نمایند و قصد
استحباب در صورت اول لازم می آید قصد وجوب در حد
کوع باشد در غلظ و حال آنکه واجب یکی است و در غلظ در حد
می آید قصد استحباب در واجب نظر باینکه انچه در حد کوع
بلوغ بعد از کوع شروع نموده به نیت وجوب مطلوب در حد
بنوعه است پس واجب آن دگرگی است که ایشان بآن می نمایند
در حد کوع شرعی مفرض این است که قصد استحباب
نموده است در قسم ثالث او چه سألهم از این محذور است
لکن ایشان که می نمایند در حد کوع مطلوب نیت چنانچه در حد
آنکه در حد کوع مطلوب نبوده است و آنچه مذکور شد
تصویر شش قسم باقی و حال آنها مشخص میشود ممکن است
حکم کرده شود و کلی این اقسام بعد از حصول امثال نظر

و اولی آن است که در مطلق بر غیر مطلق یا بر مطلق مطلقیت است
 ممکن است تفصیل داده شود فلین آن که ایشان نمایند بقصد مطلق
 فی الجمله حق بطلان است و در حق مطلق نیست لکن تمیلا
 در وجهی که مطلق نیست پس ایشان می نمایند بقصد ایشان
 در اول حکم بفساد نماذج خلاف ثانی بجلد ظاهر اینست که در جمیع
 صور حدیه مذکور نماذج باطل باشند لکن احتیاطا مقتضی اتمام
 نماذج است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماید که آنچه مذکور شد
 حکم شروع بدی که بود قبل از بلوغ جلد کوع و اما حالت
 دفعه و سوز کوع قبل از فراغ از ذی پس حکم و این چندان
 ندارد نظر اینکه آن در ذی واجب است یا در ذی مستحب و نظر
 یا سهوا این عمل واقع شده یا عمد و در صورت سهو نماذج
 و در صورت عمد ای واجب بوده است نماذج باطل و ای ذی مستحب
 بوده نماذج صحیح و مگر در صورتیکه بخوبی کنیم تقدیر مستحب
 بر واجب در صورتیکه نماذج باطل خواهد بود پنجم آن امور
 متعلقه بر کوع نماذج بعد از دفع سائل است مراد از نماذج
 مقام این

بعد از آن در دفع سائل مراد از نماذج
 اینست که مطلق نیست بعد از آنکه در حق مطلق مطلقیت است
 که مطلقیت باشد و آن که در حق مطلق مطلقیت است
 مستحبی که ثابت میکند چنانچه سابق شد و حرکت بعضی اعضا مثل
 اصابع بلکه حرکت بدنه نیست و بدانکه امور مذکور که عنایت
 آنرا بخند بعد از مدتی و در حق مطلقیت و بعد از ذی واجب
 و نماذج بعد از آن محقق نیست بفرایین بلکه نماذج هم از اینست
 بعد از آن ظاهر اینست که نماذج باشند و ثابت که امور مذکور در حق مطلق
 به وجهیکه جایز نبوده باشند و ای واجب و مستحب بعد از آنکه
 مذکور شد که در صورتیکه نماذج در کوع و مستحب و طایفان که اول
 خواهد بود و در صورتیکه نماذج باشد از افعال واجب و نماذج
 بدانکه مستحب و در شروع عنایت است آن دفع جبهه و فانت احتیاطا
 یا در دفع جبهه نیست که فاعله مقام جبهه بوده باشد و در حالتی که ممکن
 آن دفع جبهه نبوده باشد و در بین یا در جبهه ای که فاعله مقام جبهه
 و کلام در چند مجت است اول در وجوب سجده است و ثانی بدانکه
 واجب است در هر کفای نماذج و وجه در سجده بر وجوب شروع

شریک آنست و در جمیع طایفه منکر و غیره باشد و در هر یک
 و چنانچه در این است در سجده از رکعت ان رکعتان صلوات علی
 انما برای رکعتی که در هر یک است که در هر یک بطلان نماز است
 آنچه سهوا بوده باشد و همچنین زیادتی هر دو رکعتی
 مدبرین باب نیست مابین اینکه نماز در رکعتی بوده باشد
 یا سه رکعتی یا چهار رکعتی مابین آنکه در رکعتین اولین
 بوده باشد یا آخرین پس در سجده نماز در رکعتی که
 در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است مگر در آنکه
 متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر مختار
 این موجب بطلان نماز نمیگردد مگر خواه در رکعتین و خواه
 باشد یا آخرین یا آنکه مقایسه سجده منتهیه بعد از تسلیم نماز
در سجده متبیین و آیه در سجده است و آن شش چیز است
 اول گذاردن هفت عضو است بوزن منلا و این هفت
 عضو عبارتست از کف و ریه و باطنی و قدامین یعنی
 و دو کف دستها و ذنوب و انگشت بزرگ و دو پا و آنچه

از جمله

پس عبارتست از مقدار است که اگر چه در هر یک است و آن در هر یک
 و ششگاه موی سر و آن در هر یک است و در هر یک و در هر یک
 امتداد و از خارجین و موضع خالی از مویین خارجین پس چنانچه
 موی پیشانی عبارت از این مقدار است که محدود است بحد
 مذکور و اما کف دست پس مشهور در عرف کف دست بزرگ
 از ششها البته انگشتان است تا قریب بنزد و اما در کف دست عبارتست
 از محل اجتماع اواخر استخوان ران و استخوان ساق پا و اما
 اینها مان پس راه از آن دو انگشت است و ظاهر این است
 که بگذاردن این دو انگشت امتداد
 و انگشت بوده باطنی آن باطنی آن
 انشاء میتوان نمود و در انشاء نمودن بوسیله این عمل
 نیست و اما آنچه پس مختار اینست که اگر هم مثل اعضای
 مذکور است پس انشاء میشود در جهت بن بست و اجابت
 وضع اعضای سبعة مذکور بخوبی بوده باشد که انشاء مکلف
 بحد اینها بوده باشد پس هرگاه نفس سنگینی را بیک طرف پیشانی

و در هر یک

در حق تعالی تواند بود لکن تنویر مایه این مسائل لازم نیست
 در راه اعمال و نسبت بعضی اعضاء یاد می شود نسبت یکدیگر
 باقی نیست بلکه نسبت محل جبهه واجب است و بعد از آن
 وضع جبهه است چنانکه سجد بر آن صحیح بود باشد و رعایت
 مایه سجود علیه در محل تعیین در کتب و ابهامی از جهت
 لازم نیست و اما سجود بر محمول مایه سجود علیه پس این
 آن محمول منفصل و جدا است از جبهه بخوبی که در حال سجود
 بدان میگذارد این قسم صحیح و جایز است و توان محمول
 است که ملائمتی جبهه بوده یعنی محمول است که جبهه
 مثل اینکه بر سر یا داخل باشد مایه جبهه و کلاه جدا باشد در حال
 قیام و غیره ملائمتی بوده باشد به پیشانی محمول که حالت سجود
 از جهت موانع بودن بر جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم
 ظاهر این است که در حال اختیار چنان نبوده باشد سیم اینست
 که مساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف یا بلند بودن
 باشد بقدر بلند و پس تر و این محقق میشود بمحقق شدن

مسئله

مصلی تا پایان حد پس اختیار واجب است من باب المذمه و اگر
 شده بعد از آن صحیح بقصد سجود تشکیکی در سجده آن نیست
 شود چنانچه سجود مختار در نزد حق تعالی آنست که لازم نیست
 که بخیر دنیا یا مصلحتی شود بقصد سجود و فرقی نیست
 باب مایه این است که مصلحتی شود بقصد چیزی یا نه مثل اینکه
 افتاد در این وقت بن میگویم که لازم نیست بایستد بعد از آن
 مصلحتی شود بقصد سجود یا نه در این وقت افتاد جدا بیکه
 جبهه او محمول سجود واقع شد و مطمئن بقصد سجود نداشت
 در این صورت باین وضع جبهه بر این بنیاد است که اگر اکتفا
 نمود بلکه لازم است دفع نفس نموده بخوبی که بعد از آن موقوف
 باشد که وضع جبهه جبهه سجود نموده و ظاهر اینست که بایستد
 بایستد بعد از آن بقصد سجود مصلحتی شود و قول بعد از اکتفا
 خواه مصلحتی شده باشد بقصد غیر سجود یا نه بقصد و نه غیر
 لکن بطلان در صورت اجترای آن و عدم عود بقیام جبهه
 جبهه سجود اقوی است و اما هرگاه عود نماید بقیام جبهه

مصلحتی

و اگر مصلحتی

از برای

این

نم

اکتفا

اختیار

اعتبار جبهه سببی و اقی است و ظاهرگاه سببی نماید بقدر و بعد از آن
 محقق جبهه سببی و غایب است و با غیب است لکن در این وقت
 که محقق شده باشد بقدر سببی و با غیب است و با غیب است
 باشد و ظاهرگاه محقق شده بقدر سببی و غیر سببی و سببی
 نیست که انکشاف آن تواند نمود بلکه عود بقیه و این صورت
 مشکل است و احتیاط و رعایت بعد از اتمام جهات حالت
 مجزا معتبر و محقق نماز در حال اختیار این است که محل
 جبهه بلند تر از محل قدم نبوده باشد و یا کمتر از مقدار لینه
 و یا در ارتفاع مثل امر و ارتفاع است و آنچه مذکور شد
 ظاهر این است که تحدیدی در ارتفاع نیست آنچه احتیاط
 این است که زیاده تر از لینه نباشد و تحدید لینه در کف
 انعام شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه و مختار
 در این حکم که عبارت عدم جواز ارتفاع مسجد از موقت یا کمتر
 از مقدار لینه بوده باشد اعتبار آن است در محل جبهه نسبت
 بموقف و علامه این است در محال اعتنائی بپکی و احتیاط

امر

اعتبار

و استغاثت

قدر کمالات است و مختار این است که آن موضع مقدم
 بوده باشد و مسجد ارتفاع از غایت محل سببی و یا کمتر از مقدار
 لینه جایی نیست خواهد بود و این محل بود باشد با احتیاط
 و مختار آن یعنی محل جبهه اخفض بوده باشد از محل و موقت
 ظاهر این است اخفض مسجد از موقت و این مختار
 آنچه علاقه آن قدر لینه بود باشد لکن حسن احتیاط و این
 مبنی ظاهر است و غیره جبهه واقع شود بر موضع مرفعی که ارتفاع
 آن علاقه آن قدر لینه بود باشد پس ای ممکن از کشیدند
 موضع مساوی یا مرفعی که قدر لینه فزان را بوده باشد بنا
 در جبهه معتبر است و ای ممکن از کشیدن جبهه بوده
 محل جواز مختار نیست که مختار است مابین اینکه رفع
 نماید و وضع نماید محل معتدل یا کشیدند جبهه را بمحل
 و ظاهر این است که وضع جبهه آنچه مرفعی که ارتفاع آن
 آن قدر لینه بود باشد مسجد محقق است و مسأله
 محل جبهه یا موقت مثلا این و یعنی از اجنبات سببی و مسأله است

انقض

حیث

معتدل

و واجب و قبل از فراغ از آن در این صورت ظاهر این است که آنچه در اصل
 آن در هیچ است لازم است آنکه آن نماید بعد از رسانیدن آن به جبهه
 علیه یا جبهه یا بعکس لکن این در صورتی که طولی نداشته باشد
 و رسانیدن مایه سجده را به سجده علیه یا جبهه یا بعکس که موجب ابطال
 می شود استنباط آن بعد از ابطال مایه سجده علیه یا جبهه را جبهه
 و ابطال جبهه را بآن لازم است و بی در صورتی که ممکن است
 این مد که این بوده باشد و اما هرگاه از هیچیک نبوده باشد
 مگر با کتاب فعل متلفی در این صورت اگر این در صورتی که
 بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل مایه سجده علیه
 استنباط نماز نماید و ای سر منق و وقت بوده باشد باین که قطع نماز
 و تحصیل مایه سجده موجب انقضای وقت نماز شود در این
 صورت ظاهر این است که اعتبار مایه سجده علیه بیان شد
 مخفی نماید که آنچه مذکور شد در حق کسی بوده که عالم بحقیقت
 حال بود لکن با اعتقاد آنکه محل مایه سجده علیه است و منع
 برون نموده به عبارت آخری عالم حکم بود لکن جاهل بموضع و این
 حال فساد اعتقاد او منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضع بود

و اگر ظاهر اینست که سجده شکری و سجدات مختلفه آن سجدات
 نحوه و هر کدام جبهه واقع شود و موخای که مساوی با موخای
 آن زمان بود میباشد بمقدار اینکه فاد و ن لکن در هر دو حالت جبهه
 واقع شده باشد و چیزی که سجده بآن جایز نبوده باشد و اما اگر
 حال شده باشد قبل از فراغ از آن و واجب مختار اینست که معتدل
 مابین جبهه یا رسانیدن مایه سجده علیه یا جبهه بلکه
 صورتیست که رسانیدن مایه سجده علیه یا جبهه ببعض
 است و در صورتی که رسانیدن بعضی منافات داشته و هرگاه
 عالم شود بحقیقت حال بعد از اتمام بدو واجب خوان بعد از فراغ
 آن سجده بوده باشد یا قبل از آن صورت سجده و چیزی که
 خصوصاً هرگاه عالم بحقیقت حال بعد از فراغ بوده باشد باین
 عالم شود بآن در سجده بعد از فراغ از آن که واجب و قبل از اتمام
 مستحب در حق اینست که جبهه را بکشد تا برساند یا بکشد
 علیه یا مایه سجده علیه یا رساندن جبهه و آنچه مذکور شد
 ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از بدو

واجب و غیر

و در هر چه چنان میباشد که آنچه فرستاد مثل آنکه نمی باشد
 که سجده بر زمین جایز نیست و در آلتای سجده عالمی که در این
 ای این در سجده اقلی بوده باشد تا آنکه باطل و استیفاء آن لازم
 و در سجده اقلی بوده باشد پس هر چه بعد از آن اعراس و در آن
 بوده باشد و ظاهر در سجده تا پیشه بوده باشد که قبل از شروع
 بدو واجب بوده باشد در آن وقت عالمی که در این صورت هرگاه
 ابطال مانع السجود علیه بود چنانچه با ابطال جبهه نمودن آن
 بعد از آن اتیان بدو نمود و در اینست که حکم شود بجهت آن
 خصوصاً در صورتی که وقت مضیق بوده باشد و این شخص بقدر
 در تقصیر نکند باشد بلکه هرگاه کسی عاجز از آنجا بود و پیش از آنکه
 مدتی باشد پس آنچند قسم است اول آنکه تکلیف ممکن از آنجا باشد
 معهود نیست لکن ممکن از آنجا که سجده هست و همچنانکه وضع
 جبهه هست بر چنانکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از آنجا
 مقدور باشد باینکه در آن جبهه را بر موضع بپایند که سجده بر آن صحیح
 با بقوت بپایند و در مانع السجود علیه را تا بان حد که بعد از آنجا
 مقدور وضع جبهه نماید بر آن صورت آنجا بقدر مقدور
 لازم است

لازم است و همچنین وضع جبهه بعد از آنجا مقدور در آن صورت
 عند و از آنجا مقدور یا نماید بر این صورت نیست قسم ثالث
 منقول است آنکه ممکن است که در وضع جبهه مانع السجود علیه
 نه وضع جبهه بر موضع مرتفع و نه بر موضع منور مانع السجود علیه
 این است در این صورت شخصی شدن بقدر مقدور از آنجا باشد
 بلکه جایز که آنجا نماید یا بر موضع شخصی شدن که در آنجا
 از وضع جبهه هست بر مانع السجود علیه بطریقی که مذکور شد
 ظاهر این است که لازم بوده باشد وضع اعضا باقیه مثل بدین
 و اینها پس متداولی است که هست در این مقام این است
 که هرگاه وضع جبهه با مانع السجود علیه معوق نبوده باشد باینکه
 خود این شخصی بپایند باینکه نماید تا جبهه بر آن گذارد و این
 این هست که وضع بدین بوارضی نتواند نمود ظاهر این است
 که دفع بدین وضع بدین تا وضع جبهه با مانع السجود علیه
 و اما در قسم ثانی که ممکن است که وضع جبهه چنانکه
 بر آن صحیح بوده باشد و در اینست که باز واجب باشد وضع اعضا
 باقیه بوارضی پس لازم است که بعد از آنجا بنشیند جبهه

و در کتبین بر او من و بعد از جلوس ایام بر من نماید عیای سجود
 و در حال ایام وضع بدین و ایام بر من و در کتبین نماید و در کتب
 آنست که ممکن از اختیار مطلق نیست لکن ممکن از ایام بر من
 قسم چهار و مثل سم است و کما اینکه ممکن از ایام بر من نیست
 بلکه ممکن از ایام بر من هست حکم بر من و قسم این است
 اول ایام بر من سجده سجود معین است چنانچه در کتاب ایام
 بدین لایق است و حکایت وضع اعضای باقیمه بقویست که مذکور
 شد لکن مکی است اشکالی در حکم بر من آن شود چنانچه از
 امور مسته مذکور در طایفه است در سجود بقدر آن که واجب
 و در ایام و معین است اول در تقسیم طایفه است بدینکه
 ظاهر این است که مراد از طایفه واجب در احوال صلوة خا و حالت
 تکبیر و الاخر باشد یا طاعت قرائت یا طاعت رکوع و بعد از رفع راس
 از رکوع و حال سجود و بعد از رفع راس از سجود این است که
 مستقر و ساکن باشد یعنی و عرف بگویند که این شخص در ایام است
 و مستقر است مشخص آنست صدق این معنی و قوف بگویند که
 اعضای مثل اصابع بدین بلکه علی بدین مثلا نیست پس حرکت
 اصابع و بدین

این معنی و بدین منافی با تحقق طایفه این معنی نیست و مستقر
 سکون جمیع اعضا و جوارح معین در تحقق طایفه نیست و ظاهر
 نخواهد بود چنانچه قدر که صدق است مکلف ساکن است عرفا
 بر این حالت کفایت میکند معین و در ایام است که طایفه
 معنی که مذکور شد از ایام غیر رکنیه است و در ایام
 و معین در ایام و رکوع و اضلال با و سهوا موجب بطلان نماز
 نیست بجز از امور واجب در سجود و کواست مختار در رفع
 اقامه قیام تسبیح است و مکلف غیر آنست مابین تسبیح کبری
 سبحان ربی الاعلی و سجده و سر تسبیح صغری اعنی سبحان الله یا
 افضلیت و احدا کبری از سر صغری ششم دفعه و سوزان سجود است
 یعنی سر بر داشتن از سجده خواه سجده اول یا بوده باشد یا ثانیه
 فرق که هست بعد از سوزان سجده اولی لازم است جلوس یا
 طایفه ای چه قلیل بود یا باشد بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع
 راس از آن جلوس لازم نیست و چون که ظاهر این است که نماز تسبیح
 بر دفعه سوزان آنست خواه سجده اول یا بوده باشد یا سجده ثانیه دفع

[illegible]

قصه

بودند و تا هرگاه سبب وجود سبب مستلزم متعلق باشد
چنانچه مورد بحث در اول آنست که سبب مستلزم متعلق باشد یا نه
فما بین سبب و متعلق است مراد از این اشکال اینست که
چون مثلاً علت مرغوبه سبب متعلق فاعل باشد و یا اثر باشد یا
مؤید است که سبب مستلزم متعلق باشد و لکن قضای که
فوریه بوده باشد از این مستلزم نشاء باشد و معنی
و در ثانی عین متعلق استماع در اول بوده باشد و این
و در نیست که اجزاء سبب و واحد تواند بود و خصوص
صوری که در بد و امر منظور و این بوده باشد که در
مستلزم هر قرأت یا استماع نموده باشد بعد از آن سبب فاعل
سیم مثلاً فانی است لکن با تخیل فصلی که معانی با فو قیت بوده
باشد عکس تحقیق بقدر سبب و سبب و سبب در مقام اشکال است
و بقدر سبب مقتضی بقدر سبب است لکن احتمالات
مقام داده امتثال معتد و است اول آنست که لیکن سبب
سبب ثانی نماید یعنی عین شروع بدخول در محقق نیست

سجده اولی یا استماع اولی بعد از آن بعد از آن و در وجه عکس
 است یعنی سجده اولی نیست نماید بجهة قرائت اولی یا استماع اولی
 و سجده ثانیه بجهة قرائت ثانیه یا استماع ثانی معین نسبت
 باخر نماید یعنی یک سجده را بعد از هر دو قصد نماید که بجهة
 هر دو بوده باشد و این مختار است چهاره است که متعلق
 قرائت در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و همچنین
 متعلق استماع خواه فصلی مختل شده باشد بسبب در هر دو
 باشد یا نه درین قسمین تشکیکی در مقدار سبب نیست
 بقوه است که انیان بدو سبب نماید و سبب ثانی مغایر بوده
 باشد با اولی دو نوع مثل اینکه اول استماع آیه سجده نموده
 بعد از آن تلاوت آیه سجده نمود یا عکس آن خواه مقری یا عین
 مستمع بظاهر بوده باشد یا غیر آن این قسمین یا با مختل فصل
 بین سببین متغایرین است یا با عدم مختل فصل است حکم
 این بین از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر

که مختل فصل

که مختل در وجه این اقسام چنان بود میباشد بلکه در بعضی
 مفروضه اولی از آن قرار بوده باشد و بدانکه کفایت میکند در
 سجده ابقا بجهة بوجاهت سجده پس هرگاه کسی در سجده بود
 باشد در بین سجده بجهة او متعلق شد ظاهر بلکه مقتضی
 بر این است که رفع بجهة آن ارض متعین است و انتفاء
 بقای بجهة بلکه بجز آن چه موضع اخفص بود میباشد
 نمود و معتبر در رفع و سبب بقدر مقدار آن چه بجهة انتفاء
 می رسد پس هرگاه در حال قرائت بطریق معهود متخلف باشد
 و درین حالت قرائت آیه سجده نموده نیست در حق او سبب
 بعد از آن سجده بود و بلکه بهمان حالت که هست میتواند
 سجده رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت در حال
 سجده اتفاق افتد که متغایر رفع و سبب باشد نمیتواند آن چه
 در بین رعایت انتساب است و مرجع احوال بدانکه این
 مطلوب است فوراً یعنی لانه استسری مکلف بعد از تحقق
 سبب میباشد در راتیان سجده نماید و تأخیر در حق او جایز

نیست در سجودات واجب پس در صورت تحقق بیست و
 کسی را عدم عدل و ترک مبادرت در بیان سجود نماید
 خواصد بود و هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب
 و جوی که فوراً تذکره ثابت است بعنوان واجب یا مستحب و بطریق
 بدست در مستحب و مختار این است که این تذکره را
 و نه قضا محبت و در سجده تشهد است و در آن چند محبت
 اول در عدد تشهد واجب است بدانکه تشهد واجب
 در هر نماز و در هر رکعتی که خواهد خواند و در هر نماز یا نماز
 سفری یا نماز جمعه یا نماز عیدین و واجب است و نماز
 بعد از هر نماز و در هر مرتبه یکی بعد از رفع و پس
 از سجده ثانیه و در هر مرتبه یکی بعد از جلوس و مطلقاً و
 بعد از رفع از سجده ثانیه هر دو رکعتی ثلثه در نماز سه
 رکعتی و در هر رکعتی از نماز چهار رکعتی بعد از آنکه
 مطلقاً و در هر رکعتی از نماز پنج رکعتی یا آنکه
 حالت ایستادن است و نماز حالت ایستادن که در هر رکعتی

از سجود

او سجود می نیلست لکن قایم مقام آنست مقام اول و
 بیان تشهد و کیفیت قدر واجب آنست و در اینجا چند
 مقام است اول در بیان تشهد است بدانکه تشهد
 عبارت از شهادتین و صلوات است و اعتبار شهادتین
 یعنی شهادت بر وحدانیت و شهادت بر رسالت و تشهد
 این محل تکلیف نیست محبت سیم در بیان کیفیت
 قدر واجب آنست که این است که بعد از تشهد و قدر
 واجب عبادتست از اشهادان و آنکه در هر نماز و در هر رکعتی
 له و اشهادان محمد اعبده و رسول الله و آله و عترته که در هر
 در تشهد نماز است و این است که در هر نماز و در هر رکعتی
 صلوات بر سر و بر انبیاء و بر سید المرسلین و آل طهارت
 سرور در تشهد اول و در تشهد ثانی مستحب است
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و السلام و این است که در تشهد

اما صیغه تسلیم خط است یعنی التسلیم علی او و غیره و الله
 التسلیم فی ذلک و التسلیم علیکم و علی الله و غیره
 پس تکلف چیزی است و اختیار نمودن صیغه التسلیم
 علیما و علی بنما و ایضا و غیره و اعلی او بر و است تسلیم
 که معتبر است خروج از خانه و خارج هرگاه اختیار نماید
 صیغه تسلیم علیکم را چنین خواهد بود لکن در صورت
 اختیار التسلیم علیما خروج از خانه و تحقیق میشود
 اشکال اتیان صیغه تسلیم علیما بعد از آن اشکال است
 بعد از معاویه و غیره مستند لکن نظر بصدور فتوی بدان آن
 جماعت اجماعا و اخبار حکم با استصحاب و نیست و اما
 کیفیت هر یک از دو صیغه اما صیغه اولی ظاهر است
 که واجب بوده باشد اینکه مجموع التسلیم علیما و علی بنما و الله
 التسلیم و معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکور است
 تعلیم

تسلیم است و کما یستحب و اما صیغه التسلیم علیکم
 نیست که آنجا صیغه التسلیم علیکم توان منزه است
 و در جمله الله و بنما و الله اولی و آخری است بکنان و نیست
 اما دعای طه نیست که کوه ظاهر این است که لکن
 باشد پس هرگاه علیکم و قد مراد با اسقاط الف لام
 نماید بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و مختار این
 است که تسلیم جز آخر زمان نیست پس حاجت به نیست
 محله ی نخواهد بود و مختار در حفظ قمار این است که
 تعیین خروج احتیاج نیست پس در صورت اختیار
 بهر یک از دو صیغه که بوفه باشد و مختار این است که
 تعیین نماید یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه
 که بوده باشد همان صحیح است خواه تعیین نماید یا نه
 و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تعیین التسلیم

علینا و ثانیاً السلام علیک هان صیغه اولی مخرج است
اوج تعیین نماید که آن مخرج باشد و همچنین صورت
عکس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکور است
که اول اتمام بات نموده آنچه قصد نماید که آن مخرج
باشد مجازاً تعیین نموده آنیکه این صیغه مخرج است
نیست و همچنین ظاهر این است که آن نیست که در محل
تسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم بدانکه
امور مستحبه در اثنای نماز بسیار است و از جمله
انها قنوت است پس میگوئیم مخدوم است جناب قنوت
است در جمیع صلوات مقرر شده باشد یا مندر و به فرقی
بوقیه بوده باشد یا غیر بوقیه پس قنوت در هر دو نماز
مستحب خواهد بود مگر در صلوة عبدی که ظاهر این است
که قنوت در رعین از نماز عبدی واجب بوده باشد

در قنوت

وجوب صلوة عبدی نکره و در ایضا اهتمام در آن بیشتر است
و در جمیع ستم صلوة غذا و مغرب مبالغه و اهتمام
در محافظت آن بیشتر است و محل قنوت در هر دو
در کعبه ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قنات حدیث
و قبل از رکوع خواهد بود که اولی بوده باشد مثل
صلوة جمعه بار کعبه ثانیه مثل قاطبه صلوة و بدانکه
مستفاد از اخبار و کلام اخبار است که هر دو علی که
میتواند اکتفاء نمود و قنوت پس معتبر در قنوت
اصلی دعا معنی عقراست هر چه مصداق دعا باین
معنی بوده باشد اکتفاء بان میتوان نمود و محل بدیه
علاوه بر آنچه مذکور نیست و همچنین تجمل بقی در آن
در جانب کثرت نیست و اما در جانب قلت پس استقامت
آن از اخبار چند نوع شده اول اللهم اغفر لنا وارحمنا
و عافنا و عاف عتقنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدير

و اما قنوت بغير قنوت عرب پس در آن دو مقام است اول آنست
 که مناجات و تکلم با قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعا
 مطلب بهر تسائی که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است
 ای چه غیر حالت قنوت باشد اگر چه قدرت بر عبادت داشته
 و هر اقتضای بر آن قنوت واجب از آن قنوت موقوف و
 صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که مرعیان
 عربیت در آن متعین باشد و بدانکه هر نمازی قنوت
 در آن دو رکعة و اصل است مگر صلوة عبید بن که قنوت در آن
 دو رکعة و رکعة است باینکه در هر یک از دو رکعة متعین است
 و همچنین صلوة جعه که مختار است که قنوت در آن متعین است
 و در رکعة اولی قبل از رکوع و در رکعة ثانیة بعد از رکوع و بدانکه
 آن اطفال بقنوت نباید عملند از بیجهت آن ثابت نیست و هر
 اطفال بان نباید سهوا پس ایستند و آن بعد از رکوع بیجهت
 و قبل از بلوغ مجرد رکوع شرعی ظاهر این است که جائز است و
 نموده نذر آن نباید و بعد از آن بر رکوع و دو رکعة
 بعد از بلوغ مجرد رکوع خواه قبل از اشتغال بود یا بعد از آن

و اما قنوت

و اما قنوت بغير قنوت عرب پس در آن دو مقام است اول آنست
 که مناجات و تکلم با قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعا
 مطلب بهر تسائی که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است
 ای چه غیر حالت قنوت باشد اگر چه قدرت بر عبادت داشته
 و هر اقتضای بر آن قنوت واجب از آن قنوت موقوف و
 صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که مرعیان
 عربیت در آن متعین باشد و بدانکه هر نمازی قنوت
 در آن دو رکعة و اصل است مگر صلوة عبید بن که قنوت در آن
 دو رکعة و رکعة است باینکه در هر یک از دو رکعة متعین است
 و همچنین صلوة جعه که مختار است که قنوت در آن متعین است
 و در رکعة اولی قبل از رکوع و در رکعة ثانیة بعد از رکوع و بدانکه
 آن اطفال بقنوت نباید عملند از بیجهت آن ثابت نیست و هر
 اطفال بان نباید سهوا پس ایستند و آن بعد از رکوع بیجهت
 و قبل از بلوغ مجرد رکوع شرعی ظاهر این است که جائز است و
 نموده نذر آن نباید و بعد از آن بر رکوع و دو رکعة
 بعد از بلوغ مجرد رکوع خواه قبل از اشتغال بود یا بعد از آن

اشک و کی یا بعد از فراغ آن در کی مستحب این است که بعد از آن
در سی از رکوع قنوت یا بعد از آن در رکوع متذکر شود بعد از
در رکوع سی از رکوع و قبل از آن بجهت سجده سجده ظاهر این
که در همان حالت تدارک ثابت باشد و اگر متذکر شود بعد از
اختیار بجهت سجده و قبل از بلوغ جمله سجده یا بعد از وسع
سجده یا در سجده ثانیه یا فیما بین السجده بین یا بعد از رفع
در سی از رکوع و قبل از دخول در قیام و کماله
مختار عدم ثبوت تدارک است و همچنین هرگاه متذکر شود
بعد از دخول در قیام ثالث آخر الصلوة مجمل و در جمیع صور
ثبوت تدارک قنوت منسی در انشای نماز ثابت نیست و لهذا
تدارک بعد از فراغ آن نماز پس مختار ثبوت بجهان است
راجع نیست که بعد از فراغ تدارک نماید بجهان حالت جلوس
قیام ثابت نیست و اگر متذکر شود بعد از فراغ خواه قبل از انتقال
آن مکان یا بعد از انتقال وقت باقی باشد یا نه که ظاهر اینست
که بجهان تدارک ثابت باشد پس در حال تذکره اگر مستقبل
قبل از ثبوت همان حالت قنوت یا بعد از بلوغ و در استی
این است که در قنوت قنوت منسی یا بعد از آن

مقام اول در رکعتی که باشد یا در رکعتی که باشد
میان و اما نماز متقابل بخوبی که بجهان بر ای احد طرفین بود
پس این بجهان در یک طرف باشد و راجع طاق است و در هر دو
و شکر و در هر دو نماز است یا در هر دو نماز یا در هر دو نماز
در هر دو نماز پس آن یا قبل از شروع در نماز است یا در انشای نماز
یا بعد از فراغ آن نماز اگر متذکر شود است که نماز است که بعد از آن
نماز بدو و آن جایز نیست و اگر بعد از فراغ آن نماز است اعتقاد
بآن شک نیست اعتقاد اینکه شک در اعتقاد آن
یا شرط آن بلکه این مطلق است در جمیع عبادات و در هر یک از آنها
نماز را تمام نماید و احتیاط مقتضی این است که بعد از آن
اعتقاد آن نماز را نماید و اعتقاد شک در نفس نماز باین معنی که
دارد بعد از آن نماز را بعد از آن است یا نه و این اگر در وقت نماز
بوده باشد لازم است آن نماز را بعد از آن و اگر بعد از خروج وقت
است لازم نیست اگر چه عیب مهمی ندارد و اما شک در اعتقاد
پس آن باشد در عدد رکعات است بجهان است یا در هر دو نماز

در فعل و یکنواست لکن در استیلا و شک و فیه را بعد از آنکه
 بعد از دخول در فعل و یکنواست اعتباری بان شک نیست پس
 بنابر صدور میگوید در حکم و اجزای مستحبه مثل حکم و اجزای
 واجب است اعم از آنکه شک در مرتبه مستحبه نماید بعد از دخول
 چند یکنواست مستحب بان شک در واجب و اجبات نماید بعد از
 دخول در مستحبی از مستحبات یا عکس این در جمیع این اقسام
 بنابر صدور و مشکوک فیه میگذارد و ظاهر اینست که دخول
 در مقتضات مانع از عود نباشد مثل میل جهت ایستادن یا شک
 در سجده نشسته یا ظاهر راه در رکوع نماید بعد از میل سجده و قبل از
 الوصول بعد سجود پس احتیاط مقتضای این است که عود تقاضا
 و شک را تمام نماید و بعد از فراغ اعاده نماید و فرقی در این مقام نیست
 مابین شک در رکعت یا غیبه یکی تفاوتی که هست این است
 قبل از دخول در رکعت و یکی مشکوک فیه را بعد از آورده و بعد مشخص
 که بعد آورده و است ای مشکوک فیه مرکب است مان باطل و استیلا
 آن لازم و ای غیبه صحیح است مان صحیح است و بدانکه فرقی نیست

در رکعت

شک و شک مابین نماز واجب یا استیلا و استیلا و شک و شک
 بدانکه این شک ای در نماز دور رکعت یا سه رکعتی است مان
 باطل و استیلا لازم است ای مجزئ شک بدون قوتی مباشر نفی
 از افعال واجب مان شک خواهد بعد از آن مقتضای باطل طرفین هر یک
 یا نه بلکه هر چند قاطع شود بحقیقت حال و هر یک است هر یک
 تا مل نمود و ظن او متعلق باطل طرفین نشود و شک و شک
 و تا مل نمود و بعد از تا مل ظن باطل باطل طرفین بهر بیانند ظاهر
 اینست که مان او صحیح است و ای در نماز چهار رکعتی باشد
 پس ای مابین یک و دو است یا مابین یک و سه یا مابین یک و چهار
 یا مابین یک و دو سه چهار نماز در جمیع اینها باطل و استیلا
 لازم است و صورتی که بعد از توقف احد احتمالی منقوض نشود
 و با حصول ثبوت عمل مقتضای آن لازم است و ای شدن میان دو سه
 یا میان دو و چهار یا میان دو سه چهار پس ای قبل از رفع راس
 آن سجده نماید است مان باطل است و ای بعد از رفع راس آن سجده
 نماید است مان صحیح است و ای بعد از آنکه فرقی نیست

در نماز

نماز یک رکعت ایستاده و چهار رکعت و دو رکعت و شش رکعت
 ایستاده افضل بلکه احوط ایستاده و در نماز چهار رکعت
 و بعد از سلام در رکعت غایت ایستاده بجای آوردن ثالث
 بنابر چهار رکعت و بعد از فراغ آن سلام در رکعت ایستاده
 و در رکعت نشسته بجای آوردن و در رکعت ایستاده را مقارن
 در رکعت نشسته و ایستاده و ایستاده و چهار رکعت بنابر
 چهار رکعت و بعد از آن نماز یک رکعت ایستاده یا در رکعت
 بجای آوردن و در رکعت نشسته افضل است و ایستاده میان
 پنج است نماز باطل است و ایستاده سه و پنج است پس اگر در حال
 رکوع ایستاده و در رکوع یا در سجود ایستاده یا بعد از
 رکوع یا در سجود یا در سجود یا بعد از نماز باطل است
 و اگر قبل از بلوغ سجده رکوع است که یک رکعت قیام
 ساخته بشود و شش رکعت و پنج رکعت و بعد از آن نماز
 و هرگاه مستحق شد و ایستاده میان پنج است پس اگر
 در نماز رکوع یا بعد از نماز یا در سجود یا در سجود یا بعد از نماز

در نماز از آنکه در سجده نماند ظاهر اینست که نماز باطل است
 و اگر بعد از نماز قیام از نماز سجده نماند یا در سجده ایستاده یا در سجده
 میکند نماز را تمام نموده بعد از آن نماز سجده سهو و عملی آورده
 و اگر در حال قیام است قبل از شروع و در قیام یا در اشغال
 یا بعد از فراغ از قیام قبل از سجده رکوع یا بعد از سجده
 و قبل از بلوغ سجده رکوع ظاهر این است که در پنج رکعت
 نماز صحیح باشد پس آن رکعت را منهدم ساخته می نشیند و شش
 او را جمع میشود و سه و چهار و هرگاه کذا شد احتیاط غنی
 این است که بعد از اتمام نماز نماز احتیاط و سجده سهو و اعاده
 اصل نماز نماید و ضعیف نمائند در سجده ایستاده یا در سجده
 شد خواه شک مبطل بوده باشد یا نه و در سجده سهو و اعاده
 و تفکیک نماید شاید مستحق قیام شود که مفید نفع یا مضرت
 با حد طرفین شود بعد از آن نماز هرگاه حق متعلق یا حد طرفین
 شد آن نماز عمل بقضای مطلقه و ایستاده میان سه و چهار
 یا میان سه و چهار یا میان سه و چهار یا میان سه و چهار

کبر معهود حایین از غایب است که در جمیع اقسام از بعد از آن
 که باطن را که در آن در هر صورتی که شد متعلق بوده باشد
 و متعلق در هر صورتی که در هر صورتی که در هر صورتی که
 ایمان رکعت است باقی علیاً و باقی متعلق که هرگاه بعد از تمام شدن
 رکعت سوره کند تا این دو و متعلق آن لازم است که بنشیند
 شود باقی و اما قبل از تمام شدن رکعت هرگاه چنین شکی
 نماید نماز باطل و غایب آن لازم است و ایمان رکعت بر رفع
 آن سجدۀ ثانیه میشود بد آنکه لازم است که در اقسام مشکوک
 مذکور عمل شود با نجه مذکور شد پس اگر غیر از این نماید و
 نماز نماید پس او مبطلی بعمل نیارده است بنا بر این که نماز باطل ظاهر
 اینست که نماز او باطل است و او بعد از متعلق نماز استیناف
 نماید ظاهر این است که نماز او که استیناف نموده صحیح است
 لکن اتم است و بد آنکه هرگاه یکی از اقسام مشکوک مذکور را غایب
 شود در حق کسی که تکلیف او نماز نرفته باشد پس هرگاه
 در دو سه باشد ظاهر اینست که اعتقاد بیک رکعت نرفته تواند

نموده و در هر صورتی

نمود و همچنین در وقت میانه و وسطه و او میانه و در هر صورتی
 اعتقاد بیک رکعت باشد و در هر صورتی که نماز او سجده چهار رکعت
 اعتقاد بیک رکعت باشد و در هر صورتی که نماز او سجده چهار رکعت
 بیست سلام و رکعت دیگری بیست سلام و اعتقاد در جمیع صور اعتقاد
 نماز است و اگر در طاعت نماز ممکن از قیام نبوده و بعد از فراغ
 آن نماز ممکن از قیام نبوده و بعد از فراغ آن نماز ممکن باشد
 ظاهر اینست که حکم این شخص غایت و وصف قیام و جلوس
 احتیاط حکم کسی است که ممکن از قیام بود در طاعت آن
 نماز احتیاط ممکن از قیام نبوده باشد ظاهر اینست که حکم
 این شخص حکم کسی است که ممکن از قیام در هر دو حالت نبوده
 باشد و اما کیفیت نماز احتیاط پس بدانکه ظاهر این است که این
 نماز نماز مستقلی است معتبر است و نماز بیست و تکبیر الا حرام
 بیست چنین میباشد که ایشان بیست و رکعت نماز استیناف و مثلاً اینها
 بجهت سستی که آن من میاد مثلاً استیناف در میان سه و چهار
 مثلاً واجب و بنا بر این که بعد از آن تکبیر الا حرام و سبک و بعد از آن

می نماید حد و قرائت سوره ثابت نیست و ظاهر این است که حد متعین
 بوده باشد و حد اول آن حد بتسبیحات اربع جایز نباشد بلکه
 آن حد است میباد در وقت بزمان احتیاط بعد از فراغ از تسلیم بدو^{بعد}
 خواه زمان از آن بوده باشد یا فضا بلکه باید قبل از تکبیرات
 آن تسلیم بوده باشد بلکه میتوان او را نمود که بعضی از ائمه و
 و قرآن که در آشنای زمان خواندن آنها جایز بود و این مقام بعضی
 بعد از تسلیم و قبل از نماز ظاهر این است که جایز نیست که مکلف
 عمل حدیث آن خود صادر نماید قبل از نماز احتیاط و هرگاه اتفاق
 افتاد حدیث آن مکلف صادر شد اقول عدم بطلان نماز است بلکه
 آن حد است بعد از عمل و درین طهارت که نماز احتیاط را بجا آورد
 و احتیاط مقتضی اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط بلکه
 است حال آنکه حدیث حدیث بوده باشد پس موجب بطلان اصل نماز
 نمیشود و اگر چه در این صورت اشک است بجهة اخلال در عبادت
 نماید و همچنین است حال در جمیع منافیات نماز بلکه حکم
 تکلیف و الحاله که منافی با میباد در وقت بزمان احتیاط نبوده باشد بقول

اعاونه

منع و غیره

نموده و ممکن است تفصیل مابین مقتضای حدیث و نماز آن در اول
 شود بطلان نماز میباد و استلزام بر بطلان نماز و بدو^{بعد}
 نماز احتیاط را فراموش نمود و بعد از شروع بصلوة لاحقه و متذکر
 شد پس آن وقت صلوة لاحقه مضیق است پس قطع آن جایز نیست
 و عدم و بزمان احتیاط هم جایز نیست و بعد از اتمام نماز آن
 ما بعمل میآورد و او وقت آن موسع است ظاهر این است که
 آن نماز یا از جایز است و بعد از اتمام نماز احتیاط ابطال
 لکن آن احتیاط نماید با عاونه نماز اول بلکه در بعضی از ائمه
 باشد و هرگاه قبل از شروع در نماز احتیاط مشخص شد که وقت
 نماز دوم مضیق است لکن نماز است که وقت نماز احتیاط افزوده
 مشغول بزمان و در مشغول و اما کیفیت قرائت نماز احتیاط پس
 ظاهر این است که مکلف مخیر است در قرائت مابین جهات
 و اخفات او فوق با احتیاط است و اما جوان اقتلاد در نماز
 و در آن چند صورت است اول آنست که اتمام و تمام نمودن
 نموده باشند در نماز ظهر مثلا مابین سه و چهار و اما نماز

در حرکت مان نشسته نماید و مقام و احتیاط یک حرکت ایستاده ظاهر
 نیست که اقتدا جایز نیست و در عکس این است و این خالی
 اشکال نیست سیم آنست که هر دو احتیاط در حرکت نشسته نماید
 چهارم آنست که هر دو احتیاط یک حرکت ایستاده نماید در این صورت
 ظاهر اینست که اقتدا جایز بوده باشد پنجم آنست که در مکلف
 می دانند در نماز لکن یکی در میان دو چهار و دیگری در میان سه
 چهار در این صورت ظاهر اینست که اگر دو احتیاط یک حرکت
 ایستاده نماید جایز باشد اقتدا در همین بآن اول که تکلیف او
 در حرکت ایستاده است و همچنین بالعکس و اما اگر در احتیاط یک حرکت
 نشسته نماید اقتدا صاحب دو حرکت ایستاده بان جایز نیست
 و عکس آن محل اشکال است ششم آنست که اگر احدهما شک کرده
 ظاهر دیگری در نماز عصر ظاهر این است که حکم این مثل صورت
 سابقه است در جوان اقتدا و عدمه جوان اقتدا و هفتم آنست
 که نماز احتیاط اقتدا نماید بغیر نماز احتیاط هشتم عکس
 و اقتدا در این صورت ثابت نیست بلکه اگر قبل از شروع بنماز

احتیاط

احتیاط معلوم شد که آنچه بنابر آن گذارده مطابق واقع بود
 ظاهر این است که حاجت به نماز احتیاط نیست و ای قبل از
 شروع بنماز احتیاط معلوم شد خلاف آنچه بنابر آن گذارده
 مطابق واقع بوده ظاهر اینست که حاجت به نماز احتیاط نیست
 و ای بعد از شروع بنماز احتیاط معلوم شد خلاف آنچه بنابر آن
 گذارده شد اینکه بنابر چهار گذارده مشخص شد که سه مورد
 است ظاهر این است که باز حاجت به نماز احتیاط نیست بلکه
 بر میخیزد بدون نیت و تکبیر و اگر یک حرکت نماز بخواند
 و بجهت نیت یا بی سجده سهوی نماید و بی حال حقیقه بعد از آن
 حدیث بود باشد ظاهر اینست که لازم است اعاده نماز بعد از آن
 و چنین است حال در هر منافی که سهوا و عمدا موجب بطلان است
 مثل استدلال و ای در اشتباه نماز مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده
 مطابق واقع بوده نماز او صحیح است و صحه آن موقوف به اتمام
 نماز احتیاط نیست لکن اتمام نماز احتیاط می نماید بر نیت ناقصه
 آنچه در حرکت و احاطه بوده باشد و ای در اشتباه نماز مشخص شد

بجای آنکه

که آنچه بنا گذارده مخالف واقع است ظاهر این است که ما فرماییم
که اینست می کند خواه احتیاط موافق نموده باشد یا اینکه مشخص
که مان سر رکعت بود و این شخص اختیار نموده با اختیار مخالف
بمنزله موافق نموده باشد مثل اینکه اختیار دو رکعت داشته
نموده و هرگاه آنچه از اختیار نموده مخالف با نافق بوده باشد
مثل اینکه در صورت مغرب شرعی دو رکعت میان سه و چهار
اختیار یکی رکعت ایستاده را نموده و قبل از فراغ از این یکی رکعت مشخص
شد که نماز او دو رکعت بوده و ظاهر اینست که در این صورت
که باید رکعت دیگر علاوه نماید بر آن رکعت که شروع نموده
بعد از اتمام و زیاده نیست و قلبی مغرب خواهد بود مثل اینکه
در شک و یقین بنا بر این چهار گذارد و بعد از تسلیم شروع نمود
بدو رکعت و از اشتباهی آن مشخص شد که نماز او
سه رکعت بود پس او را در وقت آن که رکعت تأیید است
دو رکعت که اتمام چهار رکعت کفایت کند و حکم بر اینست
که لازم باشد که چنین نماید و همچنین است حال آنکه چه در قیام

رکعت تأیید

رکعت تأیید عماله شود به حقیقت حال آنکه هر بعد از فراغ آن
حد مادامیکه بر کوع رکعت تأیید داخل نشده باشد لکن در این حال
قیام را منهدم ساخته و نشیند و تسلیم نماید و اینست که
نماید بجهت زیاده احتیاط و این ظاهر در صورت نیست
از منافات نماز که مطلق باشد سه و او بعد از تسلیم
از شروع بنماز احتیاط از مکلف صادر نشده باشد و اگر
چنین متعلق در آن وقت از مکلف صادر شده ظاهر این است
که نماز باطل بوده باشد پس استنباف نماز بعد از تعیین حقیقت
حال لازم خواهد بود و اما اگر علم حقیقت حال بعد از دخول
در رکوع رکعت تأیید بوده باشد پس حکم این دارد که
حقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و آن
خواهد شد و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که آنچه
بنا بر آن گذارد در مقابل واقع بوده و نماز او صحیح است و نماز
بمنزله نافله خواهد بود و اگر در این حال مشخص شد که آنچه بنا
گذارد مخالف واقع بوده باشد در این مقام نیز تفصیل است

جاری است باین نحو که بعد از ظهور حقیقت حال و علم
 نقصانی بر نماز و مخالف ملحق به آن نماز احتیاط اگر آنچه
 ناقص شده آن نماز کفایت است از آنچه اتیان نموده آن نماز ^{حاصل}
 مثل اینکه شک در سه و چهار بوده بنا بر چهار گذاردن و استیفاء
 بگویم استیفاء در اعلان تسلیم نموده یا در کفایت نشسته
 بعد از فراغ آن نماز احتیاط مستحق شد که در کفایت آن اصل
 نماند که بگوید در این صورت ممکن است که فری گذاردن شکی
 میان اینکه این علم حقیقت حال قبل از تحلیل فعل متناهی ^{مستحق}
 سلوة بوده باشد سهوا و عمد یا بعد از قبل بود
 باشد بگوئیم که لازم است بوجوب و بگوئیم که نماز بیکو استیفاء
 نماید و بعد از تسلیم اتیان بسجده سهو نماید احتیاطا و بعد
 تحلیل چنین متناهی بوده باشد حکم شود بطلان نماز و لزوم
 اعاده آن اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز در اول بیزهت
 و اقواقص شد آن نماز کفایت بوده از آنچه اتیان نموده آن نماز
 احتیاط مثل شک در دو چهار بعد از اتیان بدو ^{حاصل} کفایت نماید

مستحق شد

مستحق شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس ظاهر اینست
 که نماز باطل و اعاده آن لازم نباشد لکن باقیای وقت و استیفاء
 هرگاه وقت باقی نبوده باشد و در نقص بری اعاده نماز بعد
 علم حقیقت حال منوب حکم بوجوب قضای توان نمود
 اگر چه احتیاط مقتضی عدم اطلاق است و اما از سبب شک
 بر عمل بقضای شک آخر لازم است و این مورد تشریح میباشد
 شک و ظن مگر آن شک خواهد بود و اما کثیر الشک بدانکه
 مراد از کثیر الشک چنانچه جماعتی از فقهای فرموده اند
 آنست که در یک نماز سه شک کند یا در سه نماز متوالی
 شک نماید و این مختلف میشود باختلاف احوال انسان ^{عنه}
 جمع حواس و تفرق آن گاه هست کسی باعتبار تفرق حواس
 مکرر شک میکنند لکن این کفایت نمیکند ^{در بعضی احوال}
 بلکه مرجع درین باب آنست که ملاحظه گردد شود حال این
 شخص و نسبت بغالب افراد انسانی در اعتدال احوال ^{بسی}
 اگر بعد از ملاحظه غالب اشخاص در اعتدال مستحق شد

شک این بیشتر است از وقت این شخص را که شک میکند
 و اما اگر کسی شک بداند که اکثر اشک در جمیع موارد بنا
 میکند و بر تحقق مشکوک فيه موقوف و صورتی که تحقق
 آن موجب بطلان نماز شود درین صورت بنا بر علم ^{میکند}
 و هرگاه کسی شک باشد و همچنین که اکثر اشک شد و زمانی
 دیگر اعتنا و اتفاق شک او نیست در جمیع موارد بنا
 بر حقه میکند چنانچه شک او در نماز اعتنا ندارد و همچنین
 است در شرایط نماز و هرگاه کسی اکثر اشک است در نماز
 نه در شرایط نماز اما حکم آن در شک در شرایط حکم کثیر
 اشک است یا نه حکم آن در مسئله خالی از اشکال نیست
 آنچه ظاهر اینست که حکم شک در شرایط در این صورت حکم
 اکثر اشک نبوده باشد بلکه اکثر اشک ظن او متعلق
 شود بر تحقق امر حیث حکم و او حکم شک است و بنا بر عمل
 میکند و همچنین اگر وظنون علی چنین نیست که اتفاق
 بطل است بنا بر این وجوب میکند در جمیع اشک اکثر اشک بنا

اینجا میکند

اینان مشکوک فيه و عدم اعتنای بآن شک است پس
 اطلاق آن نماید یا یعنی که اینان مشکوک فيه نماید
 او صحیح نخواهد بود ^{در حکم مظنه است بدانکه}
 غن یا متعلق بنفس صلوة است یا بشرط صلوة یا بجمیع صلوة
 او متعلق بنفس صلوة است پس اگر وقت باقی است و
 او است که نماز را بجا آورده است پس اگر مستند بسبب
 شریعه است مثلا اینکه دو نفر عادل اخبار نمودند که نماز
 بعد او رسیده اعتماد بان نموده میتواند و همچنین است هر
 واحد عادل اخبار نماید بعد و نماز او مستند بسبب
 نبوده باشد اعتماد بان مظنه نمی تواند نمود بلکه لازم است
 که نماز را بجا آورد و اگر بعد از انقضای وقت است پس
 متعلق بعد و نماز است ظاهر اینست که حکم بر وجوب قضای
 و اگر متعلق بعد و صدور باشد پس اگر مستند بسبب
 مثل اخبار و دو نفر عادل قضای آن نماز را دانند بلکه در
 نیست که چنین باشد آنچه مستند باخبار عدل واحد بود

و هو مستند بسبب شرعی بنویسند حکم بر وجوب تقاضا

لکن احتیاط عدم اطلاق بقضا است اگر چه اینان بقاء در وقت
مظنون بوده باشد لکن در صورتیکه ظن مستند باخبار عدا
عدلین نبوده باشد و وظن متعلق بشرط نماز است پس اگر
متعلق بانقضائست و قبل از شروع در نماز است تحصیل
آن شرط لازم و با علم از اشتغال بزمان جایز نیست بلکه در
صورت شک همچنین است چنانچه بنا بقامد گویند و در
ظن بتحقیق خبیث داشته باشد که مستلزم ظن بانقضای طهارت
توب یا بد نیست پس اگر مستند بسبب شرعی مثل اخبار عدلی
بلکه ین عامد یا پیش از این عالم نبوده بنجاست توب یا بدین
حال باعتبار باعفی علم دفع شده مگر مظنون بنجاست حاصل
اجتناب لازم است و وظن ابتدای بوده باشد مثلا اینکه جا
از کسی وقت مظنون ایلست که این شخص اجتناب از نجاست
نمیداناید یا نجاستی در جامه تن شیخ نموده حق بوصول آن پیدا
یا توب آن حاصل شد اجتناب لازم نیست و همچنین ظن بحدوث

در صورتیکه

در صورتیکه مسبوق بوده باشد تطهر طهارت و غیر آن
فراغ از نماز بوده باشد مطلق اعتنای بآن نیست و حکم
حکم شک بعد از فراغ از نماز است مگر در صورتیکه این مظنه
نسبت بتحقیق حدث بوده باشد و مستند بوده باشد بسبب
مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از آن نماز ظهر و عصر عادل
نمود که نماز تو با صحت بوده در این صورت ظاهر این است
که اعاده نماز بعد از اینان بوضو لازم نبوده باشد و همچنین
حال در قبله در صورتیکه علم این اخبار نماید که نماز در
قبله شده است یا جانب مشرق یا مغرب واقع شده لکن بشرط
بقای وقت نماز و این صورت بنی تکلیفی نمازی که بعمل آورده
است لازم است و در غیر دو صورت اعاده آن لازم نیست
مثلا اینکه مظنون او شد که در حال نماز ملبوس بر او از جمله مقنن
لباسی بوده که نماز در آن صحیح نبوده یا مظنه بهم رسید که
آنچه سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده است یا در
نماز بدن او یا توب او نجس بوده در جمیع این موارد اعتنای

مظنه نیست آنچه مستند بوده باشد باخبار عدلین بلکه
چنین است ای چه معلوم شود و اما مظنه بانتهای شرط پس اگر
اشای نماز است پس ای مظنه بانتهای طهارت ثوب باید
بوده باشد مظنه انتفائی باین مظنه نیست و در صورتیکه
مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار
بنحاست ثوب او پس ای مزج ان بناس ممکن بوده باشد بخوبی
که مستند فعل کثیر نبوده باشد لازم است نوع آن ثوب بخیر
اتمام نماید و اعاده نماز ضروریست آنچه مشخص شود که در این
شرع و در نماز این نجاست بوده باشد بشرط آنکه بعد از اخبار عدلین
بنحاست ثوب سکوت نموده میباشد فعلی از افعال نماز نشود تا
آن ثوب نماید و الا نماز باطل خواهد بود استیناف لازم است
اخبار بنحاست و را اشای نماز نسبت بیدن معصی نبوده باشد پس
ای تظہیر آن در اشای آن ممکن بوده باشد بخوبی بلکه مستند فعل
منافی نبوده باشد لازم است که تظہیر نماید و نماز صحیح خواهد
و لکن بشرطی که مذکور شد و الا نماز باطل و استیناف آن

لازم است

لازم است و ای تظہیر آن از نوع ثوب و تظہیر فعلی نبوده باشد
مگر بعد از اس کتاب فعلی منافی در این صورت قطع نماز لازم
است و استیناف آن مستقیم است و ای مظنه بانتهای
طهارت از حدت بوده باشد پس ای مظنه مستند بسبب
شرعی بوده باشد معین است قطع نماز و استیناف آن
بعد از اخبار عدلین مستند بسبب شرعی نبوده باشد پس ای
مظنه مسبوق بعلم بطهارت نبوده باشد حکم بطلان
نماز ممکن نیست بلکه ظاهر اینست که شرعا مستظهر است
پس نماز محکم بصحة است و اما سایر شروط مثل اینکه
در اشای نماز شک شود کجاست او از جمله بناسی است که غایب
در آن صحیح است یا نه و مظنون عدم صحته شد یا مظنون شد
که مکان غصبی است در این صورت ای ظن مستند بسبب شرعی
باشد اجتناب لازم خواهد بود و الا لازم نیست و اما هر
چنین فرضی در محل سجده متحقق شود یعنی مظنون این
که سجود بر این چنین جای نیست پس آنچه اشک در ساق

و در شرایط محکوم بر صیغه است و در لاحق ظاهر این است که ^{حساب}
 لازم بوده باشد پس وضع حقیقه نماید بفرمان و با علم
 قطع نماز نماید و اما ظن بجهت شرط پس اگر این ظن قبل
 شروع نماز است و بسبب این اسباب شرعی منع است
 مطهر و او مستند بسبب شرعی نیست پس اگر در این وقت
 وضو در حالت سابقه مقطوع به بود ظاهر این است که
 اتکاف بچنین مظنه نتواند نمود و هر کس محقق هر یک از ^{مستند}
 وضو در سابق مشخص نبوده باشد بلکه قاطع بر وظایف
 آن بود مثل اینکه ایتان بومقوع غسل نمود و طهارت
 طهارت مظنون البقا است یا تطهیر و این غیث نبوده باشد
 و بقای آن مظنون است در نظر او درین صورت و اشکال
 عمل بان مظنه میتواند نمود بلکه چنین است اگر چه ظن ^{مستند}
 بیشان شود بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه
 مبدل بوجه شده باشد و اگر ظن بجهت شرط در اثنای
 نماز بوده باشد یعنی در حین شروع نماز قطع بجهت شرط

داشت و معاشای نماز قطع آن مبتدئ بقی شد ظاهر این است
 که عمل بمقتضای آن ظن میتواند نمود اگر چه مستند بسبب ^{از اسباب}
 شرعی نبوده باشد و اگر ظن بجهت شرط بعد از فراغ نماز
 باشد معلوم شد سابق بر این که شک بعد از فراغ اعتنا
 باو نیست پس ظن حال معلوم است و اما اگر ظن متعلق
 ملوات است پس اگر ظن دامن بایمان جزئی از اجزای نماز مثل
 تکبیر یا اقامه یا قرائت یا بعضی از آن یا رکوع یا سجده و هکذا
 عمل به مقتضای آن نمینماید خواه قبل از دخول در رکوع باشد
 بعد از آن پس لازم نیست عود بان بلکه جایز نیست مطر خواه
 آن جز مرکن بوده باشد یا غیر مرکن و هر ظن وارد باطلال جز پس
 اگر مظنه قبل از دخول است عود بان جز ملان است خواه داخل
 در جز مرکن شده باشد یا نه و اگر مصول این مظنه بعد از دخول
 در رکوع بوده باشد پس اگر مظنون الاخلال غیور کون بوده باشد
 نماز صحیح است و عود بان جایز نیست و اگر غیر مرکن بوده باشد
 ظاهر این است که نماز باطل و استیناف آن لازم است و اما اگر

نون متعلق بوده باشد بعد از کلمات ظاهر اینست که در اینجا
 بنابر این مضمون میگرداند در جمیع صلوات خواه نماز و رکعت
 باشد مثل نماز صبح و ظهر و عشاء در سفر یا سحر رکعت
 چهار رکعتی بوده باشد و در نماز چهار رکعتی بوده باشد
 نماز چهار رکعتی خواه متعلق به کعبه و این بوده باشد یا
 کعبه و این و متعلق حاصل شود بعد از فراغ و این که بعضی
 از کاتبان احوال نموده یا یاد نموده یا مضمون و این شد که یکی
 ذیل نموده یا کرده پس آن بعد از فراغ آن نماز بدون فاصله
 این عطف بهم رسیده ای میگوید است نماز صبح و این بوده
 باشد نماز باطل است مگر در صورتیکه مضمون احوال بدو سجده
 افزوده باشد در این صورت اعاده نماز لازم نیست بلکه در سجده
 بعد از آن و بعد از آن تشهد و سلام را بخواند و اگر بعد از
 فصل حاصل شود ظاهر این است که نماز صبح بوده باشد و اعاده نماز
 نبوده باشد **مقدمه** و در حکم سهواست بدانکه سهوا یاد نماز
 نماز است یا بعد از ادعای انقضای آن یا بعد از میثاق نماز

یا بعد از

یا بعد از فراغ آن نماز پس در این چند مبحث است اول در
 نماز است که متعلق به آن شده باشد و را نشانای نماز و این
 اول سهواست و در طهارت آن حدث مثل اینکه شروع در نماز
 نمود با اعتقاد اینکه با وضو است و را نشانای نماز متعلق باشد که
 وضو نداشته است نماز باطل است و همچنین است طهارت غسل
 و تیمم و سهوا در طهارت آن ضمت باین معنی که عالم بود
 بنجاست ثوب یا بدین خود و غافل شدن از طهارت آن قبل از شروع
 در نماز و متعلق باشد که ثوب او یا بدین او نجس بوده بعد از اعلی
 از آنکه آن نجاست شروع بنماز نموده و این صورت نیز ظاهر این
 که نماز باطل باشد سیم سهوا در قبله است پس آن را نشانای
 مستحق شدن که آنچه آن نماز نموده پیش از قبله بوده یا پس
 بین یا بدین بوده ظاهر این است که نماز باطل است و اگر مستحق
 که فیما بین بین و پس از آنکه ظاهر این است که نماز صبح بوده باشد
 و لکن لازم است بعد از اطلاق بلا فاصله متوجه سمت قبله شود
 و در حین توجه اشتغال با فعل واجب نماز نماید بلکه افعال مستحبه

نیز چنین است چه گفته می شود است و چنین بیکه سجده بر آن
 می شود و راستی نماز مستحکم باشد که آنچه سجده کرده سجده
 جان نبوده پس اگر مطلع شد بحقیقت حال بعد از رفتن
 آن سجده نماز و صحیح است لکن آنچه از سجده نماز که باقی
 باشد سجده بر آن جان نیست بلکه بعد از اطلاع مستحکم
 بر آن نماید نماز باطل خواهد بود و اگر در حین سجده غایت حقیقت
 حال شد پس آن بعد از فراغ آن ذکر واجب است نماز صحیح است
 و اگر قبل از اتمام بدک واجب است پس با ممکن است آن
 چه به چنین بیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آن
 بجهه یانه و اگر ممکن بوده باشد چنین نماید بعد از آن ذکر
 بعد آورد و اولی آنست با ممکن آن رسانیدن بجهه بآن چنین
 مقدم بر آن رسانیدن آنچه بجهه مکتوب صورت بیکه
 که سجده بر آن جان بوده باشد بلند تر بوده باشد از آن موضعی
 که سجده بر آن واقع شده و این صورت اولی آنست که آنچه بر آن
 برساند بجهه بعد از آن ذکر یا بعد آورد و اگر ممکن از این بنویسد

پس اگر

پس اگر این در سجده آخر نماز مستحکم باشد لازم است که ذکر
 بعد آورده نماز تمام نماید و اگر در سجده آخر بوده باشد
 آن جان نیست که بعد از رفتن آن ممکن خواهد بود آن تحصیل
 مایع سجده علیه با عدم آن کتاب فعلی نماز با آنکه اگر ممکن
 باشد لازم است که ذکر یا بعد آورد و در هر حال حالت و بعد از
 رفتن آن تحصیل مایع سجده علیه موقوفه وضع بجهه
 نماید در سجده باقیه و اگر ممکن نبوده باشد قطع نماز با آن
 در همان حالت سجده و اتمام بدک سجده در آن حالت به قضا
 نماز جان نیست بلکه لازم است قطع نماز نبوده بعد از تحصیل
 مایع سجده علیه استئناف نماز نماید مکتوب صورت بیکه فرض
 شود این واقع در مکتوب وقت بوده باشد بعد بیکه اگر قطع نماز
 نماید بجهه تحصیل مایع سجده علیه در آن نماز در وقت
 نتواند در این صورت سجده را به همان حالت که طاعت نماز
 در بقیه سجدهات سجده بر ثوب معول از قطن و کنک و با عدل
 سجده از چنین ثوب سجده بر ثوب معول از پشم نماید و با عدل

ممکن بود بر قوب سجد و بر کف نماید پنجم سهواست و ^{سنگ}
 باین معنی که با اعتقاد ایاحه مکان شروع و زمان نمود و در انشای
 زمان مطلع شد که مقصود بوده پس قطع زمان متعین است
 و استیفاء زمان در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه
 وقت معینی بوده باشد پس آنچه از زمان که بعد آورده است ^{ست}
 و بقیه زمان را در حین خروج از آن مکان مقصود بعمل میآورد
 شهر سهو و بنا بر این است پس اگر در انشای زمان مشخص شد
 که بنا بر این و بنا بر این است که زمان در این جای نیست و جاهل
 پس این نوع آن ممکن است بخوبی که موجب فعل منافی نشود
 نوع نموده اقامه زمان نماید و الا قطع نماید و استیفاء زمان را با
 تلبس بلباسی عیب نماید هفتم در حکم سهو در شرایط نماز است
 که متذکر آن شده باشد بدان فراغ از نماز و آن بوجوه قسم ^{ست}
 اول سهو از طهارت آن خبث است باین معنی که مطلع بر نجاست
 و ثوب پایدن خود بعد در حین شروع در نماز غافل شد از آنکه
 آن بعد از فراغ از نماز متذکر شد و سهو از طهارت آن خبث ^{ست}

باین معنی

باین معنی که با اعتقاد وضو داشتن داخل در نماز شد و بعد از
 فراغ خلاف آن ظاهر شد و بین دو صورت زمان باطل است آنکه
 بدان انقضای وقت متذکر شود و همچنین است حال در غسل
 و شستن سیم در غلبه است باین معنی با اعتقاد اینکه این ^{ست}
 قبله است زمان را بعد آورده و بدان فراغ از نماز مشخص شد که
 اشتباه نموده پس آن زمان مابین بین و پیش از واقع شد و نماز
 او صحیح است و اگر بسوی پیش و پیش یا بخلاف جهت قبله ^{است}
 پس اگر در وقت عالم بحقیقت حال شده اعاده نماز لازم ^{ست}
 و اگر بدان انقضای وقت لازم نیست لکن احتیاطا مقتضی ^{علی}
 احتیاط بقضا است چهارم سهو از مایه سجده علیه است
 باین معنی با اعتقاد آنکه آنچه این چنین نیست که سجده بوجه ^{ست}
 سجده نمود و بدان فراغ از نماز مشخص شد خلاف آن را این
 صورت نماز صحیح است مگر آنکه عالم بحقیقت حال باینکه
 بوده باشد پنجم سهو و بنا بر این است شهر سهو در مکان
 باین معنی که در حال نماز معتقد این بوده که این بنا بر این ^{ست}

که نماز در آن صحیح است و همچنین در بخان بعد از فراغ نماز
 مشخص شد خلاف آن در هر دو صورت نماز صحیح است اگر چه ممکن
 از اعاده آن در وقت بوده باشد **بدانکه** سهو در اجزای صلوات
 یاد یا امری که متعلق با جزای صلوة بوده باشد و متذکر آن
 شده و اشکای نماز و این بوده و قسم است اول آنست که عود
 بآن جای نیست اگر چه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکوع
 و این اخلال بطلانین است در اجزای صلوة مثل حال تکبیر ^{لا اله الا الله}
 یا قرات حمد و سوره یا در حال ایستادن بدن که رکوع و سجده پس
 کسی اخلال بطلانین در یکی از اینها که مذکور شد نماید سهو
 و متذکر شود بطلان عود بجهة ندان آن لازم بلکه جایز
 نیست اگر چه متذکر شود باین قبیل از دخول در فعل و این ^{مخفی}
 هرگاه اخلال نماید سهو یا تکلیفیت معتبره در قرات مثل اینکه ^{اخلال}
 بجهت نموده در صلوة جهر ته یا اخلال باخفات نماید در موضع
 اخفات بعد از آن متذکر باین شد عود بجهة ندان آن لازم بلکه
 جایز نیست اگر چه قبل از اشتغال بفعل دیگر بوده باشد ^{مخفی}
 حال در رکوع

خال در رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بدن که رکوع
 و سجود متذکر شود بآن بعد از رفع از آن رکوع و سجود
 عود باین رکوع و سجود بجهة ندان آن و اگر جایز نیست بلکه
 موجب بطلان نماز است قسم دوم آنست که عود بجهة
 تلاقی آن لازم است هرگاه متذکر شود باخلال قبل از دخول
 در رکوعی که بعد از آنست و این مثل اخلال بقرآن حکما
 او بعضا هرگاه متذکر بآن قبل از دخول در رکوع و سجود
 هر دو یکی و تشبه حکما او بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکوع
 دهه ثانیه متذکر شود و سجده یا کسی که بعد از رکوع او
 سوره لازم است عود نماید سجده ^{سجده} بعد از ایستادن
 ایستادن بقرانت نموده نماز را تمام نماید و همچنین ^{هرگاه} قبل از دخول
 در رکوع متذکر شود که اخلال ببعض از آیات حمد یا بعضی
 حمد نموده بلکه اخلال بجهت یا سکون یا چیزی را اینصورت
 لازم است عود نماید تلاقی منعی نموده اعاده نما بعد از آن نماید
 و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع یا در رکوع متذکر شود ^{بآن}

مان است

پس این منقسم نشود قسم میشود یک قسم است که موجب بطلان
استیفاء آن لازمست و این در صورتیست که منسی یکی از آن
نموده باشد مثل اینکه تکبیر و الا و غیره را فراموش نموده یا سجده
آن یک رکعت را فراموش نموده بعد از دخول در رکوع مثل گوشت
اگرچه دخول در سجده او را نموده باشد قسم و دیگر است که موجب
بطلان نماز نمیشود و لکن تلاقی آن بعد از فراغ آن نماز لازمست
یا سجده و آن مثل یک سجده که فراموش نموده یا تشهد را فراموش
نموده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع در اینصورت نماز
صحیح و تمام نماز نموده بعد از فراغ آن نماز بلا فصل لازم است که ایشان
بنسی نموده ظاهر این است که اگر در اجزای تشهد و صلوات
در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی
سجده را فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکعت دیگری و در رکعت اخیر بعد از فراغ بجز
سجده منسیته نموده باشد و نماز هرگاه میدانند و سجده را فراموش
کرده باشند لکن در سجده فراموشی آن یکی رکعت است یا آن یکی رکعت

نماز باطل

نماز باطل و استیفاء آن لازم است قسم ثانی نسبت
ماعدای آنچه در دو قسم مذکور شد پس هرگاه کسی
چنین بر اخطال نماید و آن منسی از آن نماز نموده باشد
و همچنین تشهد و سجده نموده باشد و اجزای تشهد
و صلوات نموده باشد و متذکر بان نشود مگر بعد از
تجاوزه آن محل در این صورت نماز صحیح و تمام است
بعد از فراغ آن نماز واجب نیست مثل اینکه قرائت فرمود
الله و بعضا تا تسبیحات فراموش نمود یا طمأنینه یاد هرگاه
ان احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده یا فراموشی آن یکی
را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده
یاد کرد در سجده را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از
دفعه دوم آن سجده در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از
فراغ آن نماز ایشان منسی لازم نیست تنقیح مقام مقتضی
در سه مبحث اول آنکه لازم است در اجزای منسیته که
تلاقی آن بعد از فراغ آن نماز است آنچه را که لازم بود در حال

زمان از طهارت از حدیث وضو و توجه قبله و ستر عورت
 و ایضا مکان و لباس و غیره از آنکه و از آنراست مبارک
 بآن جای نیست که مرکب شود قبل از ایان ^{بجای} یعنی
 آن کتاب آنکه از آنکه زمان جای نبوده و در آنست که فراموش
 منسی این سجده باشد و متذکر شود بآن قبل از رکوع و عود
 بجهة تدارک سجده نماید پس آنکه علم دارد که جلوس
 بعمل آورد است آنچه بقصد جلسه استراحت بوده باشد
 واجب نیست که بعد از عود و قبل از دخول در سجده بنشیند
 و اگر علم دارد که اخلال بآن جلوس نموده است واجب است
 که بنشیند و بعد از آن سجده را بعمل آورد و اگر نشسته
 پس باین نشستن در حال قیام بوده و حال تدارک جلوس
 نیست و آن جلوس هوی بجهة سجده بهم رسیده و از آنراست
 بعمل آورد سیم آنست که هرگاه کسی رفع زمین آنکه فراموش
 نموده باشد که بجهة را بسجده نکند از متذکر شود ظاهر اینست
 که دانسته است عود نماید بعد از قیام و انقباض و طاعت آنوقت

بوده

بجای

بسجده می رود و اگر از اخلال بطاعت اندک بعد از رفع زمین
 باشد سهوا و متذکر بآن شود بعد از جلوس بجهة سجده ظاهر
 این است که عود بجهة تدارک طاعت اندک لازم بلکه جایز
 نبوده باشد چنانچه هرگاه متذکر شود بجهة سجده
 اخیره قبل از ایان بصیغه سلام صحیح آن زمان ظاهر اینست
 که عود بجهة عمل آوردن سجده مستحبه لازم نیست و اگر
 متذکر شود بعد از ایان بصیغه سلام صحیح آن زمان
 همان صحیح است و ایان بسجده مستحبه فقط لازم خواهد بود
 همچنین است حال در تشویش منسی در رکعت اخیر
بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین و القلوة و التلاوة علی غیر خالقه صریح و الله
 اعلم **سوال** از ندان قیام صوم می تواند در آب رود بدوین
 سر و داخل آب کند یا نه **جواب** داخل شدن در آب در جهت
 بای جان است لکن احتیاط این است که در آب ننشیند احتیاط
 در ترک جلوس است **سوال** هرگاه شخصی صایم در ایام رمضان غسل

از تماس کند عذاب یا سهواً غسل واجب باشد یا عمدی یا با آید و جمیع
 این امور غسل و صوم و زکوة و حج خواهد بود یا باطل یا بعضی
 صحیح و بعضی باطل یا اینکه بعضی از امور حکم با بعضی دیگر مخالف
 خواهد بود **محقق** سوال با اناال باجماع است بچند چیز اول
 محبت و فساد غسل است بآنکه تماس و حکم این بنا بر
 و حق من حرمة الان تماس للتأیید مقتضای قواعد شرعی است
 و فرقی بین غسل واجب و مندوب نیست بلیق و وقت غسل
 نیست نکند بلکه در این خرم فصل تحقق غسل کند حکم محبت
 غسل وجیه است و آن وقت که در شرایط آن نیست
 شاید حکم محبت آن مستند باشد مع اشکال فیه تا آنکه تقدیر
 متشافیه صورت میشود باین خلاصه علی بنی فقهائ علی
 مقامهم فی الجنة العلیا محقق است جمعی آن قدما و اصحابا قائل
 بفساد صوم و زکوة و فساد و کفاره اند بعضی دعوی شهرت
 باین نموده اند و سبیل مرتضی بر آنستاد و سبیلین در حق غنیه
 باین دعوی اجماع کرده اند و فرقی در بین باب بهین از تماسی

غسل

غسل واجب یا مندوب بود یا باشد یا غیر غسل عیناً و مشعراً
 متاخرین محبت صوم و عدم لزوم قضا و کفاره است و بعضی
 بفساد صوم و تفصیل بین قضا و کفاره بنیوت و نفی آنست
 و این قول را مرحوم شهید در رساله و اختصار فرموده و از این
 نیز حکایت نموده اند و جمیع این اقوال متفقین در ثبوت حرمت
 و بعضی قائل در ثبوت حرمت و بعضی قائل بعدم محبت اصل آنست
 مثلاً اند و این قول را جمعی نسبت بسبیل مرتضی و این
 داده اند و آن علامه مرحوم در سفتی نسبت عدم حرمت
 باین عقیل بعضی نقل نموده اند و بنا بر این قولین نیز قضا و کفاره
 متفی است بلکه فساد غسل هم باین منیاید و قول ثانی
 و اصل عومات شاهد بر این است و خصوصاً موثق اسحق
 عماد بنی و تیل بواجب است حیث قال قلت لابی عبد الله علیه
 رجل صائم ان تمس فی النار متعللاً علیه ففاد ذلك قال لیکن
 فساد و لا یعودن شیخ مرحوم در استنباط بعد از آنکه قائل
 این قول فرموده است اعرف حدیثی فی ایجاب القضا و الکفاره

در باب

و اجاب اهل علم با این که منتهی خلاف دعوی ایشانست و چون از خبر قضا
 و کفاره صریح نیست بعد از آنکه خود بر خلاف او گفته باشند که کفاره
 ظاهر اتمامه فی التحریر یا غایب است و اما قال الشیخان بفسد الصوم
 و قال الرافضی لا یفسد و هو قوی و الشیخ قول ثانی صریح غیبی و فسد
 حسن انتهى بهذا یولد الجواب عن دعوی الاجماع الذی حکما فی التخیلف
 عن الشیخ و دعوی اجماع سید بن زهره بر غرض حجت او و مثال
 این مقام مقاومت نمیتواند لکن شبهه نیست در اینکه اثبات
 قضا بلکه کفاره اقرب با احتیاط و وقف بمنع نجاست ثالث
 آنکه در تماس نسبا ناموجب قضا و صوم یکدیگر و اگر چه غسل
 بوسه باشد منشا بطلان او میشود باین ظاهر این است که اگر نماز
 نسبی بی اشکال و بی خلافی مضر بجماعت صوم نیست و غسل نیز
 ظاهر این اشکال صحیح بوده باشد **شاید** همراه شخصی نهاد رمضان
 استمنا بکند عاخذ او ناسیا عاذا بالاحتمال و یا باطل است
 یا نه و بر فرض ابطال ایاقضا و کفاره خود و واجب میشود یا
 تنه او بر فرض وجوب کفاره ایایک کفاره واجب است یا بیشتر **جواب**

المنفی

ملخص سوال با این که راجع است به نسیه و نسیه چیست است آنکه
 آنکه تقد استمنا یا علم عروه در قضا و رمضان و قضا
 قضا و صوم است یا نه و این خلل از بن نیست یا غایب بطلان
 صوم با استمنا **جواب** در صورت اول بی اشکال و فسد صوم
 قضا و کفاره هر دو میباشد لکن در صورت ثانی که غرض خارج
 و اگر صوم صحیح اما اتم است و در صورت ثانی یعنی در صورت
 جاهل بوجوب استمنا موجب قضا و صوم میباشد مسئله
 ظان است جمعی قائل بلی و قضا و کفاره شده اند مثل عالم
 قول صاحب کفایه نسبت با کثر داری و جمعی مثل محقق و
 علامه و شهیدین مرجعین و صاحب مدارک و غیرهم
 اکتفا بقضای منتهای نموده اند و جمعی قائل بلی و هیچیک
 و ظاهر قول ثانی است هر چند احتیاط با و آن است ثانی تقد
 استمنا است با جهل بجرمه آن در اینصورت اگر عاخذ بود
 که فسد صوم است موجب قضا و کفاره هر دو خواهد بود
 مثل عالم بجرمه و جاهل با فساد است که مذکور شده ثالث

بقدر استقامت است و تا آنجا که میسر شود بنویسد این قدر از
 فعل بیشتر معنی در این صورت قضا و کفایت بود و لازم نیست
 و صورتی که نیست لکن آنکه خواهد بود باعتبار حرمت فعل
 ببلند کشاده است یکی است یا بیشتر و این صورت یک است
 بود و با جمله استقامت محرم ناست و خلل است جمیع آن فقرات
 در آن الله علیه جمیع کلمات ثلث قرآن است و اندک آن
 جوان بکفایت و احده است هر چند نهایت احتیاط در جمع
در نگاه شخصی ظاهر است و اما در مناسب و فحش و مضامین
 التماسات غسل از غاسی بعد از آنکه او را موجب افشاء شود خواه
 بود یا نه و بر تقدیر افشاء یا قضا و کفایت هر دو واجب خواهد بود
 و در نگاه شخصی و فحش و مضامین افطار بعد از آنکه با استقامت
 غسل از غاسی نماید غسل او صحیح است یا نه **و** حکم در مستحبات
 آنکه از غاسی مطلق یا علم بر حرمه یا جهل با او منشاء افشاء شود
 ظاهر این است پس قضا و کفایت هر دو مطلق خصوصیت
 یا اخل بجمعه باشند و آن نیست لکن احوط اینان قضا بلکه
 هم میباشد

از غسل
 هم نمی باشد و در مستحبات آنکه هرگاه اجتناب از
 آن بوده بعد از آن غسل از غاسی نماید ظاهر این نیست که غسل
 صحیح است وجه بطلان غسل از غاسی آنست که منافی با غایت
 باد غاسی او بنا بر آنکه غایت غاسی بقتل فشاء است
 و جمیع اخبار ناهیه که درین باب بطریق سیما تحقیق
 است و شامل غسل و او غاسی که از او منشاء افشاء
 نیست و در غایت او قیود هم درین باب ممکن نیست
 در خصوص نیت صوم و منافات بنوعی که در میان آن علی
 میباشد بیان فرمایند و وقت نیت هم بیان فرمایند
 و وقت نیت نماید و قیود یا واجب نیت نماید جمیع مراتب
 فرمایند **جواب** نیت چنین میباشد که منع خود میباشد از اهل
 و شرب عادی و غیر غاسی و جمیع و استثناء و قول کذب
 و رسول و ائمه و آن تعویذ بقاء و جنایت و اعیان جنایت
 مخلوق و عقده مباح و عقود و آن عقود بنویسند جنایات
 طلوع فجر و تا قبل از غروب بجهت امتثال امر الهی جل شانه و غیره

شایسته میکند و محقق نتایج نظر بانکه شرعاً آن روز ماه
 قبل محسوب نیست و غرض ماه شرعی او را معلوم است و بقدر آنکه
 آن بدست و نه روز تمام میشود ماه هلالی پس ضایق
 است یکماه و یکروز و در وقت است شرعی این اتفاق
 بر روز بیست و نه یوم میتواند نمود و محقق صوم شهر
 تن احتیاط این است از ماه بعد روز او قرار و روز بداد
 و تقه را بیست و نه روز تمام کند **سوال** شخصی روزی
 استیجار میکرد و بعد از ظهر فراموش کرد که چیزی خورده
 چه باید کرد **جواب** چونکه فرض این است که چیزی خورده نسبتاً
 شده و روز او صحیح است و چیزی بر او نیست بلی افطار
 بعد از ظهر عمل جایز نیست و اگر بعد از ظهر افطار نماید
 است و مسکین را اطعام نماید و با عجز از اطعام سه روز
 روز بگذرد **سوال** نیت صوم را بیان فرمایند بخوبی که مفهومی
 شود **جواب** در صوم واجب نیت چنین کند که من فردا روز میگویم
 بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانته که بوم واجب کرده

است

است لکن باید در وقت بدل آنکه چیزی است پس
 روزی و صوم عیار نیست از آن جهت که در آن روز
 معتمد و غیر معتمد و طاع و ایتما و ان تماس و ایصال
 عیار غلیظ و خوان مثل و دویان محلی و کند معتمد
 عالم جل شانته و کند عیار و سول خدا و ایتما و
 حقنه مانع یعنی اماله نمودن و ان فی نمودن عیار یعنی
 که صوم عیار نیست از اجتناب از نه چنین مذکور است
 طلوع فجر صادق تا غروب پس معنی آنکه روز میگیرم
 واجب قربت الی الله تعالی است که توان میکنم از طلوع
 فجر صادق تا غروب افتاب امتیاء مذکور در جهت
 اطاعة و فرمان برداری جناب باری تم شانته و مطابقاً
 بر جنابت عمل تا طلوع فجر پس ان ای چه مستان بطلان
 صوم است لکن اجتناب از ان معتبر در ماهیه صوم
 نیست بلی صوم عیار نیست از امتنان از امور مذکور
 ان طلوع فجر تا غروب و صورتی که این امتنان مفرد

ببقای باجنابت خدا تا اطلاع صبح بنویسد باشد پس هرگاه
 ثانی باجنابت ماند تا اطلاع فجر و امثالک واجتناب از
 مذکور نبود از فجر تا غروب این امسالک شرعاً صوم نیست
 لکن مقصود این است که لازم نیست جنب بپوشد
 این شود که من کف نفس خود میکنم از تقد بقاء بوجوب
 تا فجر بل این معنی شرط تحقق صوم است نه معتبر در
 آن و همچنین است خواب ثانی در حق جنب یعنی آن
 نیست در حین نیت ملتفت این بشود که من اجتناب
 میکنم از خواب ثانی باجنابت مجزای این دو چیز است ^{معتبر} در شب
 و صوم عبارت از اجتناب از نه چیز مذکور است
 بنحو بلکه مذکور شد سوال التماس این است که ^{مستند}
 قلیان کشیدن در روز ماه مبارک رمضان در حق
 صایم بیان فرمایند یا قابل جرمه و قابل عیب است
 طرفین جواب مشخص است خصوص قلیان معنی ^{کتاب}
 احادیث از فقهای نیست بلکه مذکور در خان است این

میکونم

میگویم آنچه تصریح فرمود بیان صاحب زعفران و کفایت
 است که قائلین جرمه اکثر متأخرین است و قابل ^{است}
 بعضی لکن در در خان غلیظ و عبارت از امر ^{در}
 کتاب این است و کثر المتأخرون الحق بالقبض ^{الذی}
 الغلیظ الذی يحصل منه اجزاء و یعدی الی الخلق کجاء
 القدر و نحو ذلک و الکو بعضه و هو حسن انتهى
 بلکه ان صاحب مدارک اطباق متأخرین است بر جرمه
 قال و الحق المتأخرون بالقبض الذی ^{الذی}
 يحصل منه اجزاء و یعدی الی الخلق و بخار القدر ^{و نحوها}
 لکن آنچه حال بنظر حقیر هست ان قائلین جرمه محقق
 ثانیست در جمله ان مصنفات خود قال فی تعلیقاته علی ^{الشیخ}
 بعد الحکم بقرینه ایصال انقباض الی الخلق و لا بأس بالحق
 الذی خان الغلیظ الذی يحصل منه اجزاء الغلیظ و یعدی
 الی الخلق و کذا بخار القدر و نحو و همچنین شهید ثانی
 در مسائل قال و الحق به بعض اصحاب الذی خان الغلیظ

و بخان غلیظ و غریب و حق آن تحقیق چه را حسیه و منی

اصلی از وی القاصد المکرر استاری قال فی تعلیقاته علی
الروضة بمنزل ما حکینا عن المسائل و دریکه از غالب ^{کشید}
ناتوانی میشود که در ذهن پی میشود و در این که در خان
غلیظ است محقق باطل نیست از این رو و در منقصد ^{میشود}
اجرا بنابر این کسانیکه در خان غلیظ را مبطل صور مید ^{نشد}
دان مرا میانه است که حکم کنند باینکه فلیان بطریق معنی
عیان اغلب ناس مبطل صور بوده باشد بطریق که در این
مقام میتوان گفت نیست که موضوع مشخص نیست یعنی
رسیدن آن بحلق معلوم نیست لکن این خلاف اضاف ^{ست}
نظر یا چه تجربه شده در راه کسی به رود یا با استدلالی
که غبار متصاعد میشود بعد بلفی از دماغ یا از سینه خارج
میشود می بیند آن بلفه مخلوط با بوی و غبار است
پس آن دودی که داخل ذهن میکنند خصوصاً در مو ^{فی}
که در ذهن مملو از آن شود بی تشکیل داخل خلق میشود

بلکه حاجت

بلکه حاجت به پیوستن دهن زیاده و این ظاهر است

و این قول ظاهر میشود از کسانیکه حکم فرموده اند

که اتصال غبار غلیظ بحلق مفید و مبطل صور است یعنی

تقیید غبار بغلیظ نگوده اند مثل مرحوم شیخ ^{در مقصد}

و مرحوم محقق در کتاب شریع و فروع و علمای کتب

منتهی و تلخیص و بقره و مرحوم شیخ شهید ^{در لغو}

و شیخ شهید ثانی مرحوم اسرار و مبایع فرموده اند ^{انکه}

حاجت به تقیید نیست و عبارت از جمع این است ^{ابطال} ^{جلیظ}

الغبار المتحدی الی الحلق غلیظا کان امر لا محال که قی

و غیره کتاب و تقیید بالغلیظ فی بعض اصحاب و منها

الدروی و لا وجه له وجه ظهوری باین مطلب است که

تشکیکی نیست او خال و خالی غلیظ در خلق اشک است

از آن خال مطلق غبار حکم محسوسه و در آن مستلزم

حکم محسوسه است بطریق اولی بلکه میتوان ^{ابطال}

نمود تفرقه میان غبار غلیظ و در خان غلیظ و این بانی ^{نشد}

نظر باینکه اجزا حسیه ازین دکان ظاهر است و این ^{لعل}
 کسی تجربه نماید پارچه کتاب را بر سرخ قلیان بگذارد
 بعد از قلیان کشیدن معلومه آن نماید و مرجمه
 اجتناب از آن جلیل فاضل شیخنا ابو الصلاح از جمله جانی هائیکه در مقام
 صایه و حب و آنست و خوف در غبار مکارهاست
 و ظاهر لازم این قایل افتاده که اجتناب نماید از هر کس
 و هر آن دو د قلیان کمال بخفی و اما قائلین باینکه
 مطلقا مضر و مفسد نیست یعنی کسی که حال در نظر
 که تریج نمی دهد بعد از ابطال اول صاحب تنقیح است و
 انحراف این است از خان لا یفطر او و این عریضه بن سعید
 عن الصادق علیه السلام یدخل بعود او غیر ذلک فتدخل ^{الدخان}
 فی حلقه قال لا بأس بعد ان ایشان صاحب مدارک است
 قال و الحق المشاخر بن بالغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل
 منه اجزاء یعدی الی الخلق و یخار القدر و یخو و هو یعد
 انتهى ملک ان تقول انه لیس یضر بالجو و عدم الابطال
 الاستبعاد

الاستبعاد و بعد از ایشان صاحب کفایه و غیره
 قال فیها یعد کتابه الحاقا الدخان القلیان ^{الغبار}
 المشاخرین من هذا الفقه و اکثره بعضهم و هو من الاستد
 فی الجوان مضایقا الی الاصل صادر و اخی القیاس عن عمر بن
 سعید عن القیاس علیه السلام قال سالت عن التباين ^{بک}
 یبوء او یفطر ذلک فتدخل الدخان فی حلقه قال لا بأس
 و قد عرفت انه ما یستلزم به صاحب التنقیح و المقام ^{توق}
 علیه انه ضعیف مستند و لا الله و اما الاول فلان شیخنا
 و او یاسناده الخ احمد بن الحسن بن علی بن فضال عن عمر بن
 سعید عن علی بن محمد بن عثمان بن یزید عن طریق علی بن الحنفیه فی المشیخه
 و اما فی القهر است فانه وان ذکر لایینه الیه لکن بالاضافه
 الی کتاب الوضوء و کتاب الصلوة لاجل الذکر و الا فظاهر
 الحلیه لیس الذکر معافیه من غیر طایفه الیه و یجوز
 و علی فرض اللغمان علیه نقول ان احد هذا و هو و قد ^{عنه}

ارجا فطرياته والمثبات تقول انها وان كانا ملكا لكنهما
 شذرت في الاول منهما النجاسات وشيخ الطائفة والشافعية
 اظهروا الحق في المعنى عند كمال الحديث الذي طرأ
 في حديثي لئلا يفتقد في الحديث موثقي واقوالنا في
 فلو ضيق ان النظام انما هو في دخان الدخان الى خلق لاني
 وهو له فيه من غير عمد وان قدر الظاهر من السؤال في كمال
 المذكور انما هو الشافعي قوله عليه السلام فيدخل الدخنة
 في جلد شرا وعلى ان الظاهر ان الله من الدخول لاني لا ادخل
 فليسوا السائل من قوله عن الرجل يتدخن بعود او بغيره
 فيدخل الدخنة في خلقه ان من اشتغل بهذا العمل في يوم
 فيدخل الدخنة في خلقه من غير عمد وشيخنا هذا هو الذي
 قال قال لا بأس والى هذا المطلب اشار الحق في
 في المعنى وانظمة رفع الله قد شفي المنهي في ذيل الحديث
 المذكور وهو قوله وسنائه عن الصائم يداخل الغبار في

قال لا بأس قال الحق في بعد الحكم بقاء الغبار في
 ما هذا لفظه في رواية عمر بن عبد العزيز عن شيخنا في ذلك
 لا نأقوله هو جيبه لاننا نوجب عليه قضاء وانما في
 الغبار في خلقه وانما نوجب له الجواز في خلقه بقضاء
 وفي المنتهى لا نأقوله هو جيبه ان لفظة جيب لا يدخل الغبار
 هذا الى القم لا دخوله مطلقا قال شيخنا المجلد في الغبار
 في الوسايل بعد ان اورد الحديث هذا يحوي على الغبار
 والدخان غير الغليظين او على عدم التمدد او على عدم
 التمدد ولا اشعار فيه بتعد لا دخال بل ظاهر عدم التمدد
 وهو كما افاد بل وبتأثير من السائل ان اعتقد مرة
 ادخل الدخان في خلق متعذرا وانما يكون سؤله للاشغال
 بذلك الشغل مع الله قد يدخل الدخنة في خلقه من غير
 وقدمهم عليه وتقريرهم كافتالهم واغواهم فتأمل
 بنبيه اعلم ان عمر بن سعيد عن شيخ الطائفة في حاله

من اجتناب مولانا في مناجاة عليه السلام وقد روي هذه
 في مناجاة عليه السلام في الشقي من نسبته مولانا القضاة
 عليه السلام من طغيان القلم والله نعم الغاصم من الخطا
 والى الله واما الامل فيمكن ان يقال ان المتك به هنا في
 غير محله بل المقام مقام المتك بقاعدة الاشتغال بنا
 على الجهد بحقيقة الصوم في الشريعة بناء على انه كما يكون
 يعتبر فيه الامساك عن الغبار والاحتقان بالمنايع وغير
 هذا يمكن ان يكون للعبث فيه الاجتناب عن ايمان الله
 في الحلق مشيئة التكليف بالامتنان بالصوم من الامور
 وتحقق المكلف به مع الاجتناب عنه غير معلوم فلا بد
 من الاجتناب تحصيل الامتنان ويمكن الاستدلال بوجوب
 الاجتناب عن ذلك معناه فالى ما مر به واه شيخ الطائفة
 في التهذيب عن سليمان بن داود المزني قال سمعته
 اذا تمضمض الصائم في شهر رمضان واستنشق متعمدا او

راجحة عليه

راجحة عليه او ليس بيها دل على انه وحلقه عباد عليه
 صوم شهرين متتابعين فان ذلك له مظهر من اهل الشريعة
 والتكاح وجه الاستدلال من وجهين الاول مدلوله
 ان شمر القاضية الغليظة يكون مفطرا او ابد من الاستدلال
 عنه ويظهر من شيخنا المفيد قدس سره الله تعالى وجه الاستدلال
 في المنع وشيخ الطائفة الاقطار بمضمون ما قال في المنع
 ويجوز ان يقال ان راجحة الغليظة والعبرة التي تنزل
 الحلق فان ذلك نقض في الصيام قال ويشترط التكليف
 الا المشك والوعظ فانها ما يسلان الى الحلق ولا يخفى
 ان الظاهر من هذا الكلام المنع عن كل ما يسيل الى الحلق
 مثل الدخان بل لا امر فيه اشد من شمر المشك والوعظ
 كما لا يخفى وفي النهاية قال واما الذي يفيد الصيام
 مما يجب فيه الفضل والكفاي فالاكل والشرب لا يخل
 وشمر القاضية الغليظة التي تنزل الى الحلق فتكون

بل هو صانع فقال ان الوهم كالحلقة له حواشي حلقه فلا
 والموقف ما يصحح المراد في الكلام عن سماعه من غيره قال
 سئل عن الكحل المشابه فقال ان كان كحل العين
 وليس له طعم في الحلق فلا تاسي ومنه ان
 انما استفاد منها ومن امثالها منع ايضا لما في شي بان الحلق
سؤال عن عيقه شبه راجب شدة ان شبهها فما ميان
 وقبل ان يجمع لك خوف بقدر فرقتي وبدن جوت من بين
 عيق او يوحى عيش حاصل شدة كه حايين نك غل حايين
 مودنا انك جمع شدة و زيش معلوم شدة كه عيش
 ولكن و زيش عيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش
 البطلان فقال ان مرادهم من جواب البتة و زيش
 يكون و غسل كند و قضاى حان و زيش و زيش و زيش و زيش
 ظاهر البتة كذا و لازم ريش و زيش و زيش و زيش و زيش
 و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش

في سائر

بل هو صانع فقال ان الوهم كالحلقة له حواشي حلقه فلا
 والموقف ما يصحح المراد في الكلام عن سماعه من غيره قال
 سئل عن الكحل المشابه فقال ان كان كحل العين
 وليس له طعم في الحلق فلا تاسي ومنه ان
 انما استفاد منها ومن امثالها منع ايضا لما في شي بان الحلق
سؤال عن عيقه شبه راجب شدة ان شبهها فما ميان
 وقبل ان يجمع لك خوف بقدر فرقتي وبدن جوت من بين
 عيق او يوحى عيش حاصل شدة كه حايين نك غل حايين
 مودنا انك جمع شدة و زيش معلوم شدة كه عيش
 ولكن و زيش عيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش
 البطلان فقال ان مرادهم من جواب البتة و زيش
 يكون و غسل كند و قضاى حان و زيش و زيش و زيش و زيش
 ظاهر البتة كذا و لازم ريش و زيش و زيش و زيش و زيش
 و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش و زيش

مرین قتل شد بدی محتاج باحقان از مایع بود و مشرق
 بد شب اماله فتور شد و هنوز آثار قتل در روز
 باشد یا الله آن صبح تا عصر بودی نداشت و بعد از ظهر
 خازن شد و مشرب بود و در حدیثی چشم از حقیر ذلک
 من الامان و بنی جوان محل و افطار ایام و قوی باز
 شرع است یا خیر **جواب** هر یک مظنه فریب باشد در صورت
 جابن بلکه متعین است و همچنین حال اماله الی اللہ
 الی تلخیص موجب مظنه فریب باشد البته تأخیر نماید **سوال**
 هرگاه طفل غیبی ملحق با پدر و مادر و نه به یقین و باعث
 لذت نفس و نه اینکه منظورش خلاف شرع باشد آیا
 در صورتی که **جواب** در صورتی که مسطوره از وجه
 باطل نیست لکن اجتناب از افعال این امور و محال است
 قوی ایمانست آنچه در غیب و موم باشد **سوال** عبارت از
 بدی که از جمله ستمهای مولا که حضرت رسول خدا صلی

علیه

علیه و آله و سلم و این مواظبت نماید نمودن و نیازت
 روزنامه و در هر ماه است و انوار فی مشهور و یخشیه
 اول ماه و یخشیه آخر ماه و یخشیه او آن که در میان
 ماه است ایان فی قبله ماهی چنین است **جواب** در چنین
 استجاب سوم سه روز از هر ماهی محل تشکیل نیست
 اول یخشیه از عشاء و اول چهارشنبه از عشاء
 پس هر دو یخشیه در عشاء و اتفاق مثل اینکه در
 شنبه یازده یخشیه اول ماه باشد یخشیه او آن
 روز یکم و همچنین هرگاه در میان شنبه و عشاء
 اتفاق افتد چهارشنبه او آن روز یکم و اما یخشیه
 عشر آخر یخشیه و اجتناب نماید هرگاه یخشیه
 بوده باشد **سوال** زید جاهل مسئله بود و نمیدانست
 که استناده ماه مبارک رمضان حرام و مفطر است
 اعتقاد چنانچه او در هر ماه مذکور و بعد از آن چنین

تقلید شخصی که استقامت در راه مبارک و معنای حرام
 موجب نیکوای و رون و قضا و قبل از این آفرینش و قضا و اختیار
 بلکه غلط و بنای بر این می باشد باین نحو که با شخصی قرار داد
 شود که در روز شنباه عی شخصی بکشد و وجه اجازت این تعیین
 شود و لکن صیغه بخوانند و در روز مقرر وقت در صفا
 وقت و عرفان که در وقت آن شخصی پول دارد یا
 ندارد و کسی که کوزه است یا او یا این اجازت صیغه منعقد است
 و روزی صیغه است و این شخصی بوی الذمه است از آن
 بوی که گرفته است یا خیر و بوی قضا و قضا و اجازت یا نه
 و اشتغال ذمه آن آیا میتواند آن شخصی صیغه که پول یا این
 دارد که در روز بکشد و لکن این ثابت در مظالم نیای و صاحب
 کند یا وجود آنکه هیچیک نمیدانند مقلدان را با فعل یا
 یا خیر و ایضا بفرمایند که گفتار استقامت جمع است یا خیر
کتاب ظاهر این است در صورتی که بعد از حوازا استقامت
 در روز ماه مبارک و معنای چنین عمل موجب بطلان

و در وقت

در روز و قضا است و ظاهر این است که حکم و قضا در روز مقرر
 نمیتوان نمود لکن احیانا در بعضی غلط است و قضا است و قضا
 صورت اجازت پس در روز مقرر و لکن از صیغه در روز مقرر
 مطابق طریق شد باشد که خود را با اجازت دارد و در روز مقرر
 شود از جانب فلا شخصی صیغه یا بطلان قضا یا ثابت بود و یا نه
 باشد باین نحو قبول می نماید که در روز مقرر باید که متکلف
 خود را بکشد و یا باشد آن شخصی گفتار باشد و بوی و در مظالم
 فلا شخصی بطلان مبلغ این شخصی گفته باشد خوب است ظاهر اینست
 که اینقدر گفتار بکشد و بوی و در مظالم و اما در زمان قضا
 بدل می آید پس در راه این شخصی عمل باقی قضا و در روز مقرر
 و شخصی صیغه وجه را بقی تمام است باشد یا این هم
 و در روز مقرر قضا یا نه و قضا و جواب در این نوع باشد یا نه
 مقتضی جواب متحقق نبوده باشد بعد از این حکم صیغه در روز مقرر
 صورت شکل است و این باین می شود که حال معارف

شخصی و متقی از بابیت شد مظالم را از بابیت و بین بر بد هداایت
داوود نباید بودی از بابیت وجه سابق مقدار مورد استوان
بود که بیکاه بود یازده مقدار از شخصی و بی طریق اجازة شرعی باقی
باید بیکاه که صور عمل آن در وجهی تکه مذکور شد که ذکر این
مقام در صورت جمل بجماعت استناد نمیتوان نمود و بدانست
که قنایع بیست یا آنرا از بیست و یک است احتیاط مقتضای اینها
جمع است لکن ظاهر علم فقهی است **سوال** شخصی را و اهل بلوغ
جاهل بیکاه بود در شب ماه مبارک در رمضان جنب میشدند
غسل نمیکرد و بعد میخورد تا صبح شود بعد از آن غسل میکرد و این
معتقد این حدان و سایر مستحبه مکرر و ایضا تکلیف این قنایع
است یا قنایع و کذا **جواب** مقتضای قنایع الی باب
باید بداد یا بجهت فرد و زنی که قنایع باید بداد چنانچه باید
مستحق آن را از یک مجلس باید اطعام شست مگر این نماز
یا وجوب معتقدی نیز جایز است و اما اصل اطعام شرط است

افزون

انرا نیز میتوان داد بر تقدیر جوان قیمة و تفریق چنانست
قیمت را بیک نفر یا بیانه و یک نفر را میتوان شست مرتبه
سوی بیانه و اقل واجب در اطعام چه چیز است **جواب** قضای
واجب است و اما کفایت با جهل چنانچه مفروض است ظاهر
که واجب نبوده باشد لکن احتیاط مقتضای رعایت کفایت است
مقدور کفایت است بعد از روزهای یک که غسل یا ناهنجار نبوده
انروز یا بنگار آن غسل و اما معتبر در اطعام بیست است که با
عدد معطوفه شست نفر باشد خواه در مجلس واحد بوده
یا مجامع متعدده و بی اطعام یک نفر در شست و فقه یا بی
کفایت نمیکند و اما سؤالات اطعام و قیمت بیوا که مراد این
که پول نقد میتواند بفقیر بداد ظاهر اینست که فانی باشد
بلکه لازم است ثانی یا کند و هکذا اقل واجب در اطعام یک
که ربع من تری است و پنجاه من بودن شایسته
شان و رعایتی بوده باشد بقدر شش شقال و

علاوه از مد است که بجمع من برن است و لکن احتیاط و در وقت
و احتیاط که اظهار را اختیار نماید پس واجب همان قدر است که
شود و هو الفاعل **سوال** شخصی در ماه مبارک در رمضان شب
خود در سجده خواسته تقوی آنکه شب باقیست و تقوی
و تقوی بگوید اهل و شرب نمودن آنکه وقت را نشناخته تا تقوی
نماید در اشای اهل صوت در سه مؤذن شکیل بعد تقوی
چیزی معلوم و نشد که جمع طالع است پانه در اشتباه و باقی
که شب باقیست یا جمع طالع یا معلوم که جمع بوده است و در سه
هرگز شته قضای روز و ماه مبارک در رمضان بجا نیاورد آیا
ممانع و در این صورت لازم است یا هیچ کدام لازم نیست
جواب در مورد اینکه بعد از استماع اذان تقوی شود جمع بودن
مشخص و نشد و چنین صورت ظاهر اینست که قضا و کفای
هیچیک لازم نبوده باشد بلای هرگاه مشخص شود که اهل بعد از تقوی
واقع شد و این شخص در چنین اهل معتقد بقاء دلیل بوده در چنین

مشکله

قضاء صورتی و در زمان مر است بشاخصی یا عدم و ظاهر اینست
که کفایت که عبارت از آنست که در ماه مبارک در رمضان شب
و عایت در وقت است **سوال** چه میفرمایند نوی اول و ثان و ثالث
ان برای نمایان حال جنابت از قضا و کفایت حکم از این است
جواب شخصی که جنب شد و با جنابت خوابید این سه قسم
اول آنست که خوابید بآنیت عدم غسل قبل از طلوع فجر و بعد
نشد تا طلوع فجر در این صورت صورت اهل و قضا و کفایت هر
از هر دو و در آنست که خوابید من غیر ناو الفل یعنی قفا و آن
ساز عدم غسل نه نیت کن و در نیت قبل از طلوع فجر
و خوابید در این حالت بیدار نشد تا طلوع فجر در این صورت حکم
کفایت بلکه بل و در قضای این مسئل است احوط رعایت قضا بلکه
ایمان بکفایت است سیم آنست که خوابید بآنیت غسل و قضا
اخذ این بود که بیدار شود و لکن اتفاق افتاد بیدار نشد و کفایت
از طلوع فجر در این صورت صورت اهل و قضا و کفایت هرگاه

سیم است یعنی خوابید با عز و شرف و بیدار شد و ایستاد بفر
 خوابید این نور ثانیه است و حق او چنین اعتقاد داشت
 خواهد که بیدار نشد و این صورت آن چه ظاهر اینست که
 خواب ز او در صورت مسطوره ظاهر بود و بعضی معینی حجت
 این خواب در حق او خواهد بود لکن قضای صور و لب و لسان
 بود و بجهت آنست که آن خواب در بیدار شد و معنی آنست که
 مثل خواب بیدار خواب سیم است و حق او و معتقد این بود که
 خواهد شد و لکن بیدار نشد مگر بعد از انقضاء فی زمانه صورت
 ظاهر اینست قضای تقار و خواب واجب باشد و حق می ماند آنچه
 مذکور شد و خواب اول و ثانی در صورتی بود که معتقد این
 باشد که بیدار شود و ظاهر آنست که معتقد این بوده باشد که بیدار
 نخواهد شد و خواب سوم از بیدار شدن نشد باشد و این صورت
 حکم کلی است که متعمدا یا قی باشد بجناب پس قضای کفایت
 هر دو واجب خواهد بود و کلامی که در این مقام هست این است

که از بیداری

که از بیداری واجب مذکور شد ثابت است و حق هر جنبی حق
 جنابی که با اعتقاد شده باشد یا خبر می گویم تشکیل می شود
 در جمیع آنچه مذکور شد مگر خواب اول و حق محکم است
 که مکتوب در این شیوه قضای آنچه در خواب ثابت است
 صحیح و در حدیثی عن العلی بن ابی عبد الله علیه السلام
 قال فی رجل احتلوا له الذبیل و صاب من لعله ثم نام متعمدا
 معنیان حق امیر قال یتم و معنیان که تحقیقینه از انقضای
 معنیان و استغفر بک و معتقنه ان و معتقنه و معنیان که
 و معنیان که و معنیان که ثابت و غیره لا اعتقاد للمعنیان
 فی التعمد بک عن معاویه بن عمار و قال قلت لابی عبد الله علیه
 السلام ان رجلا یخرب فی شئ ثم یخرب حق امیر فی شئ ثم یخرب حق امیر
 شیء فقلت فانه استیغفر ثم یخرب حق امیر قال یخرب فی شئ ثم یخرب حق امیر
 ان سبانه فی غیره لا اعتقاد ففی هذا و نام بعد از اعتقاد و غیره
 الا بعد از انقضای بقیه علیه السلام و معنیان که و معنیان که

آنچه گفتیم که قضا و قدر لازم است با کمال آگاهی
 آن که اینها شریک منشاء و رافع و مدح و حق بجانبی بود باشد قطعا
 بلکه انسان در حق او لازم است و رافع و مدح و حق بجانبی بود
 در این و قضای و صور هم بعد از قضای شریک لازم خواهد بود **سوال**
 حکم و مضنه در معاد مضنه را بیان فرمایند **جواب** مضنه و
 و یا نه در مضنه مستقر میگردند قسم میشود اول آنست مضنه
 است که آب این خلق که هیچ خای مچوب است تجاوز نمیکند درین
 مظهری و قضای بر او نیست و میفرماند که مضنه میکند
 و مستعمل ابواب و هر چه در این صورت بی تشکیک قضا و قدر
 و در لازم است پس آنست که مضنه میکند و آب از خلق
 تجاوز نکند بی اختیار و این مضنه برین در نظر میشود باشد
 بجهت پاک و درین باشد باعث باشد درین صورت اگر چه
 در آن نیست لکن قضای او و لازم است چنانکه آنست که
 مضنه جهت و منوی مستحب بود باشد خواه و منوی مچوبه غایت

نافله

نافله باشد یا بجهت تلاوت قرآن یا بجهت بوم باطنی و درین
 آب از خلق او بانی و رافع این قدر هم مثل قوسیم است
 قضای و صور او و لازم است بجهت آنست که مضنه مچوبه
 مانع و مچوب بود و باشد خواه مانع و مچوبه رافع بود و یا قضای
 و در قضای مضنه ابی و اقلیل خلق او و رافع در این
 قضای و صور او و مچوب نیست و ظاهر اینست و منوی مچوبه
 و موجب چنین باشد آنچه مانع از غیر باشد یا مصلو مندان
 باشد سوال هرگاه مایه نظر کند با جلیبه و غیرها و نظر کند
 باعث آنرا شود قضا و قدر و لازم است **جواب** ابی
 مستقر میگردند صورت میشود و موجب قضا و قدر در مظهری
 آنست که محال باشد تفصیل ظاهر و مظهری اینست که گفته
 صورت او اینست که مسئله آنست که کسی غلظه او این بود
 نظر میکند برین مسئله باعث آنرا او میشود و معزالدن و حال او
 شهر و مضنه نظر کند قضا و قدر آنرا هم داشت در این صورت

و گفته شد هر دو لازم است و قیاس بر این مقام از حیثیت آن و قضا
و اتفاق این است که نظر بر آن باشد بقدری که با الله تعالی معیت
آن باشد و عقوبت آن باشد خواه بود و بود و این است که ^{معنا}
که نظر بر این موجب آن می شود و در دو مقام معین
و یکی در چنین نظر بر این فصل آن انداخت و نظر بر این و آن
شده است و اینست در این صورت که قضا و کفای هر دو لازم
باشد در هر دو صورتی که نظر بر این باشد و اعتبار بر این باشد که
برخی اعتبار بر این است که گفته شود این بلایان منقذ از قضا ^{باین}
شود پس قضا و کفای هر دو لازم خواهد بود پس مثل آن است
بقی معیار بود که هر دو وقت نظر بر این می شود و آن می شود و در ^{معنا}
معیان نظر بر این و آن است که نظر بر این با اختیار او بود و چنان
نظر بر این و آن و آن است که نظر بر این است و این صورت قضا و کفای
محیط است و اینست خواه معینه حلال او باشد یا نه چهارم آنست
که معیار در این است که نظر بر این فصل آن است که معنی نظر بر ^{معنا}
بجهت آن است

بجهت آن است که نظر بر این است که نظر بر این است و این صورت قضا و کفای
اینست که نظر بر این است که نظر بر این است و این صورت قضا و کفای
که نظر بر این است که نظر بر این است که نظر بر این است و این صورت قضا و کفای
عمر داشت لکن اتفاق افتاد آن است که ظاهر آنست در این
قضا و کفای محیط است که نظر بر این است که نظر بر این است که نظر بر این است
و باعث و معنی بر نظر بر این است که نظر بر این است که نظر بر این است که نظر بر این است
او بشود و لکن آن است که این صورت محل اشکال است
نظر بر این است که نظر بر این است که نظر بر این است که نظر بر این است که نظر بر این است
اعتبار از این است که معنی متانی و مخالف باینست صورت ^{شمار}
باشد و معلوم است که صورت عبارت از امکان از اشیا ^{معهوده}
از طوع و غیره و تا غرض به از جمله کفای نفسی جنب شده است
مثلاً فرض این است که این شخص قصد جنب شدن را می کند
از اجزای نهال مشرب به مشای نهاده و مشرب است کفای
این جنب شدن مستلزم نیست به عمل جنب است پس نیست ^{بجهت}

مفروضه منتهی شد بلیت بحسب شمول این استدلاله طبعاً
 منتهی شد بنابرین باید قضای صور لازم باشد مثل اینکه کسی
 قمار و قمار فصل اول بود و لیکن این عمل بتاویله و مجاز غایت
 احتیاط و در مثل این صورت اقبال بقضا است لکن کفار مرده
 نیست از غیر احتیاط غایت کفار نیز هست و چون که ظاهر
 میسرند با اینکه بلیت اقبال را باطل است یا نه مناسب است
 که اشاره شود بخلاف در مسئله پس میگویم علم اختلاف
 در این مسئله بسته قول اول است که قضا و قضاء در
 این قول ظاهر میشود از کلامی استماع قال فی الکافی است
 الاکل و شرب الخان قال او غیر ثالث فصل سوم و در قضا
 بینایم و در کفاره عن کل يوم حدیقه او سیام شهر من
 او اطعام سبتی مسکین و غیره مقابل قول اول است بقول
 و غیره و بی بطلان صور نیست فلایجب علیه انفسه و الکفای
 این قول شیخ طوسی است قال فی الخلق اذا نوى فی انشاء شئ الله

قد نزل

قد نزل الصور او عز و علی بن یقول ما نزل فی انشاء امر یحل منه
 الخ ان قال و لیکن ان توافق الصور قد نزل لنا علیها و توید کر
 جلیتها بهن النیة من حیاتها من حیلة ذلک کما علیه الذی الله
 خود ثالث تفصیل است تا بهن قضا و کفاره باین نحو که قضای
 صور از قضا واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شد باین
 این قول است محقق بناندا آنچه حدیثی شده در مشکوٰۃ و در
 جامع است که در شریعت بکلامی از این منقسم میشود
 قراول آنست که کسی قضا بود باینکه هرگاه استماع
 ضعیف اجنبی شنیده و مثلاً بناید این یاغت انوال و میشود
 و در ذلک استماع نوبه باینست انال بایضی که استماع صوت
 را بجهت از آن شده خود و انال هم شده در چنین صورت قضا
 در و لانه بخواهد بود بلکه احتمال کفار جمع در حق او ثابت است
 در حق چنین شخصی چه استماع صوت تعد اجنبیه متخذه
 مسطور در غیر طریقه و پس از کتاب چنین چیزی در حال

قد راجع شد بود و می دانست که اجتماع صوت اجنبی
 با صوتی را که معنای او نیست که صدای او شد لکن قصد آن را
 است و در این میان اتفاق شد بنا بر این و در میان این دو صوت
 او خفاست و این با اجتماع در صورتی که اولی میل به آن بوده و در
 ثانیه عکس آنست یعنی با صوت آن اجتماع صوت بود و ظاهر
 در میان اجتماع صدا و کفار هر دو و لکن با شد سم آنست
 که قصد هر دو نموده یعنی مطلوب او هم صوت ضعیفه اجنبیه
 هم طلب آنرا مشخص است حکم بر این در قضا و کفار و صوت
 این مستلزم حکم بلوغه آنرا است و این صوت مجاز اینست
 در قضا و کفار هر دو و لکن در قضا و کفار این است که با
 صوت زن معشار با آنرا نبود لکن اتفاق افتاد آنرا شد و
 ظاهر اینست که قضا و کفار عیب داشت لکن معشار شد و در اینست
 شیخ طوسی در مبحث طهیرین باین صورت بود و باشد قال و فی
 نظر الحاکم لا یحل النظر الیه بشبهه فامنی فعلیه القضاء فان کان

فیما یحل

فیما یحل فامنی فعلیه شقی فان الاجتماع الیه
 فامنی فعلیه شقی بیجه آنست که با اجتماع معشار
 نبود لکن قصد آنرا و اجتماع خود و کفار اجتماع آنرا
 در این صورت ظاهر این است قضا و کفار هر دو و لکن با شد
 که قصد آنرا با اجتماع صوت بود یعنی داعی به اجتماع صوت آنرا
 بود و باین جهت اجتماع صوت لکن آنرا نشد خواه معشار با آن
 بوده باشد یا نه حکم بر این صورت و لکن معشار با آنکه شقی است
 موجب افطار میشود باینکه ظاهر در این صدای معشار شقی است
 حکم تقبیل برین و ملازمه باین فامنی و معشار با آنست
 بیدن زن آن مالیدن آنرا بجهت صدای معشار و در این ظاهر
 یعنی اقتضای صدای معشار باینکه باین جهت است و معشار
 با آنرا و نیست آنرا و تحقق آنرا قضا و کفار هر دو و لکن
 و نفوذ با قضا و کفار باینکه بسبب تعیین حلال خود بود و در
 احتمال کفار جمع فایده است و در صورتی که هر یک از اینها را

و خداوند آن را داشته باشد و لکن اتفاق آنرا نشد و در صورتی
 اعلیٰ از ظاهر این است فضا و فضا و فضا و فضا و فضا و فضا
 و علمه با اعتبار و تحقق آن ظاهر این است که هر چه باشد
 و در صورتی که اتفاق آنرا و عدم تحقق آن پس ظاهر و جامع میشود
 که نیت اولیٰ مطلق است بلکه حکم آن مذکور شد و همچنین
 مثالی قبیل جمیع در حالت صورت آن نباشد آنچه مذکور شد و ظاهر
 میشود که در صورت نیت آنرا و تحقق آنرا فضا و فضا
 هر دو لازم است و در صورت تحقق آنرا و عدم قصد با
 و عدم احتیاط با آنرا بآن ظاهر این است که هیچیک از اینها
 باشد و در صورتی که باقی آنرا باقی میماند آنرا
 که هر وقت تحقق چنین چیزی کند آنرا خواهد شد با وجود آن
 در حالتی که هر چه خیل بود و آنرا شد ظاهر این است که فضا و فضا
 هر دو لازم باشد و در صورتی که اتفاق آنرا و عدم تحقق آنرا
 من حکم آنرا جامع میشود باینکه نیت مطلق است و هر چه باشد

مذکور شد

مذکور شد و همچنین این است خالص و صریح و صریح و صریح
 مثلا حکم آن نباشد آنچه مذکور شد و ظاهر این است که
 مذکور شد و در صورتی که باقی آنرا باقی میماند آنرا
 و همچنین این است حال در صورتی که باقی آنرا باقی میماند آنرا
 باشد یا نه و باینکه نیت اولیٰ مطلق است و هر چه باشد
 و در صورتی که باقی آنرا باقی میماند آنرا
 یا الله موردی که باقی آنرا باقی میماند آنرا
 و مقصود از این میسر و نیت باقی آنرا باقی میماند آنرا
 شود فضا و فضا و هر دو لازم خواهد بود و ظاهر این است که
 نداشته باشد و لکن اصل ما نیت نیت آنرا باقی میماند آنرا
 بخلافش مرتب بود باشد پس آنرا باقی میماند آنرا
 که هر وقت چنین امری میشود آنرا باقی میماند آنرا
 نظر بخلاف مستقر آنرا باقی میماند آنرا
 نیز فضا و فضا و هر دو لازم خواهد شد و ظاهر این است که

五

فأمر من طبعه أن يستلزمه في سؤاله أن يعرفه أمارة جعفر

بیان حضرت امام و سید عالم آن علامه فی مساعفه میکنند باز میگویند
 امام از تقوی بر است تقویت فی حق و جانی فی عالم است معلوم است
 فی که در حق است و هم نمی که در حق است و هم در
 تا آنکه خارج شود از آن توبه خود و بر نیست خروج از توبه
 بعد باشد آن ترک این عمل بقی چنین زمان معلوم میباشد و
 آنکه ترک این عمل نماید خداوند عاقبت حل نماید او را لغت میر
 و همچنین ملائکه و قد او تبارک الله او را لغت میکند و همچنین
 و هر کس در سلب بد را و در هر زمان است او را لغت میکند
 پس قسم بخداوند بدیل که این عمل که حق بوده باشد از نافی
 این است قسم بخداوند نافی که تا عمل چنین عمل هستند توبه
 انشاء است خداوند عاقبت یکیش را قیوس و حق شیطان که
 چه عمل بود تعلیم نماند نموده مطلب سیم در این است چنین عمل
 نمودن یا نه هم هر تبارک و تعالی میوه عاقبت بارش واقع شود و
 مطلق

صومرويا

صورت و باعث قضا و قفاره هر دو هستند و اینکه لازم و مقتضای
 و استحقاق قضا و قفاره این است که باشد و اولی الامر و ظاهر این
 که موجب قضا و قفاره می باشد و اما هرگاه قضا و قفاره
 و لکن این است که این را چه باین و بیشتر که نیست مفسر این
 یافته و درینست که مطلق باشد که در چنین صورت قضا و قفاره
 است اتفاق پس از آن مرعی اول بود لکن اصول و غایب قضا و قفاره
 یعنی شانه حکمرانان که موجب قضا و قفاره هر دو بیشتر در
 که مطلق و ضعیفه بود و باشد و اما هرگاه قضا و قفاره
 ضعیفه باشد و افعال و ربطین ضعیفه می کند و این صورت
 می بود فعلی و معانی یکبار است لکن ظاهر اینست که هرگاه
 ضعیفه می بود و می باشد در چنین صورت حکمرانان صورت
 خود روی قضا و قفاره اسلام فی القیمع عن المبین عبسی عن علی بن ابی
 عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال و ما نای
 فقال ان اسیرا لای بین من ابی اسلم عن هذا الاستسلام و قضا

فَقُلْتُ

نعمال رجل اقام فاحتمل ماء فاحتمل به جارية فحوت

لَهُ سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالُ فَاذْهَبِي كَمَا بَاخَرَا فَبَدَأَ سَلَامٌ عَلَى

يعطى به محمل فان اجابك والله فاجبه الي قال فقلت له تعجبوا مني

العلمية و يلحق القول باليه مطلب حضار و بيان انك لا تعلم

از اعظم بکار است حدیثی است در وثیقه الاسلام

التجيب عن السيق بن جبريل قال سالتني امرأ ان استأذن نفا على

ابو عبد الله عليه السلام قال ان قال فقلت اخبرني عن التلويح

الرائق، ما احدثهم فيه قال حناني ان الله انزل في يوم القيمة، يوفى

موتی قدس معقولات میں ناز و نفس و مقامیہ میں ناز و سوسائٹی

بہارِ اودھ اور اوجھڑا ہوا ہے۔

من الناس ما دخل في حب القوم فارتفع في سبيلهم من المال ما كان

بعض في التواضع المنة والوفاء من عمل هذا العبد المذنب فاسم

بالتجارة في النساء يعني رجال فعلى كافل وجالته حامل

حدیث ابن استاذہ ضعیفہ بعد از استیصال وارن مشہور شد

افغانیہ

45

انجامه چنان است حضرت هر دو مدخل آنجا شدند و آنجا رسیدند

مش

پروپاگاندای که در میان مردم و در میان حاکمان و...

چنین عملی باشد بر خاکی که پوشانیده شده باشد

ان الشرح فيكم بعضي مقتضياتها فباور كونه بل باسنى كالمقتضى

گفتند بعد با احمد وصل کنند مثل پیرا همن و خواست نظر باریکند

چنین لباس بپوشد و بیشتر است از آنکه بپوشد و بپوشد

مثلاً در اینجا چون در مالک که سره نان مستور باشد

از آنکه هم و در جوابهای آن که به هم می رسد باشد و خ

ز آتش داخل میکنند و چون خفته اند آنرا با سوزنهای آهنی از میان آن جدا میکنند

بآتش جهنم از وقت خطاب فرمودند جناب امام جعفر صادق

و اما در این کتاب که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است و در آن آمده است که هر کس که بخواند

عليه السلام فقلت يا رسول الله اني لما اولدت لي هذا الغلام لم يولد لي

تفان قوم و طایفه و ندی چنانچه مراد از دفع استیلاست

مریات شدند بطول طایفه و قریب از آن کوی و محله های هم با هم

محمدا
ثانيا
تفسير

فجدد انكسرت كسرت قد ابي عمل شنيع قد زنا است كسرت
يومه بانكسرت كسرت به در كرات جامع في اذ اكله از كسرت
ابن است كسرت كسرت عمل كسرت فان بانكسرت است و روى كسرت
نكسرت كسرت بانكسرت بانكسرت و انا كسرت كسرت كسرت كسرت
قد ان رجم است يوفى كسرت الى كسرت كسرت كسرت بانكسرت كسرت
بعد ان كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
ثانيه و روى كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
روى كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
عن محمد بن عوفان و عن ابيه جميعا عن هر و عن بر جهم
محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر ع بالعباد الله عليه السلام
يقولان بيتا حسن ابن علي عا مجلسا من القوم من صلوات الله
عليهما افاضل قريضا و ايا ابا محمد ان دنا امير المؤمنين ع
قال و فاطمة كسرت قالوا انكسرت كسرت كسرت كسرت
في كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت

بجوتها

بجوتها فوكت على جارية بك فشا حقيقا انقطت النطفة
فيها لحلت فاقول في هذا فقال الحسن عليه السلام و بعضه
و ابو الحسن فشا و قول فاشا و كسرت في الله كسرت كسرت كسرت
و من اخطات في كسرت فان كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
في كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
حتى يشفى في كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
بالجارية حتى يشفى في كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
ثم جدد الجارية انكسرت قال فانكسرت كسرت كسرت كسرت
فكسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
فقالوا انكسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
و في كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
و انكسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
و ان كان كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت
بكسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت كسرت

بجوتها

انه يورد قضاي سور الزور والانه يورد في غير است
 حاله ما بينه والمستند في ذلك الوقت الذي في باب ^{الحض}
 والاستحاضة من طهارة الحيض ^{عن} عن أبي بصير عن أبي ^{عليه}
 عليه السلام قال اذا طهرت ببليل من حيضها ثم نزلت ان
 تقاسل في رمضان حتى اصبحت عليها قضائك ذلك اليوم ^{فما}
 انكلام في التحريم حيث قال له اجد لامحاضا ما يحيا في حكم
 الحيض في ذلك فلهي على ما ينبغي وان استقر ^{بالتشاك}
 قال بعد العبادة المذكورة يعني انها اذا انقطع دمها قبل الفجر
 هل يجب عليه الاغتسال ويهطل انشور واظلت به ^{حقا}
 طلع الفجر والا قرب ذلك ^{هنا} حدثت الحيض يمنع النجس ^{فما}
 اقوى من الجناية وقال في ^{المرور} من اجنب تيمم ^{البقاء}
 على الجنبات من فخره ^{فما} ولا عذر ^{حقا} طلع الفجر ^{فما}
 قال والا قرب ان حكم الحيض ^{فما} النفس اذا انقطع دمها
 قبل الفجر كذلك وما بينا ^{فما} اغتسل ^{فما} باين جهات است ^{فما}

در صورت

در صورت مقرره بطلان فناء وكفايه لا يورد في جانب
 اينست كه قضاء ^{فما} ان يباشروا ^{فما} لكن ^{فما} بانيك ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما}
 حتى ان طاهر ^{فما} يمشي ^{فما} من ^{فما} وقفا ^{فما} حتى ^{فما} ما بين ^{فما} در صورت ^{فما}
 ليقول ^{فما} ما بين ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما} حتى ^{فما}
 نقل ^{فما} ان ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} مقام ^{فما} اول ^{فما} الست ^{فما} در صورت ^{فما}
 طهرت ^{فما} ان ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 في ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 ان ^{فما} في ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 ان ^{فما} في ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 بات ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 هي ^{فما} في ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 سقوط ^{فما} في ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 يعني ^{فما} في ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}
 با ^{فما} في ^{فما} در صورت ^{فما} است ^{فما} من ^{فما} كفايه ^{فما} ان ^{فما} يورد ^{فما} فناء ^{فما} من ^{فما}

لكن نسبت به صورت شریک است معین شریک در خیال
 و نسبت است سیم نسبت که معین الحقا ان حیثین ^{بجمله} مستوی
 صورت است اما نسبت که با آن باشد از حیث در میان
 بعد از نقاد و نسبت قبل از او مشخص است و در چنین صورت
 عمل واجب است و در آن نسبت که در میان بعد از نقاد
 عمل نداشته باشد لکن نسبت تمام داشته باشد در میان
 صورت مشخص است سیم لان نسبت سیم است که در میان
 بعد از نقاد و نسبت تمام نداشته باشد مثل اینکه اب نیست
 و لکن تحصیل ظاهر تمام و محتاج به عارف است که در میان مغفول
 تکلیف آن میکند ظاهر این است و در چنین صورت نیست
 فان بود و باشد و حقیقت صورت و در چنین حالت توقف بطلان
 نداشته باشد چنانکه آنست که بعد از طلوع فجر مطلع شود که آن
 حیثین پاک شده است آن مشهور بسبب صورت است که
 آنست که علم به این سبب که آن نقاد قبل از فجر بوده و بعد

علم به هم

علم به این سبب که در چنین حالت است و معین است
 طلوع فجر باشد سیم است نسبت که هیچ وقت آن قبل از طلوع
 باشد مشخص و نسبت احتمال بعد از طلوع فجر باشد
 چنانکه احتمال بعد از طلوع فجر باشد و قسم اول ظاهر این است
 که صورت صحیح و لکن بوده باشد و آن وقت نسبت صورت
 و در قسم ثانی ظاهر این است که صورت و امید باشد و در میان
 شرط و جواب صورت باشد و بلکه معین خلق و معین است
 ظاهر و مغفول اینست که این صورت و معین و در میان
 بوده پس طاق است و در میان این صورت و معین
 مشخص است انفا شرط مستلزم است و شرط است
 اما این صورت و جواب بل انفا شرط و معین است و در میان
 اما این طاق اما انفا بل انفا شرط و معین است و در میان
 علیه قال سانه عن امره و ان الله قائل ان الله عليم
 معشان ففقتل و لم تطعم فانتقم في ذلك اليوم قال تظن

زانکه ایوم فائز فائز فائز و اما قسم سیم یعنی ضعیفه
 بعد از
 در این مع فی مطلع شد بتحقق نقاء لکن احتمال میدهد که این
 نقاء قبل از طلوع فی محقق شد باشد چنانچه بقا حقیق
 و عدم
 حصول نقاء حقیقی این است که حکم شود که نقاء بعد از طلوع
 فوج شده باشد بنا برین صوم واجب خواهد بود میگویم امثاله
 بقای بلیتیه و عدم انفجار حقیقی این است که تحقق نقاء قبل
 از انفجار شده باشد بنا برین صوم لازم خواهد بود و ممکن
 الاستدلال بعدم الوجوب الصحیح المذکور بنادر علی ان المرفوع
 فی ظاهر و لیه الظاهر اول النہای و هو اعظم من ان تكون متیقنه
 بحصول النقاء بعد الانفجار ام لا بل الغالب هو الثاني كما لا يخفى
 فتفتی بانه الاستفصال بثبوت الافطار فی طایف القسمین سابقا
 بعد كون الغالب عدم متیقن حصول النقاء بعد الانفجار كما علمت
 و بعد كون عدم وجوب الصوم علیها مستقبحا مطلب ثانی
 ان شرکه مستحاضه است واجب میگویم این نیز مثل حاضی است

یعنی مشائره

یعنی مشائره و مخالفت هر دو تألیف است اما مشائره پس
 ان این راه است که هر دو مستحاضه که موجب غسل است
 در شب علاوه بر سید لان مر است غسل او و باشد مثل جن
 و در صورت اخلال بغسل یا ممکن اذ ان و نه باطل است
 و قضای آن لازم مر است و اما مخالفت پس بقی ان حیثیت
 ان و مر کفان است بر جنب در صورت اخلال بغسل عمداتنا
 و کفان لازم مر باشد و وجه دیگر در اثنا ایها است بیان
 معنی که هرگاه جنابت در اثنا و وجه دیگر سید بطریق
 احتلام از وجه قبل از نظیرین بوده باشد غسل این صورت
 مشروط محضه صوم نیست لکن استیاضه نظر باخچه ان ممکن
 اصحاب ظاهر میشود و چنین نیست بلکه غسل در هرگاه
 موجب شرط صحیح صوم میباشد پس اخلال بغسل در هرگاه
 موجب بطلان صوم خواهد بود در مستحاضه بخلاف اخلال
 بغسل در حق جنب در فرض مذکور ساقال فی النہایه و معنی

ظهرت المنة من الحيض والتفاس ثم استخاضت وضامت ولم
 تقبل ما تفعل المستحاضة كان عليها قضاء الصوم وفي الميسر
 في كتاب الطهارة اذا فعلت المستحاضة ما يجب عليها من الاغتسال
 وتجديد الوضوء لم يجب عليها شئ مما يجزئ عن الحيض ويجزئ
 لوجوبها وطهارتها متى ضامت لم يجب عليها الغسل وفي كتاب
 الصوم منه والمستحاضة اذا فعلت من الاغتسال وما يليها
 من تجديد القطن والخفة وتجديد الوضوء وضامت مع وضوءها
 الايام التي يحكم بها بالحيض فيها ومتى لم تفعل ما تفعله
 للمستحاضة وجب عليها قضاء الصوم وفي الخافي
 لا في المتطاع حقيقة الصوم في ليلة العزم على الوضوء ^{مخصوص}
 في ان كان مخصوص بكون ذلك مصلحة مخلصا به المكلف ^{بسيما}
 والامور التي يكون اهيتها يكون المكلف ضاميا الاكل والشرب
 والازدحام والجماع واستئثار النسي والكذب على الله تعالى
 ورسوله وعلى احدى الائمة من الله عليهم السلام والتبعية على ^{كناية}
 والحيض

والحيض والاستحاضة والتفاس والادامة في الماء ^{والماء}
 النسائية الى وسائطهن والقي والسقوط واكفته
 والتقليب في الاذن والوقوف في الغبار والتكاثف وفي ^{الشر}
 بعد الحكم بوجوب الاغتسال الثلثة وغيرها للمستحاضة
 ما هذا لفظه فان لم تفعل ما وصفاه وضامت وضمت
 عليها اعادة وضوءها ومياها ولا يحل ان يوجها وطها
 في الجماع اذا كان دم الاستحاضة يسيرا لا يظهر على القطن
 كان عليها الوضوء لكل صلوة ومقتضى عقبيه بلا فصل فانت
 اخوته بطل واستأنفت غيره وتغير القطن والخفة وان
 ظهر عليها فعملها مثل ذلك وغسل واحد لصلوة القعدة وان ^{ظهر}
 وخرج على القطن فعملها ذلك مع غسلين ^{الصلوة}
 للظهر والعصر جمع بينهما في الخافي
 وتقبل العصر يغيب بأولته ^{بطل}
 وغسل المغرب ^{بطل}
^{منا}

کتابت در مسجد اعظم
 در شهر کربلا
 در روز ۱۲ محرم ۱۳۱۲
 در وقت عصر
 در حضور
 در کمال
 در احوال
 در امانت
 در معاد
 در توحید
 در مرجع دینی

V, A, U